

حق باقی

پاسخ بہ شبہات مہدویت

پاسخ: کتاب استدلالیہ میرزا نعیمہ بخاری
قسمت اول

ترا



اکبر بیرامے

حق باقی

پاسخ بشبہات حول مسئلہ مہدویت

شمارگان ۱:

پاسخ بہ کتاب **الإستدلالیہ** میرزا نعیم بہائی

(قسمت اول)

نویسنده

اکبر پیرامی

الله
أحمد

عن مفضل بن عمر: قال لى أبو عبد الله عليه السلام

«اكتب و بث علمك فى إخوانك»

مفضل گوید: امام صادق عليه السلام بمن فرمود:

«بنویس و علمت را در بین برادرانت منتشر کن»^۱

^۱ الوافی - ج ۱ - ص ۲۳۶.

مقدمه استاد حسن ارشاد

بسم الله الرحمن الرحيم

در میان مبلغین بهایی دو کتاب بعنوان مرجع نقد قانیهیت و مهدویت شیعی واجد اهویت است. کتاب اول فراند میرزا ابو الفضل گلپایگانی است که از اهویت خاصی میان بهائیان برخوردار است؛ اما کتاب مذکور مفصل و مطول و حجیم می باشد و معمولاً برای مبلغین متوسط آئین بهانیت غیر قابل استفاده است. اما کتابی دیگر که دارای حجم کم و مختصر در نقد قانیهیت نگاشته شده است، کتابیست موسوم به «استدلایه میرزا نعیم اصفهانی». با توجه به موجز بودن این کتاب، عهوم مبلغین بهایی علیرغم انکار تقلید در آموزه های بهایی و ادعای تحرّی حقیقت و رجوع به اصل منابع برای ارزیابی مطالب، معمولاً این آموزه را در عمل فراموش می کنند و مقلد وار بدون ارزیابی مطالب این کتاب فقط قطعاتی از آن را حفظ نهوده و در مواجهه با مبتدیان و مخاطبین نا آگاه مورد استفاده و استناد قرار می دهند و نتیجه چنین استنادی روشن است! وقتی مدعی تنها به محکبه رجوع کند قطعاً راضی بر خواهد گشت؛ زیرا استناد به آیات و روایات در آموزه های اسلامی ضرورتاً لازمه اش اطلاع تخصصی در زمینه های ادبیات عرب و رجال شناسی و اطلاع از مهارتهای علم حدیث شناسی و تفسیر و غیره می باشد که متأسفانه هر دو کتاب مذکور فاقد این ویژگی می باشد. لذا مهم ترین نقیصه این دو مجموعه (فراید و استدلالیه میرزا نعیم) ارزیابی روایات بدون در نظر گرفتن علوم قرآنی و حدیث شناسی است.

البته بگذریم از این نقد اساسی که اصولاً از دیدگاه استوانه های بهایی همچون عبد البهاء جایگاه استناد به نقل بسیار متزلزل است؛ چنانکه وی در کتاب مفاوضات در باب موازین ادراک خود اعتقاد دارد :

«میزان ثالث میزان نقل است و آن نصوص کتب مقدسه است که گفته میشود خدا در تورات چنان فرموده است و در انجیل چنین فرموده است این میزان هم تمام نیست بجهت آنکه نقل را عقل ادراک کند بعد از اینکه نفس عقل محتبل الخطاست چگونه توان گفت که در ادراک و استنباط معانی اقوال منقوله خطا ننموده بلکه عین صواب است زیرا ممکن است که خطا کند و یقین حاصل نمیشود. این میزان رنيسه‌های ادیان است آنچه آنها از نصوص کتاب ادراک کنند این ادراکات عقلیه آنهاست که از آن نصوص ادراک کنند نه حقیقت واقع زیرا عقل مثل میزانست و معانی مدرکه از نصوص مثل شیء موزون میزان که مختل باشد موزون چه نوع معلوم میشود. پس بدان آنچه در دست ناس است و معتقد ناس محتبل الخطاست»
مفاوضات-ص ۵۲۲

سخن عبد البهاء در میان بهائیان حکم فصل الخطاب را دارد و مقامش از دیدگاه بهائیان بعنوان مرجع تبیین مورد تاکید است؛ لذا کلیه آثار بهایی مانند فرایند و استدلالیه که به آیات و روایات در جهت نفی قانیهت حضرت محمد بن الحسن^ع و اثبات قانیهت باب تالیف شده اهتمامشان بر این است که از نقل به این هدف نایل شوند در حالی که با کلام فوق از اساس عبد البهاء این گونه استناد را محتبل الخطاء می داند و غیر قابل استناد.

از این تناقض فاحش که اساس تالیف اینگونه آثار در بهانیت را با چالش مواجه می کند بگذریم اثر فوق از تالیفات میرزا نعیم از سستی های غیر قابل وصفی بر خوردار است که محقق بزرگوار جناب آقای اکبر بیرامی به خوبی

گوشه هایی از آن را در این مجموعه ارزشمند متذکر گردیده است و چه نام میبونی بر آن نهاده که نشانگر محتوای مبرهن آن است یعنی: **حق باقی**.

آوازه محقق بزرگوار در مصاف با مهدی ستیزان در رسانه های مجازی شهره آفاق است و تالیفات وی در نقد مدعیان معاصر مانند احمد گاطع و سایر فرقه - های ضاله نظیر وهابیت، این حقیر را بر آن داشت تا پیشنهاد نقد کتاب استدلالیه میرزا نعیم را به ایشان ارائه دهم و الحق که از این آزمون سر افراز بیرون آمدند و در فرصتی اندک تالیفی گرانقدر و ماندگار را سامان دادند که باعث فخر مدافعان حریم مولایمان حجت بن الحسن^ع گردید و ان شاء الله این اثر ارزشمند نوری گردد در تاریکی جهل منکرین و مهدی ستیزان تا ان شاء الله به نور هدایت حجت بن الحسن^ع مهتدی گردند و به آغوش پدر مهربانشان باز گردند که آن حضرت برای بازگشت فرزندان خود لحظه شماری می کند.

از ویژگی های این اثر که این حقیر را شگفت زده کرد و از سایر نقدهای آثار امری ممتاز می کند موارد زیر است :

۱. با توجه به اینکه هدف مولف (میرزا نعیم) نفی قانیهیت حضرت محمد بن الحسن^ع و اثبات قانیهیت باب می باشد، ایشان در بیان مستندات به هیچ وجه روایات مورد استفاده خود را ارزیابی سند شناسی و محتوای شناسی ننموده است و در تمام نقد این اثر محقق بزرگوار با تسلط بر این علوم دقیق از سوئی مطالب مورد استناد را تحلیلی سندی ننموده است و از سوئی دیگر روایاتی که از جهت علم رجال قابل استناد می باشد را مورد استفاده قرار داده است.

۲. با توجه اینکه قسمت قابل توجه کتاب صرف انکار وجود محمد بن الحسن^ع گردید ناقد محترم دست به کار بدیعی زده است که در نوع خود کم

نظیر است و آن پرداختن به تواتر روایات دال بر تولد محمد بن الحسن^ع میباشد و در این عرصه انصافاً هنر نهایی نبوده است و می تواند مورد مراجعه اهل تحقیق گردد.

۳. از ویژگی های دیگر این نقد ارزشمند استناد به مدارک کهن و دست اول مصادر روایی است؛ نکته ای که عموماً مبلغین بهایی توان عهل به آن را ندارند و به آثار دسته چندم رجوع می کنند و به روایات نقل شده در قرون ۱۱ و ۱۲ بسنده می کنند چنانچه خود میرزا نعیم هم به همین روش عهل کرده است، اما محقق عزیز دقیقاً این نقصیه را مورد دقت قرار داده است و از منابع کهن و اصل کتب مطلب را نقل کرده است که خود بر اعتبار علمی این اثر شبن می افزاید.

۴. از دیگر ویژگی های این اثر استفاده مستقیم از منابع بهایی است و این نشان از اطلاع محقق عزیز از مطالب امری می باشد چنانچه در مطالب تاریخی به آثار نبیل زرنندی همچون تاریخ مطالع الانوار و قرن بدیع شوقی و سایر آثار بهائی استناد نبوده است.

۵. از ویژگی های مهم دیگر این نقد ارزشمند استفاده از مطالب کلامی و استدلالی در کنار نقد سندی و رجالی است؛ به عنوان مثال هنگامی که میرزا نعیم به استناد آحاد روایات قصد تشکیک در اصل میلاد مولایمان را دارد، ناقد عزیز با قواعدی همچون قاعده استصحاب سست بودن عمق نظرات میرزا نعیم را هویدا می کند تا در عرصه موازین عقلانی هم تهی بودن انبان استوانه های امری و بهایی بر همگان هویدا گردد.

۶. ویژگی دیگر این اثر گرانقدر ذکر دقیق و مکفی اصل روایت و ترجمه آن می باشد تا از این طریق کار را برای محققین فارسی زبان سهل نماید و این

نشان از تسلط محقق بزرگوار بر متون روایی دارد که ارزش اثر را دو چندان میکند.

در پایان از محقق گرامی استاد بزرگوار اکبر بیرامی تقدیر بعمل میآورم و امیدوارم مدال خدمتگذاری آستان مقدس حجت بن الحسن^ع را تا پایان حیات بر روی سینه خویش شاهد و حافظ باشد و بداند که این تحفه در نزد مولایش ذخیره ای خواهد بود برای روز حشر.

حسن ارشاد؛ فاطمیه دوم روز شهادت حضرت زهراء سلام الله علیها

۹۴/۱۲/۲۳

مقدمه مؤلف

بسم الله و العون منه...

حسب دستور استاد گرامی جناب آقای حسن ارشاد پیرامون بررسی دعاوی و شبهات جناب میرزا نعیم بهائی در کتاب الاستدلایه، بر آن شدم نقدی بر شبهات آنجناب با استناد به روایات آل محمد^(ص) و اقوال علمای اعلام شیعی و قواعد سلویه عقلیه و استنباطات مقبوله مکتوب کنم که محل رجوع محققین در شناخت معارف اهل البیت^(ع) و رد شبهات باور بهائیه باشد.

پژوهشگران باور بهائیت بخوبی واقفند که قریب باتفاق ردود و اجوبه علیه این آئین پیرامون ذکر احوال راجعین و تائبین از بهائیت همانند کتاب جناب فضل الله صبحی مهتدی ^{پیام پدر و خاطرات صبحی} بوده و یا کتبی در ذکر تاریخ نشأت و نبو این باور خاطی همانند کتب تواریخ استاد افراسیابی ^{تاریخ جامع بهائیت} و میرزا جانی کاشانی ^{نقطه الکاف} و حسن کیانی ^{بهائی از کجا و چگونه پدید آمد} . یا کتبی در ذکر تفرقات و انشعابات و دشمنیهای اصحاب این آئین، همانند کتاب آقای اسماعیل راعین ^{انشعاب در بهائیت} و یا کتبی در کشف و نقد زیف و عقائد التقاطی و باور غلط بهائی همانند کتب آقای هدائی ^{بهائیت دین نیست} و عبدالکریم ملک ^{بهائیت گمراه را بشناسید} بوده است؛ اما کتابی که در راستای نقد و رد استنادات اتباع حسینعلی نوری بروایات اهل البیت (علیهم السلام) باشد کمیاب است؛ از این رو با احتساب فرمایش جناب ارشاد، خود نیز راغب شدم از این دیدگاه بر باور بهائیت نگاه کنم و اینبار تفکرات و شبهات این آئین را در تیر رس اقوال محمد و آل محمد^(ص) قرار دهم تا سندی جلی باشد بر حقانیت دعاوی شیعه و ردیه ای قاطع گردد بر مدعیان دروغین بابیت و مهدویت و قانیهت.

علیهذا شبهات جناب نعیم بهائی در ساحت نقد عقل سلیم و نقل صحیح
قرار گرفته و تلاش این حقیر بر آن بوده که مکتوب حاضر نقدی منصفانه و
تحلیلی بدور از تعصب و هماره توأمان با استنادات متعدد و متقن باشد تا
حجتی باشد بر اهل تحقیق و احقاق حقی باشد از برای حقوق ضایعه و ازهاقی
باشد بر باطل و اهل باطل که دست بهر شبهه و خدعه و دجلی می زنند تا
حقی کتمان شود.

طبعاً قلم این کمترین بی نقص نیست و اگر نقصانی و شایبه ای در کلام
اینجانب مکشوف شد، همگی حکایت از قلت سواد این خویشتن دارد و گرنه هیچ
خللی بر ساحت مقدس امناء الرحمن ^{علیهم السلام} نیست.

بیرامی

۹۴/۱۱/۲۵ مصادف با ولادت عقيله العرب حضرت زینب علیها السلام

باب اول

تشیع

و اسامی منتسبہ آن

تشیع

مذهب تشیع به شهادت تاریخ از عنفوان نشأتش که مقارن و در بطن اسلام بود، موقفی سلبی و انکاری نسبت به انحرافات و کجروی ها داشت و اساساً تاریخچه اظهار و نه ابداع اعتقادات شیعه وابسته به انحرافات است که در دل اسلام پدید آمده است.

یعنی اعتقاد به «خلافت و امامت امیرالمومنین(ع)» آن آنی اظهار(و نه اختراع) گردید که نظام خلافت و زعامت اسلامی از اهالی اش که امناء الرحمن فی ارضه بودند غصب و چونان کسوتی که از سوق قماش فروشان گرفته باشند، در جوف خانه ای خانمان خراب دلالی و سوداگری می شد.

اعتقاد به «رجعت» آن حینی ابراز گردید که این اعتقاد در دل فرق هالکه بعنوان اعتقادی غلط و باطل یاد می شد؛ از اینرو شیعیان ، التزامشان بروایات رجعت زان عصری قوت گرفت که ناکرین این عقیده قرآنیه کثرت یافتند و با این وجود اولیاء اهل بیت علیهم السلام علیرغم تقبل توهین های فراوان اعتقاد رجعت را نهادینه نمودند.

علیهذا اساساً نهج مذهب تشیع، هماره نهجیست ریشه دوانده در خاک حق، و چنگیست بر صورت کژی ها و کجروی ها. زینروست که شیعه واحده ثابته قائمه بر آیات قرآن و روایات محمد و آل(ص)، علیرغم سیاق و اسلوب و سیرت و شعار واحد، در طول تاریخ به نام های متعددی نامی و شهره آفاق گردیده است و جنایات فراوانی را از جانب حکومت و احزاب و مذاهب متحمل شده و تاریخ تشیع زین روی مکتوب بجوهر خون است.



اسامی منتسبه تشیع

وقتی حب و بغض امیرالمؤمنین (ع) فاروق مؤمن از منافق بود، شیعیان حب علی را به دو عالم ندادند و از این رو معاویه شیعیان را بخاطر حب حضرت ابوتراب (ع)، «ترابی، خاکی» نامید؛^۲ و يقول الکافر یا لیتنی کنت تراباً..

حینی که شیعیان امامت آنی که خبرگی و شأنت امامت من عند الله نداشت را رفض و طرد نمود، شیعیان را «رافضی» نامیدند و این لفظ بقدری برای شیعیان استعمال گردید که امام محمد شافعی در شأن شیعیان سرود:

إن کان رفضاً حب آل محمد ... فلیشهد الثقلان إني رافضی

اگر حب آل محمد رافضی گریست؛ پس جن و انس شاهد باشید که من نیز رافضیم!^۳
شیعیان را «علوی» نامیدند آن اوانی که حب عثمان را پیراهن عثمان کرده بودند و آنی که حب و ارادتی نسبت بعثمان نداشت، از خیل و قشون دشمن می دانسته و عنیدش میداشتند؛ در آن عصر که شیعیان می دانستند حبّ علی مخّ ایمان و بغضش عین نفاق است، مشهور بلوی شدند و در افواه اشخاص آن اعصار با این عنوان مشهور و محشور بودند.^۴
نیز آنان را «امامی» گفتند اوانی که زیدیه از تشیع حق منحرف شد و ادعا نمود «هرکسی علیه طاغی تیغ برکشد، امام است» و شیعیان در آن زمان موضوعیت امامت منصوبه الهیه را مطرح کردند که امام را حکمت خداوند تعیین می کند، نه تیزی خدنگ. چراکه امامت شایسته افضل بشریت است و نه چاقوکش ترینش! علیهذا از سر اینکه امامت منصب

^۲ مسعودی صاحب مروج، واقعه عین الوردیه را بنقل از کتاب اخبار الترابیین ابی مخنف آورده است که در شرح حال شیعیان ثائر ثار الله نوشته شده بود.

^۳ الصواعق المحرقة- ابن هجر هیثمی- ص ۱۲۳.

^۴ تاریخ تشیع- غلامحسین محرمی- ص ۵۴.

الهیست و فقط و فقط افضل الناس می تواند امام باشد، شیعیان، امامی لقب گرفتند و زیدیه از اینرو با شیعیان امامی مفترق شدند.

ابن خلدون در مقدمه پر طمطراقش گوید:

«و از شیعیان عده ای ادعا دارند که این نصوص بر تعیین علی و تشخیص دلالت می کند و امر {امامت} از او به دیگری منتقل می شود؛ پس اینان امامیه هستند... عده ای دیگر هستند که می گویند این نصوص علی را به وصف و نه تشخیص تعیین نموده است و مردم مقصرند که بیان وصف را در مکانش قرار ندادند و این جماعت زیدیه هستند... ولی زیدیه امامت مفضول بر افضل را جایز میدانند.»^۵

نیز شیعیان را «حسینی» نامیدند؛ زمانی که خنازیر آدم نما فرزند و یادگار محمد(ص) را تشنه در دشتی طف زده سر بریدند و شیعیان از قافله حسینی جا مانده قیام کردند برای قصاص خون امام شهیدشان.

ابن عبدربه اندلسی در این باب می نویسد:

«رافضیان را حسینی می گفتند و آنان اصحاب ابراهیم اشتر بودند که شبها در کوی و برزن کوفه می گشته و نهیب می زدند: یا ثارات الحسین؛ برای همین آنان را حسینی نامیدند»^۶

نیز شیعیان را روزگاری «قطعیه» نامیدند، زیرا او باشی از واقفیان فریاد برآورده و مخترع عقیده واقفی گری شده، در امامت امام کاظم وقف نمودند؛ لکن شیعیان حسب روایات صحیحه نبویه و جعفریه شك نداشتند که موسی کاظم(ع) بشهادت رسیده و زانرو شیعیان را قطعیه نامیدند زیرا آنان قطع یقین امام کاظم را شهید و از دنیا رفته و امام

^۵ «منهم من یری أن هذه النصوص تدل علی تعیین علی و تشخیصه، وكذلك تنتقل منه إلى من بعده وهؤلاء هم الإمامية... ومنهم من يقول: أن هذه الأدلة إنما اقتضت تعیین علی بالوصف لا بالشخص، والناس مقصرون حيث لم يضعوا الوصف موضعه، وهؤلاء هم الزيدية... لكنهم يجوزون إمامة المفضول مع وجود الأفضل.» مقدمه ابن خلدون-ص ۱۰۱.

^۶ «ومن الرافضة الحسينية، وهم أصحاب إبراهيم بن الأشتر، وكانوا يطوفون بالليل في أزقة الكوفة وينادون: يا ثارات الحسين؛ فليل لهم: الحسينية.» العقد الفريد-ج ۱-ص ۲۲۵.

رضا(ع) را امام هشتم تشیع می دانستند؛ برخلاف واقفیه که مدعی غیبت و مهدویت و تأخر برای امام کاظم(ع) بودند.

شیعیان را روزگاری «جعفری» گفتند و این لقب تاکنون فخر شیعیان و زیب نامشان است؛ زانرو شیعیان را جعفری گفتند که آنان در اوج تبلیغات دستگاه عباسی برای فرق اربعه و خصوصا مالکیه و حنفیه، پای در هامون هول و هیبت گذارده و علیرغم جنایات مهیب حکومت عباسی، جعفری الفقه شدند و برای همین شیعیان عصر ابوجعفر منصور لعین و هادی و مهدی عباسی را جعفری مینامیدند و از اینرو بود که سید حمیری شعری در ذم کیسانیه سرود و در آن گفت: تَجَعَفَرْتُ بِاسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ^۷

فلذا اعتقاد شیعیان در طول تاریخ، اعتقادی ابرازی سلبی بوده و نه اختراعی تلفیقی؛ زین جانب است که شیعیان همیشه مطرود و مغضوب حکومات و جیوش و خیول و جنود و رئوس بوده و از این منظر، شیعه تاریخ داغدار دارد.

^۷ مروج الذهب - ج ۱ - ص ۳۸۲.

باب دوم

فرقه بهائیت

و تاریخچه متخصری از آن

تفکر شیخیه

تشیع در عصر قاجار نیز بهمان سنگ محک دوران اموی و عباسی آزموده شد و در اواسط قرن ۱۲ شخصی بنام شیخ احمد احسائی (۱۱۶۶ق) عقائدی را مطرح نمود که چونان زیدیه و کیسائیه و سایر فرق هالکه زائله، ساز ناسازگاری با عقیده شیعه را دمساز می نمود.

شیخ احمد، کشکولی بود از آراء و نظریات و فتاوی و معتقدات مختلف و مشتت! بسانی که هم گرایشات غلیظی به اخباری گری داشت و او را اخباری المله می دانستند و فی الحال همو عرفان پسند و از طرفی دمساز فلسفه بود. از جانبی دگر نیز دورانی را همسفره صابئیان بود و از آنان نیز بحسب روح مُنبسطش، معالمی تعلّم نمود. شکی نیست که هر آنکو سرزمین عقائد و آراء را شهر بهشر بگردد و از هر بلادی سوغاتی تحفه چین کرده و عقل و ایمانش را مهمان آن تحفه کند، موجودیتی خطاگر و پرده در خواهد داشت.

زینرو اینچنین عقائد التقاطی باعث گردید که وی مبدع آراء شاذی باشد که چند وقتی نزد شیعه متروک باقی مانده بود و احدی سراغش را نمی گرفت؛ من جمله ادعا نمود که این عالم را دو عالم است که یکی همین عالم ظاهر و دیگری عالم غائب و در هر عصری شیعه ای از شیعیان خُصّ مولانا صاحب الدار(عج) سبب نزول و شرف حضور داشته و بر ورودش بدان عالم غیب اذن دخول و رمز عبور!

او معتقد بود که خودش همان شیعه خالص و کامل است که اصلی از اصول دین و رکنی از ارکان مذهب می باشد و زینرو شیخ مستطاب ادعا می نمود که پا منبری حضرت صاحب الزمان بوده و الفبای دین را از قامت یار دیرین آموخته است. آنان عالمی که در آن بیدار مهدی صاحب الزمان می رسیدند را «قریه ظاهره» نامیده بودند و در مکتوباتشان بارها از این لفظ بهره می بردند.

سید کاظم رشتی {که لاحقاً حولش خواهیم گفت} بنقل ابراهیم خان کرمانی شیخی طی نامه ای به شیخ احمد می نویسد:

«خداوند آن را راهی برای سیر و سیاحت در شهر های عالم بالا و مبارك قرار داد و راهی برای ایصال بدان فردوس سرسبز مهیا نمود و برای گشت و گذار در آن، شبها و روزهایی خاص معین نمود؛ پس آن قریه ظاهره است که تبعیت کننده مثال تبعیت شونده مورد لقاء است و ذاتاً فرقی ندارند باهمدیگر جز اینکه آن {تبعیت کننده} نور و شعاع پرتو این {تبعیت شونده} است که هیكل حقیقت است... چطور برایم ممکن بود اینهمه جلالت را بپذیرم اگرچه خدا را شکر و ستایش باد؛ ولی این جز بواسطه قریه ظاهره نبود که بر ما از این قریه مبارکه فیض نمود»^۸

دیده می شود که کاظم رشتی مدعیست شیعه خلص که از قریه ظاهره سر در آورد، گویا خود مهدی (عج) است و فرقی بین آندو نیست مگر اینکه این مجاز است و او حقیقت؛ فلذا هم شیخ احمد احسائی و هم شاگرد و حاصل عمرش کاظم رشتی که دائم در شأنش می گفت: «بقیه نمی فهمند و رشتی می فهمد» مدعی اینچنین مقامات خطیره ای بودند.

طبعاً هر که در این وادی پای نهد، ایز اقدام مدعیانی را پی خواهد گرفت که روزگاری آمده و قومی را از راه بدر کرده و در تیه ادعاهای موهوم، سرگردان نموده و خود و اتباع بیچاره تر از خود را به نیران قیامت گرفتار نموده اند؛ علیهذا شیخ احمد نیز پس از چندی ادعاهای دیگری را اعلان نمود و اتباعش را بیش از پیش گمراه تر؛ من جمله اسقاط اصلیت «معاد» از اصول دین و نصب «شیعه کامل» بجای آن!^۹

احمد معتقد بود معاد اصلی از اصول دین نیست و هر آنکو مومن بالله و برسوله باشد، لاجرم مدعن بالمعاد خواهد بود و این یعنی معاد را اصلیتی نیست بل فرعیست منشق از اصول ثابتة اسلام! حال آنکه این ادعا سخیف و بی بهاست؛ چرا که نبوت نیز چنین منوالی دارد و هر آنکو معتقد بخداوند حکیمی باشد که مخلوقات را آفریده، مومن می گردد که خالق

^۸ «جعلنا لنا السبيل للسیر الى تلك المدن العالیة المباركة و الطريق للبلوغ الى تلك الجنان الخضرة النضرة و قدر لنا السیر فيه خاصة لیلالی و ایاما آمنین فکان هی القرية الظاهرة لان التابع مثال المتبوع الملقى فی هویته فلا فرق بینه و بینه الا انه نوره و شعاعه فهو المجاز الذي هو قنطرة الحقيقة ... کیف يمكن لی حمل هذه الجلائل و ان كان الحمد لله و الشکر له لکن لما كان بواسطه السیر فی القرية الظاهرة افيض علينا من القرية المباركة» فهرست کتب المشایخ العظام (اع)، شرح احوال علمای شیخیه و فهرست کتابهای ایشان - ص ۹۴.

^۹ تاریخ جامع بهائیت - افراسیابی - ص ۳۳.

حکیم هرگز راهیان را بدون راهنما قرار نخواهد داد، زیرا خلقت را هدفیست و تعیین هدف خلقت از جانب خالق است؛ پس باید رسول و رسالتی باشد که خالق و خلقت را معنا بخشد و هدف و طریقت را مبرهن سازد؛ حال با استدلال کر و لال شیخ احمد باید نبوت و امامت را نیز از چرخه اصول دین و مذهب خارج نموده و یکی خدا را اصل بدانیم و دیگر جناب شیخ احمد احسائی را!!

از طرفی وی مدعی شد معاد، عودت جسمانی حقیقی نیست؛ بلکه عودتی با جسم مثالست. وی در شرح جامع الزیاره می نویسد:

«خدا خیرت دهد؛ بدان که برای انسان دو جسد و جسم است؛ جسد اول همانیست که با عناصر زمانی الفت گرفته و گویا لباسیست که پوشیش و از تن برکنی! نه لذتی می فهمد و نه دردی و نه طاعتی و نه معصیتی!... اما جسد دوم همان جسد باقی است که همان طینت خلقت ماست و آن زمان که روانه قبر شدیم و خاک قبر جسد عنصری ما را خورد و هر عنصرش را با اصلش در هم آمیخت بطوری که عناصر ناری به آتش و عناصر مائی به آب و عناصر ترابی بخاد و عناصر ریخی به هوا ملحق شد، این جسد هنوز باقی خواهد ماند... و این جسد باقی همان جسد انسان است که نه کم می شود و نه زیاد و در قبرش باقی می ماند... تا اینکه خداوند در هنگام قیام از زیر عرش بارانی بباراند که آبش از یخ سردتر و بویش همانند بوی منی و نامش صاد است و با این بارش زمین پر از آب شده و باها وزیدن میگیرد و تن و بدن هر کسی را بهمان جسد باقی اش می رساند که در دنیا بر همان شکل بود... پس وقتی صور اسرافیل دمیده شود، ارواح مردگان پر گرفته و سوی قبر صاحب جسد خود پرواز کنند و روح هر کسی بهمان بدنش برسد و سپس زمین پارگی پذیرد و اینها چونان قارچ هایی بیرون در آیند؛ آن جسد باقی

جسدیست که از زمین هورقلیا آمده و این جسد هورقلیایی است که مکافات و مجازات شود و به بهشت یا جهنم رود.^{۱۰}

علیهذا احمد احسائی اعتقاد داشت که معاد جسمانی که این اجسام در قیامت محشور شوند، غلط و آن معادی صحیح است که در «عالم هورقلیایی» صورت میپذیرد!

جالب که شیخ احمد اینهمه ترهات را جملگی منتسب به ائمه علیهم السلام می کند و مدعی می گردد هرچه می گوید شرح قول جعفری و علویست؛ حال آنکه اینجانب اگرچه گفتند که یافت می نشود جسته ایم ما، لکن با علم قلیل و بحث علیم هرچه گشتم در آثار روایی اهل بیت (ع)، کلام و لفظ «هورقلیا» را یافت نکردم. بلکه کاشف بعمل آمد که شیخ احمد این لفظ را از صابئیان تعلم نموده و اساساً لفظ هورقلیایی یعنی «صابئی»^{۱۱}

البته شیخ ابراهیم خان کرمانی ناهج منهج شیخیه کرمانیه در تبریر باطل کلام امامش احمد احسائی می نویسد:

«بیتین می دانیم که نسبت «عدم اعتقاد بمعاد جسمانی» به شیخ احمد، اصل و اساسی ندارد! پس آنها را وا میگذاریم تا آنقدر بگویند که خسته شوند؛ مثلاً گویند: شیخیه به معاد ایمان ندارد؛ ما می دانیم که ما اعتقاد داریم! می گویند شیخیه به معاد جسمانی اعتقاد ندارند، ولی ما می دانیم که اعتقاد داریم بمعاد

^{۱۰} «اعلم وَقَتَكَ اللَّهُ أَنَّ الْإِنْسَانَ لَهُ جَسَدَانِ وَجَسْمَانِ فَأَمَّا الْجَسَدُ الْأَوَّلُ فَهُوَ مَا تَأَلَّفَ مِنَ الْعُنَاصِرِ الزَّمَانِيَّةِ وَ هَذَا الْجَسَدُ كَالثُّوْبِ يَلْبَسُهُ الْإِنْسَانُ وَيُخْلَعُهُ وَ لَا لَذَّةَ لَهُ وَ لَا أَلْمَ وَ لَا طَاعَةَ وَ لَا مَعْصِيَةَ... وَ أَمَّا الْجَسَدُ الثَّانِي فَهُوَ الْجَسَدُ الْبَاقِي وَ هُوَ الطِّينَةُ الَّتِي خَلَقَ مِنْهَا وَ يَبْقَى فِي قَبْرِهِ إِذَا أَكَلَتِ الْأَرْضُ الْجَسَدَ الْعَنْصُرِيَّ وَ تَفَرَّقَ كُلُّ جِزْءٍ مِنْهُ وَ لَحِقَ بِأَصْلِهِ فَالنَّارِيَّةُ تَلْحَقُ بِالنَّارِ وَ الْهَوَائِيَّةُ تَلْحَقُ بِالْهَوَاءِ وَ الْمَائِيَّةُ تَلْحَقُ بِالْمَاءِ وَ التُّرَابِيَّةُ تَلْحَقُ بِالتُّرَابِ يَبْقَى مُسْتَدِيرًا... وَ هَذَا الْجَسَدُ هُوَ الْإِنْسَانُ الَّذِي لَا يَزِيدُ وَ لَا يَنْقُصُ يَبْقَى فِي قَبْرِهِ... هَذَا الْجَسَدُ يَبْقَى فِي قَبْرِهِ هَكَذَا إِذَا أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بَعَثَ الْخَلَائِقَ امْطَرُ عَلَى كُلِّ الْأَرْضِ مَاءٌ مِنْ بَحْرٍ تَحْتَ الْعَرْشِ أبرد من الثلج و رائحته كرائحة المنى يقال له صاد و هو المذكور في القرآن فيكون وجه الأرض بحراً واحداً فيتموج بالرياح و تتصفي الأجزاء كل شخص تجتمع أجزاء جسده في قبره مستديرة اي على هيئة بُنْيَتِهِ في الدنيا.. فاذا نفخ اسرافيل في الصور تطايرت الارواح كل روح الى قبر جسدها فتدخل فيه فتنشق الارض عنه كما تنشق عن الكمأة فاذا هم قيام ينظرون و هذا الجسد الباقي هو من ارض هورقليا و هو الجسد الذي فيه يحشرون و يدخلون به الجنة او النار» شرح الزيارة الجامعة- ج ۴-ص ۲۶ الى ۳۰.

^{۱۱} تاريخ جامع بهائيت-ص ۳۲ بنقل از كتاب جوامع الكلم ملاحسين اناري کرمانی شیخی.

جسمانی! بلکه نزد ما معاد غیر جسمانی ناممکن است و اینهایی که اینچنین نسبتهایی بر ما روا دارند خودشان منکر معادند و نه لفظاً و نه معنویاً معاد را نفهمیده اند.^{۱۲}

طبیعتاً اینهمه انحرافات و کژگویی ها و ترهات نگاری ها و غبی انگاری های شیخ احمد از طرف شیعیان و علماء دوران بیجواب باقی نمی ماند و بزرگانی چونان ملامحمد تقی برغانی شهید که کشته راه مبارزه با انحراف بود، در مقابل ادعاهای موهوم و عجیب و غریب شیخ احمد احسائی ایستاد و با او مناظره کرده و مغلوبش ساخته و عندالمطالبه حکم کفر احمد را صادر نمود! یعنی لقب جدید تشیع محق که بر علیه فرقه انحرافی شیخیه برخاسته بود «مُتَشَرِّعَه» نامیده شد. چرا که تشیع در این برهه حساس وابستگی به شریعت و عدم تأویلات غلط و رفض ادعاهای منافی با حقیقت را مبنای کار قرار داده بود.

افراسیابی می نویسد:

«ملا محمد تقی برغانی فقیهی مشهور و در رعایت دقایق دین مبین اسلام بی نهایت باریک بین و سختگیر بود. او اول کسی است که با شیخ احمد احسائی (۱۲۳۲-۱۱۶۶ ق) مؤسس فرقه شیخیه، بر سر این مسأله که بعث اموات با بدن عنصری است یا جسد جوهری، درافتاد و چون شیخ احمد عقیده داشت که بعث با جسد هورقلیائی انجام می گیرد ملا محمد تقی نظر او را مخالف کلام خدا دانست و او را کافر خواند و مردم را از دیدار وی منع نمود و شیخ یکی از طرفداران خود رساله ای نوشت به نام «اجوبه المسائل» و در آن از نظریه ی خود دفاع کرد. ولی نفوذ ملا محمد تقی مانع از آن شد که بساط شیخ احمد را دوباره رونق نخستین باز آید. از آن تاریخ به بعد دشمنی مابین

^{۱۲} «نعلم یقیناً ان هذه النسب لا وجود لها اصلاً فلنتركهم يقولوا حتى يعجزوا و يملوا مثلاً يقولون الشيخية لا يعتقدون بالمعاد نحن نعم انا معتقدون يقولون لا يعتقدون بالمعاد الجسماني نحن نعم انا نعتقد و الحمد لله بالمعاد الجسماني بل عندنا يستحيل ان يكون المعاد غير جسماني و هؤلاء الذين لا حظ لهم الذين ينسبون اليها هذه النسب هم لا يعتقدون بالمعاد و لا يعرفون من المعاد الا لفظاً لا معنى له.» فهرست كتب المشايخ العظام (اع)، شرح احوال علمای شیخیه و فهرست کتابهای ایشان - ص ۱۴۷.

ملا محمد تقی و سلسله‌ی علمای شیخیه برقرار بود و عاقبت نیز درین راه به قتل رسید.^{۱۳}

نیز عبد الحمید اشراق خاوری بهائی در ترجمه ملا علی برغانی که از برادران ملا محمد تقی برغانی و درعین حال لاجئین به انحراف شیخیه بود، می نویسد:

دوی برادر حاجی ملا محمد تقی برغانی و حاجی ملا صالح برغانی است؛ حاجی ملا محمد تقی همان است که با شیخ احسانی مرحوم مخالفت کرد و او را تکفیر نمود... و بالأخره در سال ۱۲۶۳ در قزوین بقتل رسید و پس از قتل او هنگامه‌ها به پا شد.^{۱۴}

حکومت قاجاریه که از عقیده و تئوری «اجتهاد» و «مرجعیت» شیعه هراس داشت و آن را چونان آتشی زیر خاکستر برای خود و خودکامگیهای خود تلقی می نمود، تلاش بر این بود که سلك اخباریه و خصوصاً شیخیه را دعم و قوت بخشد تا شیعیان را بدین سمت رمی نماید؛ زیرا آنان اجتهاد و حکم جهاد صادر از مرجع مجتهد و نیز مرجعیت يك مجتهد فقیه را به صلاح حکومت نمی دانستند و این خود بهترین دستاویز برای حکومت خبیث قاجاریه بود تا اکثریت شیعه را بدین و آئین تخدیری و تسکینی اخباری و شیخی رویگردان کند و آفات اجتهاد شیعی و پویایی سیری ناپذیر فقه سیال آل(ص) را از خود و خاندان خان خوانی حکومت قاجار منفصل کند.

بدین جهت است که پس از چندی خاندان قاجار خود زعیم و امام فرقه شیخیه شدند و کریم خان کرمانی که مؤسس شیخیه کرمانیه و بزرگترین عالم شیخی در دورانش بود، از خاندان قاجار و فرزند ابراهیم خان قاجار پسر عمومی فتح علی شاه قاجار و خود از حکام قاجاریه و مهتر منطقه کرمان بود!^{۱۵}

^{۱۳} تاریخ جامع بهائیت - ص ۸۶.

^{۱۴} قاموس مختصر ایقان - ص ۱۸۳.

^{۱۵} تاریخ جامع بهائیت - ص ۱۲.

فلذا احمد احسائی اخباری انحرافات فراوانی در دل دین بوجود آورده و آورنده فرقه شیخیه شد و بعد از وفاتش، شاگرد و حاصل عمرش کاظم رشتی (متوفی ۱۲۵۹ق) بر مسند شیخیت نشست و دومین شیخ شیخیه، سید از آب درآمد!

ابراهیم خان شیخی ادعا کرده است که سید کاظم رشتی بواسطه خواب حضرت زهراء به شیخ احمد احسائی ایمان آورده و ملتزم به الزامات شیخ احمد شده است:

«[کاظم رشتی] رغبتی شایگان در تحصیل علوم داشت؛ پس وقتی پدرش اینچنین رغبتی از وی مشاهده نمود، نزد معلمی فرستاد تا بیاموزدش؛ پس علوم ظاهره را سریعاً آموخت و پیگیر علوم والامرته گشته و عزم عزیمت نمود علیرغم صغر سنش! ولی قوم و قبیله اش مانع این امر گردیدند. پس او فاطمه الزهراء علیها السلام را در خواب دید و آنحضرت او را بر شیخ بزرگوار شیخ احمد احسائی دلالت فرمود سپس بار دیگر آنحضرت سلام الله علیها را در شب چهارم از شب خواب اول دید که ایشان او را به جا و مکان شیخ آگاه نمود.»^{۱۶}

عجیب است که اساساً مدعیان رکنیت و باییت و یمانیت و نبوت و مهدویت عمدتاً اصلیتین ادعای خود را خواب و رؤیت معصوم در خواب قلمداد کرده اند! همین کاظم رشتی که مدعی رکنیت بعد از شیخ احمد گردید را ذکر نمودیم که با خواب به احمد احسائی ایمان آورد!

غلام احمد قادیانی مدعی نبوت نیز دلیل اعلان نبوت و مهدویت را خوابی می داند که در آن احلام نبی اکرم(ص) را رؤیت کرده است!

نیز احمد بن اسماعیل هنبوشی مدعیت باییت و یمانیت و مهدویت نیز اصلیتین دلیل ادعا و شروع جریانش وابسته به خوابیست که مدعیست در آن احلام حضرت صاحب الزمان(عج)

^{۱۶} «قد كان راغباً في تحصيل العلوم فلما رأى ابوه ذلك وضعه عند معلم فتعلم العلوم الظاهرة بأسرع وقت و طلب العلوم العالیة فاراد السفر مع صغر سنه فممنعه قومه و عشيرته حتى رأى الزهراء فاطمة سلام الله علیها فی منامه فدلته فی الرؤیا علی الشیخ الامجد الشیخ احمد بن زین الدین الاحسائی اعلى الله مقامه ثم رآها علیها السلام فی اللیلة الرابعة من الرؤیا الاولى مرة ثانية فعینت له محل الشیخ» فهرست کتب المشایخ العظام (اع) ، شرح احوال علمای شیخیه و فهرست کتابهای ایشان -ص ۹۳ و ۹۴.

را دیده است! علی‌هذا سه احمد که هر سه، سه ادعای مرتبط با مهدویت داشته اند، دلیل و شروع ادعایشان خواب است!

طبیعتاً سید کاظم ضال نیز چونان زعیم خود رکن رابع را از ارکان ایمان می دانست که نقص آن رکن، نقص ایمان است!

ابراهیم خان نامه سید کاظم رشتی را چنین آورَد:

دپس همانا ارکان ایمان چهار است که جز بدان چهار رکن دین تمامیت نیابد! برای هر رکنی احکامیست خاص و تطبیق یافته با دیگری؛ رکن نخست لا اله الا الله و دُیْمینش محمد رسول الله و سِیْمینش امیر المومنین و یازده فرزندش و فاطمه اولیاء الله و رکن رابع که ولایت دارم کسانی که موالاتش دارند و دشمنم با دشمنانش.^{۱۷}

البته ابراهیم خود سعی بر تبریر زعمای شیخیه از این اعتقاد دارد که تبریرش باطل است.

کاظم رشتی در نیمه قرن سیزدهم از دنیای فانی رخت بر بسته و عازم سرای باقی گشت تا مجیب انحرافاتى که در دین پدید آورد، گردد.

باور بابیه

با مرگ کاظم رشتی شیخیه بحال تشمت و اضطراب دچار گردید؛ از هر گوشه ای یاردانقلی خانی ادعای شیخیت و بابت مینمود؛ قریب به سی نفر مدعی زعامت فرقه شیخیه شدند که در اساتین ایران و عراق متفرق بودند. من جمله کریمخان کرمانی مارالذکر و علیمحمد باب و ممقانی شیرازی و شفیع تبریزی و ... همگی گوش فلک را کر کردند که ای جماعت شیخ شیخیه منم!!

^{۱۷} « فان ارکان الایمان اربعة لا یتم الا بها و کل رکن له احکام خاصه متطابقه مع غیره من الارکان فالرکن الاول لا اله الا الله و الثانی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و الثالث امیرالمؤمنین و اولاده الاحد عشر و فاطمه الصدیقه اولیاء الله و الرکن الرابع اولی من والوا و اعادی من عادوا» فهرست کتب المشایخ العظام (اع) ، شرح احوال علمای شیخیه و فهرست کتابهای ایشان - ص ۶۴ و ۶۵.

در این میان یکی از شاگردان کاظم رشتی بنام ملاحسین بشرویه ای عازم ایران شد تا مولوی وار، شمس تبریزی خود را در کوچه پس کوچه های شیراز پژوهد! وی یومی از ایام عصر قاجاری بخانه علیمحمد باب رفته و بقول تواریخ بابی، پس از گلی دلدادگی و قلوبه گرفتگی، جناب مستطاب علیمحمد باب را رکن رابع دانسته و اکابر شیخیه در کربلا را چنین خوشخوانی داد که ای زملاء! رکن رابع را یافتم...

زان پس هجده تن از اعظم شیخیه که در میانشان عباقره ای چونان طاهره قره العین نیز موجود بود، زانرو که شیخیه را در آستانه چند شگگی و اضمحلال یافتند و از روی دیگر، علیمحمد باب را احمقی دنگل و دهن بینی مُنگل میشناختند، چاره کار بر این دیدند که وی را زعیم شیخیه بنامند تا بتوانند هر خُنیایی را که آهنگ نمودند در ساز باب بیچاره کوك کنند. برای اینکار بهترین ترفند این بود که ابتدا شیخیت ابطال و بجای آن آئین بابیت جایگزین گردد تا ابتکار عمل از نظریه پردازان شیخی بدست بایمان افتد.

این طرز تفکر بزرگان بابیه اتباع شیخیه را به خشم و واخواهی واداشت؛ شیخ کریم خان کرمانی معاصر علیمحمد باب کتابی در ردّ باب مرتاب نوشته و اینچنین گفت:

« از ایشان [شیخ احمد احسائی] مشهور است که فرمودند «السید کاظم یفهم و غیره مایفهم یعنی سید [کاظم رشتی] می فهمد و غیر او نمی فهمد» و اما سید جلیل در زمان خود به نسبت بایشان تفصیل دادند مطالب را و آشکار کردند و هر کس بهره بُرد از آن علوم از ایشان بُرد حتی آنکه خود ایشان میفرمودند که «هر کس مطلب شیخ را دریافت کرده و ترقی کرده در نزد من ترقی کرده و الا از شیخ کسی چیزی نفهمیده» بهر حال تخمی [که] شیخ جلیل کاشت و آبیاری سید نبیل فرمود و بعد از این همه مصائب و محن که آشکار است و کثرت اعادی امر باینجا که می بینید منتهی شده، هنوز آن بنیان که شیخ جلیل بنا فرموده بانجام نرسیده و هنوز آن مطالب که سید نبیل آشکار فرموده مفهوم غالب نشده پس چگونه میشود که تغییر طریقه داده شود؟!»^{۱۸}

^{۱۸} تیرشهاب ، در رد باب -ص ۱۷ و ۱۸.

علی محمد شیرازی

علی محمد شیرازی فرزند محمدرضا بزّاز متولد شیراز (۱۲۳۵ق) و معدوم تبریز (۱۲۶۶ق) بود. او از دوران طفولیت پابند کتاب و مکتب شد ولی چون عقل و شعور درست و حسابی نداشت، آنچنان کامیابی و فیروزمندی شایگانی نیافت؛ تا اینکه در عنفوان نوجوانی بدلیل بی مایگی در یادگیری دروس مکتب، تارک و تائب از هر درس و مکتبی، در معیت خاّش عازم بازارگانی و تجارت در بندر بوشهر گردید تا شاید در این عرصه عُرضه نشان دهد.

او که در گرماگرم گرمش دوران بلوغ و نوجوانی و نورستگی بود و از طرفی تعلقاتی به عرفان و زهدگرایی داشت، ظهرگاهان در بحبوحه کار و کسب در بندر، بروی سقفی رفته و زیر خورشید کله پز، خدا خدا می کرد!

نصرت الله حسینی بهائی در کتاب حضرت باب می نویسد:

«اوقات فراغت حضرت باب در بوشهر صرف عبادت می گشت... حضرت باب در دل تابستان سوزان بوشهر به بام خانه خویش (در سرای شیخ) تشریف برده ساعتها در زیر آفتاب به عبادت و ریاضت اشتغال میافت.»^{۱۹}

نیز در تاریخ نبیل زرنندی آمده است:

« حضرت باب غالب اوقات در بوشهر بتجارت مشغول بودند و با آنکه هوا در نهایت درجهء حرارت بود هنگام روز چند ساعت بالای پشت بام منزل تشریف میبردند و بنماز مشغول بودند. آفتاب در نهایت حرارت می تابید و لکن هیکل مبارک قلباً بمحبوب واقعی متوجّه و بدون آنکه اهمّیتی بشدّت گرما بدهند بمناجات و نماز مشغول بودند دنیا و هر چه در آن موجود بود همه را فراموش فرموده از هنگام فجر تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر بعبادت میپرداختند. پیوسته بطرف طهران توجّه داشتند بقرص آفتاب تابان با کمال فرح و سرور تحیّت

^{۱۹} حضرت باب - ص ۱۵۲.

میگفتند و این معنی رمزی از طلوع شمس حقیقت بود که بر عالمیان پرتو افکن گردید.^{۲۰}

فلذا کله ی میمون هیکل مبارک^{۲۱} بمدت چند سال زیر نیران شمس بوشهری بوده و بنده خدا که از قبل هم تخته اش کمی اینور و آنور بود، زیر آفتاب جگرسوز بندر، مغز پخت شد و دیگر تمام و کمال خُل شد!

نصرت الله حسینی بهائی هم بر این امر بصورت مخالف تأکید دارد و می نویسد:

«این امر {عبادات زیر خورشید علیمحمد باب} گاه موجب ظن اهل جدل و فتن می گشت و آنحضرت را بشمس پرستی متهم می نمودند. چنان که مؤلف مرآة البلدان ناصری توجه آنحضرت را به شمس ناشی از اهواء نفسانی و موجب تخریب قوای دماغی آن مظهر رحمانی دانسته است.»^{۲۲}

لکن خلی و کانایی و خبط دماغ علیمحمد باب علیرغم تشویه نصرت الله حسینی، حقیقتی انکار ناپذیر بود؛ بطوری که وقتی باب در تبریز بدادگاه علما کشیده شد تا از ادعاهای خود دفاع کند، علمای مناظر که عمدتاً از شیخیه و قلباً طالب و راغب اعدام باب بودند، قاطبۀ بر دیوانگی و کالی و کالوسی باب حکم نموده و وی را سبک مغزی مخبط الدماغ فتوی دادند و از حاکم خواستند این بنده ی خُل و چل خدا را ببخشاید؛ لکن مرحوم امیرکبیر که از حجم هجمه و کثرت عدت جماعت بایه خبر داشت، دستور داد علیرغم عدیمی فهم و عقیمی عقل باب و حدیث شریف «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الْمَجْنُونِ» وی را اعدام نمایند تا مبادا معرفت جهالتش، صیت عظمت گردد و موجب مجد بیشترش در بین آحاد مردم.

علی ایّ حال علیمحمد باب پس از آنکه در بوشهر مقدمات تعلّم آئین شیخیه را کسب نمود راهی کربلاء شد تا دورانی را در سلسله والهین کاظم رشتی درآمده و در مدار حلقه وصلش دوران کند.

^{۲۰} تاریخ نبیل زرنندی - ص ۶۲.

^{۲۱} من جمله القاب مشهور علی محمد باب نزد بایه و بهائیه هیکل مبارک است.

^{۲۲} حضرت باب - ص ۱۵۲.

وی بنا بر نقل غالب بایون، حدود يك سال در حرمین شریفین کربلا و نجف مقیم بود و در این دم توانست در محضر کاظم رشتی تلمذ نموده و از او معالم شیخی گری را بهتر ز بیشتر بیاموزد.

بایان از اولین دیدار باب شیرازی و کاظم رشتی افسانه هایی ساخته اند که شهرزاد در هزار و يك شب بدان خیالات دست نیازید.^{۲۳}

این شد که باب توانست خود را در زمره جرگه طلبه کاظم رشتی در آورد و پس از چند ماه تلمذ در محضر رشتی، به حرم ابا عبدالله الحسین (ع) در کربلا و سایر عتبات عالیات مشرف شده و سپس عزم عزیمت بخاک وطن نمود.

^{۲۳} زرنندی می نویسد: «جوانی دم در ایستاده بود عمامه سبزی بر سر داشت و چندان آثار لطف و تواضع در سیمای او آشکار بود که بوصف نیاید مثل اینکه انتظار ورود ما را میکشید چون نزدیک شدیم با کمال و قار بطرف ما آمد سید را در آغوش کشید و نهایت محبت و لطف را نسبت با او ابراز فرمود. سید کاظم هم نهایت احترام را نسبت بآن جوان مراعات کرد در مقابل او ساکت ایستاده بود و سر بزیر افکنده وارد منزل شدیم از پله‌ها بالا رفته باطایقی ورود نمودیم که مقداری گل‌های خوش بو در آن موجود و هوا را معطر نموده بود. جوان ما را بنشستن دعوت کرد سراپای ما را سرور و نشاط گرفته بود. در وسط اطاق ظرفی مملو از شربت بود و لیوان نقره ای پهلوی آن ظرف گذاشته بودند جوان میزبان لیوان را پر از شربت کرد بسید کاظم عنایت کرد و فرمود وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً (قرآن ۷۶: ۲۲) سید ظرف شربت را از دست جوان گرفت و تا آخرین جرعه سرکشید و چنان سروری در چهره‌اش ظاهر شد که وصف آن ممکن نیست. میزبان جوان ظرفی از شربت بمن عطا فرمود ولی بیانی نفرمود. مذاکرات بین سید و جوان مزبور مدتی جریان داشت و جوان پیوسته با آیات قرآن جواب سید را میفرمود و پس از زمانی برخاستیم. میزبان ما تا دم در ما را مشایعت کرد و نهایت احترام را نسبت بما مراعات نمود. جلال و جمال آن جوان بی اندازه مرا متعجب ساخت. مطلب دیگر نیز بر تعجب من افزود و آن این بود که دیدم سید کاظم از ظرف نقره شربت آشامید با آنکه در شریعت اسلام استعمال ظروف نقره و طلا حرام است. هر چه خواستم علت احترام زائد از حد سید را نسبت بآن جوان سؤال کنم ممکن نشد. احترام سید نسبت بآن جوان بیش از احترامی بود که نسبت بمقام سید الشهداء مراعات مینمود. پس از سه روز همان جوان وارد محضر سید شد و نزدیک در جلوس نمود با نهایت ادب و وقار درس سید را گوش میداد بمحض اینکه چشم سید کاظم بر آن جوان افتاد سکوت اختیار کرد. یکی از شاگردان خواهش نمود که بیان خود را ادامه دهد. سید باو فرمود چه بگویم. سپس بطرف آن جوان متوجه شده و گفت حق از آن نور آفتابی که بر آن دامن افتاده است آشکارتر است. من چون نظر کردم دیدم نور آفتاب بر دامن آن جوان بزرگوار افتاده. دو مرتبه همان شخص از سید پرسید چرا اسم موعود را بما نمیگوئید و شخص او را بما نشان نمیدهید. سید با انگشت خویش بگلوی خود اشارت کرد و مقصودش این بود که اگر نام موعود را بگویم و شخص او را معرفی کنم فوراً من و او هر دو بقتل خواهیم رسید.

چیزیکه بیشتر بر حیرت من افزود این بود که مکرر سید کاظم میفرمود مردم بقدری گمراهند که اگر من موعود را بآنها معرفی کنم و او را بآنها نشان بدهم و بگویم محبوب من و شما اینست همه در مقام انکار بر میآیند و او را قبول نمیکنند. با آنکه سید کاظم رشتی بانگشت خویش بدامن آن جوان اشاره کرد مع ذلك هیچکس مقصود او را از این اشاره نفهمید. من کم کم دانستم که سید کاظم شخص موعود نیست.» تاریخ نبیل زرنندی - صص ۲۱ الی ۲۳.

سابقاً گفتیم که با مرگ کاظم رشتی، شاگردان وی در ارض خدا بسیر و سیاحت روی نهادند تا با پرسه زدن در کوه و کتل ایران و عراق، شیخ مرادشان را تور کنند. در همین جولانها بود که بشرویه ای از عتیقان و سابقان شیخیه علیمحمد شیرازی را در شیراز ملاقات نموده و با دیدن چند نشانه چونان نوشتن سوره یوسف و کمی عشو و کرشمه زاهدانه علیمحمد باب، و قرائنی که مطرح نمودیم، مومن به بابت علیمحمد شیرازی گردید. از این رو بشرویه ای که مکتشف باب بود را «باب الباب» لقب دادند.^{۲۴}

علیمحمد باب نیز چونان عمده مدعیان دروغین سیر ادعاهایی داشته که متعدد و در تهافت باهمدیگر است اما بیان ما در این نوشتار محدود در دعوی پیرامون مهدویت اوست.

پر واضح است که باب در عنفوان امر معتقد و مقرر بامام زمان (عج) و حیات و تعیشش بود؛^{۲۵} زانرو خشت اول دیوار کج دعاوی اش را نیابت و رکنیت از جانب مهدی (عج) نهاد. شیخ حسن زنوزی بابی از ملازم کاظم رشتی و زان پس از مومنین به باب است که تنها سفر باب به کربلا برای دیدار با کاظم رشتی را درک کرده بود؛ همو در این باره گوید:

«آن جوان [علیمحمد باب] همیشه در نظر من بود علاقه شدیدی باو پیدا کرده بودم. بعد از چندی که شنیدم جوانی در شیراز ادعای بابت کرده بقلیم گذشت که این همان جوان بزرگوار است که قبلاً او را در کربلا دیده‌ام. بعد از استماع نداء از کربلا به شیراز رفتم ولی آن حضرت بگه سفر کرده بودند. پس از اینکه مراجعت فرمود بحضور او مشرف شدم و پیوسته سعی میکردم که از ملازمین حضرتش باشم.»^{۲۶}

علیهذا علیمحمد باب، باب ادعایش را با بابی گری باز نمود و خود بارها در تفسیری که به امام زمان (عج) منتسب نمود بر این ادعا تأکید ورزید.^{۲۷}

^{۲۴} همان-۶۵؛ بشرویه ای بنا بنقل خودش در کتاب تاریخ نبیل زرنندی در سال ۱۲۶۰ قمری در خانه باب، بوی مومن گردید. (تاریخ نبیل زرنندی-ص ۴۳).

^{۲۵} حول اعتقاد شیخیه و بابیه به وجود و ولادت و حیات امام زمان (عج) سخن خواهیم راند.

^{۲۶} همان-ص ۲۵.

^{۲۷} «باب در شأن تفسیر مذکور که به تفسیر قیوم الأسماء و نیز احسن القصص معروف است میگوید: «فورب السّماء والأرض أتى عبد الله اتانى البینات من عند بقیة الله المنتظر امامکم» (قسم به یزدان زمین و آسمان من بنده خدا هستم که بیناتی از جانب بقیة الله منتظر، امام شما بسویم آمده است) «منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمہ الأعلی-مستخرجات تفسیر سوره یوسف-۱۶».

اعوان باب نیز چنین اعتقاد داشتند که باب، داخل در همان قریه موهومه ظاهریه است و هرچه باب گوید را خدا گفته و این امر در بین اهالی شیراز شایع گشته بود. علیمحمد باب زانپس شمشیر را از رو بست و خطاب به اعوانش در شیراز دستور داد که در اذانها اسم علیمحمد باب را نیز ذکر کنند.

ملا محمد زرندی می نویسد:

«قدّوس رساله خصائل سبعة را بمقدّس داد و گفت امر مبارک این است که او امر مسطوره در این رساله را بموقع اجراء گذاری. از جمله او امر مبارک در آن رساله این بود که بر اهل ایمان واجب است در اذان نماز جمعه «اشهد انّ علیاً قبل نبیل (محمد) باب بقیّة الله» را اضافه کنند ملّا صادق در آن ایام منبر وعظ و نصیحت داشت چون بر این امر مبارک اطلاع یافت بی تردید باجرای آن اقدام کرد و در مسجد نو که امام جماعت بود اذان نماز را با قهره مزبوره انجام داد»^{۲۸}

مراد از عبارت «علی قبل نبیل» همان «محمدعلی» بود که با لفظ ابجد نبیل همان شمارگان محمد را داشت؛ علیمحمد باب از ملا صادق بابی خواست که نامش را در اذان با ذکر «شهادت می دهم محمدعلی، باب بقیه الله است» یاد کند و او چنین نمود.

با این بلوی جدید باب و بابی ها، ملا حسینخان حاکم شیراز معرکه ای گرفته و سخنان علیمحمد باب پیرامون نیابت و باییتش را باصدای رسا و شیوا در بین حضار خواند و در نهایت دعوتنامه باب برای پیوستن عالمیان بوی را ذکر نموده و روی به ملاصادق قدوس نموده و گفت:

«آیا اوّل این کتاب را خوانده ای که چگونه سیّد باب بملوک و سلاطین و شاهزادگان خطاب میکند که دست از سلطنت بردارند و باطاعت او بشتابند. آیا خوانده ای که بصدر اعظم پادشاه ایران خطاب کرده میگوید ای وزیر پادشاه از خدا بترس دست از ریاست بردار زیرا وارثین حکومت ارض مائیم آیا این حرفها را خوانده ای اگر این حرفها راست باشد محمّد شاه باید دست از تخت و تاج بردارد و

^{۲۸} تاریخ نبیل زرندی - ص ۱۲۲.

بدرگاه سید باب بشتابد و من نیز که حاکم شیراز و محمد شاه مرا بحکومت فارس منصوب ساخته باید دست از حکومت بردارم و از این جاه و جلال صرفنظر کنم ملاحظه فرمود اگر صدق ادعای صاحب این گفتار مسلم شود و با دلائل متقنه ثابت گردد که از طرف خدا است در اینصورت هر چه میگوید درست است همه باید اطاعت کنند زیرا کلام او کلام الله است وقتی کلام الله شد خواه محمد شاه باشد خواه وزیر محمد شاه همه باید اطاعت کنند.^{۲۹}

ملاقدوس پس از این سخن بهزار تازیانه محکوم شد و فرآشان بر سر و بدن او تا بود کوبیدند و او نیز از این جفا کشیدن برای حضرت نقطه الأولى در شعف و سرور بود!

زینرو ملاحسینخان که از طرفی گمراهیهای روز بروز این جماعت و اظهار ضلالت ایشان را نگران کننده و از طرفی حکومت و تاج و تختی که در شیراز داشت را در خطر می دید، دستور به تعقیب و اعتقال علیمحمد باب شیرازی داد تا به یکبارگی رأس بلوی را قطع و چشم فتنه را کور و نسل بابی را خنث کند.

وی پس از آنکه اتباع باب در شیراز را ضرب و شتم و قلع و قمع نمود و آنان را بعضاً به نفی بلد و غیره محکوم کرد، سراغ خود باب مرتاب را گرفت و آخر سر بازداشتش نمود.

برای دومین بار ملاحسین خان دور گرفته و دستور داد اینبار باب را در مقابلش حاضر کنند؛ باب که میدانست پیشتر چه بلایی سر قدوس بیچاره آورده اند، از جان خودش احساس خطر نمود و از آن ابتدا بنا را بر «غلط کردم» گذاشت و اراده توبه نمود.

مجلس استنطاق و محاکمه باب پس از چندی برای اول بار صورت گرفت؛ در آن مجلس ناب پیش از آنکه باب فتح باب کند، ملاحسینخان او را عتاب نمود و با باب به مشاجره پرداخت و باب نگون بخت هم بگفتن قلنبه ای بار ملاحسینخان کرد؛ خادم ملاحسینخان که ظاهراً آدم قلچماقی بود و دست سنگینی داشت با پنج انگشت دعاگویش يك سیلی گوش پاره کن بر رخسار گل عذار باب کشید که برق از کله باب پریده، عمامه اش بر زمین افتاد!

توگوشی دربار همایونی همان و توبه نصح صمدانی همان!!

^{۲۹} همان - ص ۱۲۴.

باب پس از نوشجان کردن سیلی خادم حاکم حاضر شد هم در آن جمع و هم در بین مردم از ادعاها و گنده گوئیهایش توبه کند که دیگر بگور پدرش می خندد اگر سمت و کالت و نیابت و باییت در آید.

زرنندی بابی می نویسد:

«شیخ ابوتراب [از حاضرین در جلسه محاکمه باب] درباره ادعای امر جدید از حضرت باب جو یا شد حضرت [پس از خوردن سیلی] فرمودند «من نه و کیل قائم موعود هستم و نه واسطهء بین امام غایب و مردم هستم» امام جمعه گفت کافی است از شما خواهش میکنم روز جمعه در مسجد و کیل تشریف بیاورید و در مقابل عموم مردم همین بیانی را که فرمودید مکرر بفرمائید.»

سوز ضربت سیلی آن نامرد بقدری پرمایه بود که باب بار دیگر در مسجد در ملاء اعلی مردم شیراز شیهه کشید و اینچنین گفت:

«لعنت خدا بر کسی که مرا و کیل امام غایب بداند. لعنت خدا بر کسیکه مرا باب امام بداند. لعنت خدا بر کسیکه مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر انبیای الهی بداند. لعنت خدا بر کسیکه مرا منکر امامت امیر المؤمنین و سایر ائمه اطهار بداند»^{۳۰}

بعد از اینهمه توبه و انابه و شکر خوری های باب، باز بنده خدا را گرفته و کت بسته به تبریز بردند تا دور از اعوان خویش در مملکت غریب جان دهد؛ اما انگار شیر رها می کرد ولی شغال نه! باب پس از رسیدن به مملکت آذربایجان شروع به کوك کردن ساز ادعاهایش شد و حضرت خودش را تا مقام نبوت و سپس الوهیت بالا برد!

علمای شیخی تبریز زانرو که باب را زال می دانستند و از روی دیگر بسیاری از شیخیهها بسمت باب زال شایق گشته بودند، از او دلکین و دلگیر بودند؛ از اینرو جلسه ای محرمانه

^{۳۰} همان - ص ۱۳۲.

با حضور سردمداران قاجاریه و سایر علمای شیخیه در محاکمه باب تشکیل دادند و پس از چندی صحبت با وی همه دریافتند که این بنده خدا خل است!

علماء حاضر جمهوراً از میرزا تقی خان امیر کبیر(ره) خواستند بدلیل خبط دماغ و عقل باختگی این بنده چوب خدا خورده، او را به يك مکانی ببرند تا برای خودش زندگی کند و خیالات بیافد؛ اما میرزا تقی خان که جنایات بایبه را دیده و غوغاهایی که به پا کرده بودند را شنیده بود و خاصه که کم کم نوای نبوت و الوهیتش دم به دم در گوش مردم دم می گرفت، دستور داد علیرغم فتوی علمای شیخیه بر مجنون بودن باب او را اعدام کنند تا دیگر کسی هوس خدایی نکند!

باور بهائیه

بعد از اعدام علی محمد باب همان بلوایی که در هنگامه مرگ کاظم رخ داده بود، پیش آمد و بقول شوقی افندی بیست و پنج نفر ادعای جانشینی علی محمد باب نمودند.^{۳۱} در این میان دو برادر بودند که در گیلو دار بگیر و ببندهای قاجاری با علیمحمد باب ارتباط خوبی برقرار کرده بودند. آندو از روستای نور در شمال ایران بودند و یکی را نام میرزا یحیی نوری و دیگری میرزا حسینعلی نوری بود؛ ایندو از آغاز جوانی پابند فرقه بایبه بودند و علیمحمدباب بدین دونفر و خصوصاً میرزا یحیی توجه بیشتری داشت. از اینرو بنا به تأکیداتی که حتی خود بهائیت مقرر بدان گردیده، میرزا یحیی بعنوان قائم مقام باب و خدیو بایبه بعد از وفاتش معین شده بود. اما روزگار بر مدار دیگری چرخید و از آنجایی که حکومت در پی میرزا یحیی بود و او خائف از قتل در سوراخ موشی خزیده و برادرش میرزا حسینعلی را واسط بین خود و بایبه منصوب نموده بود، ارتباط و تعامل بایبه با میرزا حسینعلی بسیار بیشتر از میرزا یحیی شد و این منوال آنقدری پیش رفت که حسینعلی نوری خود علناً ادعای بابیت نمود و مدعی شد «من یظهره الله» دلخواه علی محمد باب خودم!

^{۳۱} قرن بدیع-ص ۲۶۱. آدرسهای که مستقیماً از کتب بابیت و بهائیت مطرح می گردد عمدتاً از سایت رسمی کتابخانه بهائیت اخذ و مستند گشته است.

زین پس دو برادر قابیل و ار بجان هم افتادند و بینشان جنگ برادرگشی راه افتاد و بایه دو شقه شدند که اتباع حسینعلی نوری را بهائیه گفتند و اتباع یحیی نوری را ازلیه.

لکن چون حسینعلی خرد بیشتری داشت و کارکشته تر بود و در ایام خفا و اختفاء برادرش تا بود جا پا محکم می نمود و از طرفی به سفارت روس اتکا نموده بود، توانست آرام آرام خیل بایه را بسمت خود مجذوب نماید و این شد که اصلیتین فرقه پس از بایه، بهائیت نام گرفت که همگی مریدان میرزا حسینعلی نوری بهاء الله بودند.

حسینعلی نیز که دید اتباع باب همگی به ادعاهای تصاعدی و هیجانی و گنده گنده باب دلخوش بوده اند، برای اینکه این جماعت افیونگرا را از دست ندهد، شروع به تعدد و تکثیر مقامات و ادعا نمود و پس از دعوی من ینظیره الیهی، مدعی مهدویت شد؛ سپس ادعا نمود که خیر! رجعت حسینی و عیسوی رخ داده و حضرت بهاء پیغمبر تشریف دارند؛ بعد از آنهم ادعای شاریت و حلول خدا در جسم او و النهایه دعوی هیکل الاعلیی و خداوندی!

این تاریخچه مختصر و مستدل از نحوه رویش فرقه بهائیت بود که با استناد به تواریخ عمدتاً مرضی بهائیه بیان نمودیم.



مهدویت در آراء شیخیه و بابیه

آنچه که ذکرش خالی از لطف نیست، اینکه من جمله عقائد شیخیه و اوان ابتدائی بابیه، اعتقاد به این بود که حضرت حجه ابن الحسن المهدی (عج) مهدی آخر الزمان و دوازدهمین امام شیعه و زنده و حی و حاضر و در پس پرده غیبت بوده است که جز او قائمی نیست و همو زمین را پر از عدل و داد می کند همانگون که از ظلم و جور پر شده است.

شیخ احمد احسائی در شرح زیارت جامعه می نویسد:

«برای [امر مهدویت] سه قول وجود داشت: یکی اینکه قائمیت وعده داده شده بخروجش و او محمد بن الحسن عسکری علیهما السلام است همانطور که شیعه ادعا دارد و خداوند با قدرت و حکمتش عمرش را اطالت بخشیده همانطور که عمر خضرو الیاس را اطالت بخشید... دومین آنکه قائم عیسی بن مریم (ع) است و برای این قضیه روایاتی مطرح نموده اند... سومینش هم مهدی عباسی از بنی عباس است... اما سخن حق که روایات فریقین و اجماع اهل بیت و شیعیان اهل البیت ابراز نموده اند اینکه مهدی همان محمد بن الحسن العسکری علیه السلام و عجل الله فرجه است.»^{۳۲}

سخنان احسائی حول مهدویت بیشمار است و در کتاب فوق الذکر تلاش نموده بسیاری از روایات پیرامون علائم ظهور مهدی (عج) را با تصریح بر اینکه حضرت حجه بن الحسن المهدی (عج)، همان مهدی حقیقی موعود است ذکر نموده و به فقرات مهمی از علامات محتومه و موقوفه اشاره کند.

^{۳۲} «لهم فی ذلك ثلاثة اقوال : احدها ان القائم الموعود بخروجه هو محمد بن الحسن العسکری علیهما السلام كما تقوله الشيعة و ان الله تعالى بقدرته و حکمته قد اطال عمره كما اطال عمر الخضر و الیاس... و ثانيها ان القائم هو عیسی بن مریم (ع) و نقلوا علیه روایات... ثالثها انه المهدی العباسی من بنی العباس... و الحق ما دلت علیه الروایات من الفریقین و اجماع اهل البیت علیهم السلام و شیعتهم و هو انه محمد بن الحسن العسکری علیه السلام عجل الله فرجه.» شرح زیارة الجامعة - ص ۱۸۹.

علیمحمد باب هم در تفسیر معروفش یعنی «تفسیر سوره کوثر» اشارات متعددی بر حضرت صاحب الزمان داشته و حتی روایات حول مهدویت و اینکه مهدی همان حجة بن الحسن (عج) را ذکر نموده. مثلاً در صفحه ۸۹ از تفسیر سوره کوثر بنقل از امیرالمومنین می نویسد که آنحضرت (سلام الله علیه) می فرمود:

فَكَرِهْتُ فِي مَوْلُودِي يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْخَادِي عَشْرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ

«به نوزادی اندیشم که از پشت من است و یازدهمین فرزند از نسل او همان مهدی است که زمین را لبریز از عدل و داد کند همانسان که از ظلم و جور مملو است؛ او را غیبتیست گمراه کننده برای قومی و هدایت گر برای قومی دیگر.»

نیز همو بار دیگر از امام سجاد روایتی صریح در اثبات اینکه مهدی آخرالزمان (عج) همان امام دوازدهم شیعه که بغیبت رفته است، آورده و با تقریر بر روایات فوق اثبات می نماید که اعتقاد بمهدویت و غیبت حضرت حجة بن الحسن المهدی (عج) نزد باب نیز عقیده صحیحیه بوده و او بالسن مختلفه اعم از ذکر روایات و تقریر بر نصوص، این معتقد را معتقد را مرضیه نزد خود تلقی نموده است.

وی بنقل از امام سجاد می نویسد:

تَمَّتْ الْغَيْبَةُ بِوَلِيِّ اللَّهِ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ الْأَيْمَةِ بَعْدَهُ يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ أَهْلَ رَمَانَ غَيْبَتِهِ الْقَائِلُونَ بِإِمَامَتِهِ الْمُنْتَظِرُونَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ رَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذَكَرَهُ أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَ الْأَفْهَامِ وَ الْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ وَ جَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمَجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ص بِالسَّيْفِ أَوْلِيكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَ شِيَعَتُنَا صِدْقًا وَ الدَّعَاةُ إِلَى دِينِ اللَّهِ سِرًّا وَ جَهْرًا وَ قَالَ عَ أَنْتَظَرُ الْفَرَجَ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ

«غیبت بوسیله دوازدهمی از جانشینان رسول خدا و امامان بعد از او ممتد می‌شود. ای ابو خالد مردم زمان او که معتقد بامامت وی میباشند و منتظر ظهور او هستند، از مردم تمام زمانها بهترند، زیرا خداوند عقل و فهمی بآنها داده که غیبت در نزد آنها حکم مشاهده را دارد! خداوند آنها را در آن زمان مثل کسانی میداند که با شمشیر در پیش روی پیغمبر (علیه دشمنان دین) پیکار کرده‌اند، آنها مخلصان حقیقی و شیعیان راستگوی ما هستند که مردم را بطور آشکار و نهان بدین خدا میخوانند. و هم فرمود: انتظار فرج بزرگترین فرج است»

این نصوص همگی اثبات کننده آن است که اعتقاد مهدویت شیعی و اینکه دوازدهمین امام شیعه حضرت محمد بن الحسن العسکری، همان مهدی اخراالزمان و یگانه قائم آل محمد است، حتی نزد شیخیه و بابیه ثابت و مبرهن بوده است. اما این جماعت جاهل از سر آنکه امامشان عنان بیان خود نگه نداشته و از سر گمراهی ادعای مهدویت نموده است، سعی بر تبریر گفته‌های صریح بزرگان بابی و شیخی کرده اند که سعی بس مخدول و مطرود است.



باب سوم

روایات متواتره

حول مسئلہ:

● ولادت

● غیبت

● انتظار

حضرت صاحب العصر والزمان عَلَيْهِ

روایات صحیحہ میلاد حضرت صاحب الزمان

روایات صحیحہ صریحہ از ائمه اطیاب (علیہم السلام) کہ در کتب معتبر شیعی و از جانب راویان مورد اعتماد و مقبول نقل شدہ، حکایت از آن دارد کہ حضرت محمد بن الحسن العسکری (عجل اللہ فرجہ)، قطعاً و علماً و جزماً در دوران حکومت عباسی بدنیآ آمدہ و ہمو فرزند و خلیفہ و جانشین امام حسن عسکری (ع) و مہدی آخر الزمان است کہ زمین را پر از عدل و داد کند، همانسان کہ از ظلم و جور لبریز گشتہ است. بہترین روایات در این زمینہ اقوالیست کہ از خود امام حسن عسکری (ع) صادر گردیدہ زیرا کہ بحسب احادیث ائمہ، امام لاحق را امام سالف تبلیغ و بر امامتش وصیت کند و از اینرو آنحضرت (ع) معین و مبلغ امام بعد از خویشتن است و این یعنی نصی کہ از جانب آنحضرت صادر می گردد جلی و تعیینی کہ می کند حجت است کہ جز خارج از مذهب تشیع و جز کسی کہ از مکتب اہل البیت (ع) رویگردان و با آل محمد بیگانہ است، با آن مخالفت نمی کند.

از اینرو ابتداء چندین روایت صحیح السند از امام حسن عسکری (ع) در اثبات ولادت و ولایت حضرت صاحب الزمان (عج) معروض داشتہ و پس از آن روایاتی را از سایر ائمہ دوازدهگانہ (علیہم السلام) مکتوب می کنیم.

روایت اول

محمد بن علی بن حمزہ العلوی قال: سمعت أبا محمد عليه السلام يقول: قد ولد ولي الله و حجة علي عباده و خليفتي من بعدى مختوناً، ليلة النصف من شعبان سنة خمس و خمسين و مائتين عند طلوع الفجر

محمد بن علی بن حمزه گوید: از امام حسن عسکری شنیدم که فرمود: «ولی خدا و حجتش بر بندگان و خلیفه بعد از من مختون در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هنگامه طلوع فجر بدینا آمد»^{۳۳}

روایت دوم

حدثنا إبراهيم بن محمد بن فارس النيسابوري عن أبي محمد عليه السلام و ذكر حديثا فيه أنه دخل عليه و عنده غلام فسأله عنه فقال: هو ابني و خليفتي من بعدي...
ابراهيم بن محمد نيشابوري گوید: «نزد امام عسکری رفتیم و فرزندی نزد وی بود؛ پس از او سوال شد؛ پس امام فرمود: «او فرزندم و خلیفه بعد از من است...»^{۳۲}

روایت سوم

حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رحمه الله قال : حدثني أبو علي بن همام قال : سمعت محمد بن عثمان العمري . قدس الله روحه . يقول : سمعت أبي يقول : سئل أبو محمد الحسن بن علي عليه السلام وأنا عنده عن الخبر الذي روى عن آبائه : « أن الارض لا تخلو من حجة لله علي خلقه إلى يوم القيامة وأن من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية » فقال: إن هذا حق كما أن النهار حق ، فقبل له : يا ابن رسول الله فمن الحجة والامام بعدك؟ فقال ابني محمد ، هو الامام والحجة بعدي ، من مات ولم يعرفه مات ميتة جاهلية

^{۳۳} اثبات الهداة-شيخ حر عاملي-ج ۵-ص ۱۹۷. سند صحيح اعلائي؛ شيخ حر عاملي تا كتاب فضل بن شاذان سند صحيح داشته و كتاب اثبات الرجعة بنا بنقل متعدد بسند صحيح معتمد عليه بدست شيخ حر عاملي رسیده و سند فضل تا امام حسن عسکری نیز در این روایت صحيح است.

^{۳۴} همان. سند صحيح اعلائي؛ ابراهيم بن محمد بن فارس نيسابوري از اصحاب امام حسن عسکری و نقه است. ر.ك: (طرائف المقال-سيد علي بروجردي-رقم ۱۳۴۲؛ اعيان الشيعة-ج ۲-ص ۲۱۸).

ابراهیم بن اسحاق از ابو علی همام نقل کند که: از محمد بن عثمان عمری شنیدم که می گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: نزد ابو محمد حسن بن علی العسکری (ع) بودم که از وی درباره حدیث «زمین هرگز از حجت الله بر خلقتش خالی نشود تا روز قیامت و هر که بمیرد بی معرفت به امام زمانش بمرگ جاهلی مرده!» سوال شد؛ پس فرمود: «این سخن مثل روز روشن و حق است» پس گفته شد: «ای پسر رسول الله! حجت و امام بعد از تو کیست؟» پس فرمود: «فرزندم محمد! او امام و حجت است بعد از من که هر که بمیرد و شناسدش بمرگ جاهلی مرده است!»^{۳۵}

روایت چهارم

حدثنا علی بن عبد الله الوراق قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، عن أحمد ابن إسحاق بن سعد الأشعری قال : دخلت علی أبي محمد الحسن بن علی وأنا أريد أن أسأله عن الخلف [من] بعده ، فقال لي مبتدئا : يا أحمد بن إسحاق إن الله تبارك وتعالى لم یخل الأرض منذ خلق آدم ولا یخلیها إلى أن تقوم الساعة من حجة لله علی خلقه ، به یدفع البلاء عن أهل الأرض ، وبه ینزل الغیث ، وبه یرج برکات الأرض .

قال : فقلت له : یا ابن رسول الله فمن الامام والخليفة بعدك؟ فنهض مسرعا فدخل البيت ، ثم خرج وعلی عاتقه غلام كان وجهه القمر لیلۃ البدر من أبناء الثلاث سنین ، فقال : یا أحمد بن إسحاق لو لا کرامتك علی الله عزوجل وعلی حججه ما عرضت عليك ابني هذا ، إنه سمی رسول الله وکنیه ، الذی یملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما... قال أحمد بن إسحاق : فقلت له : یا مولای فهل من علامة

^{۳۵} کمال الدین - شیخ صدوق - ص ۴۰۹؛ سند صحیح است؛ به سند حسن دیگر: کفایة الأثر - خزاز قمی - ص ۲۹۶.

یطمئن إليها قلبی؟ فنطق الغلام بلسان عربی فصیح فقال : أنا بقیة الله فی أرضه ،
والمنتقم من أعدائه ، فلا تطلب أثرا بعد عین یا أحمد بن إسحاق

فقال أحمد بن إسحاق : فخرجت مسرورا فرحا ، فلما کان من الغد عدت إليه
فقلت له : یا ابن رسول الله لقد عظم سروری بما مننت [به] علی...

احمد بن اسحاق اشعری گوید: «خدمت امام حسن عسکری رسیدم در حالی
که می خواستم از جانشین بعد از وی سخن کنم! پس امام حسن عسکری خود
ابتدا سخن گفت و فرمود: «ای احمد بن اسحاق خداوند از زمانی که آدم را
خلق نمود تا زمانی که قیامت برپا گردد زمین را از وجود حجت خویش خالی
نمی گذارد؛ بواسطه وی بلا از اهل زمین برداشته شده و غیث نازل گشته و
برکات از زمین می جوشد.»

پس من گفتم: «خب! امام و خلیفه بعد از شما کیست؟» پس امام فوراً
برخاسته و به اتاق رفته و سپس خارج گشت در حالی که یک کودک تقریباً سه
ساله در آغوش دارد که چهره اش ماه شکن است! پس امام عسکری فرمود: «ای
احمد بن اسحاق اگر نبود کرامتی که نزد ما و خدای ما داری این فرزند را
نشانت نمی دادیم؛ او را اسم و کنیه از پیغمبر است و زمین را پر از عدل و داد
کند، هر آنگون که از ظلم و جور مملو گشته!...» احمد بن اسحاق گوید:
«گفتم: مولا جان آیا علامتی است که نشانم دهید تا قلبم آرام گیرد؟» پس خود
آن کودک بزبان عربی فصیح شروع بسخن گفتن نمود و فرمود: «من بقیه الله فی
ارضه هستم و انتقام گیرنده از دشمنان او! پس بعد از مشاهده عینی علامتی
دیگر نخواه!»

احمد گوید: زان پس از خانه حسن عسکری(ع) خارج شدم در حالی که
سرتا پا در سرور و فرح بودم و باز فردا روز محضر امام حسن عسکری رسیده

و عرض کردم: «یابن رسول الله از منتی که بر من نهادید در سُرور و شادیم...»^{۳۶}

روایت پنجم

حدثنا محمد بن عبد الجبار قال: قلت لسیدی الحسن بن علی علیه السلام یا ابن رسول الله جعلنی الله فداک أحب أن أعلم من الإمام و حجة الله علی عباده من بعدک؟ فقال علیه السلام: إن الإمام و حجة الله من بعدی ابنی سمی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کتبه الذی هو خاتم حجج الله و آخر خلفائه

محمد بن عبد الجبار گوید: «از امام حسن عسکری پرسیدم: جانم بفدایت یابن رسول الله دوست دارم بدانم امام و حجت خداوند بر بندگانش بعد از شما کیست؟ پس فرمود: همانا امام و حجت خداوند بعد از من فرزندم است که پیغمبر اسم و کنیه اش را برگزیده است؛ او آخرین حُجتهای خداوند و آخرین خلیفه اوست.»^{۳۷}

روایت ششم

محمد بن یحیی ، عن أحمد بن إسحاق ، عن أبي هاشم الجعفری قال قلت لأبي محمد علیه السلام جلالتك تمنعني من مسألتك فتأذن لي أن أسألك فقال سل قلت یا سیدی هل لك ولد فقال نعم فقلت فإن حدث بك حدث فأین أسأل عنه قال بالمدينة

محمد بن یحیی از احمد بن اسحاق از ابی هاشم الجعفری نقل کند که می گفت: «به امام عسکری عرض کردم: جلالت مانع می گردد که مسئله ای را

^{۳۶} کمال الدین - ص ۳۸۴؛ سند صحیح.

^{۳۷} اثبات الهداء - ج ۵ - ص ۱۹۶؛ سند روایت صحیح اعلائی است.

جویا شوم! پس فرمود: «پیرس!» گفتم: آقا جان آیا شما فرزندی دارید؟ پس فرمود: «بله!» گفتم: پس اگر برای شما اتفاقی افتاد کجا پیگیر او گردم؟ فرمود: «در همین شهر»^{۳۸}

روایت هفتم

علی بن محمد ، عن محمد بن علی بن بلال قال خرج إلی من أبي محمد قبل مضیه بسنتین یخبرنی بالخلف من بعده ثم خرج إلی من قبل مضیه بثلاثة أيام یخبرنی بالخلف من بعده

علی بن محمد از علی بن محمد بلالی نقل کند که گوید: «امام حسن عسکری دو سال قبل از شهادتش مرا دید و مرا از جانشین خود آگاه کرد و نیز همو سه روز قبل از آنکه از دنیا برود مراد دیده و از جانشینش خبر داد.»^{۳۹}

روایت هشتم

حدثنا محمد بن علی ما جیلویه قال : حدثنا محمد بن یحیی العطار قال : حدثنی جعفر بن محمد بن مالک الفزاری قال : حدثنی معاویة بن حکیم ، و محمد ابن ایوب بن نوح : و محمد بن عثمان العمری قالوا : عرض علينا أبو محمد الحسن بن علی [ابنه محمد] و نحن فی منزله و كنا أربعین رجلا فقال : هذا إمامکم من بعدی ، و خلیفتی علیکم ، أطيعوه و لا تتفرقوا من بعدی فی أديانکم فتهلکوا ، أما إنکم لا ترونه بعد یومکم هذه قالوا : فخرجنا من عنده فما مضت إلا أيام قلائل حتی مضی أبو محمد.

^{۳۸} الکافی - ج ۱ - ص ۳۲۸. سند صحیح است؛ علامه مجلسی نیز روایت را تصحیح کرده است. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول - علامه مجلسی - ج ۴ - ص ۲.

^{۳۹} همان. سند روایت حسن قریب به صحیح است و بلکه حسب آمارات جلیه صحیح است.

^{۴۰} النجم الثاقب - طبرسی - ج ۲ - ص ۴۷.

محمد بن علی ماجیلویه برایمان حدیث نمود: که محمد بن یحیی عطار برایش حدیث آورده که: جعفر بن مالک فزاری اینچنین حدیث آورد: معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب و محمد عثمان العمری همگی اینچنین حدیث نمودند: «ما در منزل ابو محمد حسن عسکری بودیم و تعدادمان چهل نفر بود؛ پس ابومحمد حسن بن علی عسکری بر ما پسرش محمد را عرضه نموده و فرمود: «بعد از من امامتان این است و اوست خلیفه خداوند بر شما! اطاعتش کنید و در آئینتان دچار تفرقه نشوید تا به هلاکت افتید! بدانید که شما بعد از این، فرزندانم را نخواهید دید» پس چند روزی نگذشت که ابو محمد از دنیا رفت»^{۲۱}

روایت نهم

عن أحمد بن محمد بن یحیی العطار، عن سعد بن عبد الله عن موسى بن جعفر بن وهب البغدادی قال: سمعت أبا محمد الحسن بن علی علیهما السلام یقول: " کأنی بکم وقد اختلفتم بعدی فی الخلف منی، أما إن المقر بالائمه بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم المنکر لولدی کمن أقر بجميع أنبیاء الله ورسله ثم أنکر نبوه محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، لان طاعه آخرنا کطاعه أولنا، والمنکر لآخرنا کالمنکر لأولنا

احمد بن محمد بن یحیی العطار از سعد بن عبدالله از موسی بن جعفر بن وهب بغدادی نقل کند که گوید: از امام ابومحمد حسن عسکری شنیدم که می

^{۲۱} کمال الدین - ص ۴۳۵. سند صحیح نازل؛ نزول این روایت من جمله قرائن قوت روایت می باشد؛ چرا که روات همگی از اجلاء و اعظام هستند و اعتماد آنان به مشیخه خود در نقل روایات، خصوصا روایات بنیانی عقیدتی که بنا به دستور صریح ائمه بایستی از افراد دین و موثق بگیرند، حکایت از آماریه توثیق مشیخه الثقات دارد و بیانگر سداد روایت و صحت قطعی اش می باشد. مرحوم نوری طبرسی در باره سند این روایت می نویسد: وروی فی (تاریخ قم) عن محمد بن علی ماجیلویه بسند صحیح عن محمد بن عثمان العمری انه قال: عرض علينا أبو محمد... الخ. النجم الثاقب - ج ۲ - ص ۴۷.

فرمود: «گویی شما را بینم که بعد از من در خلیفه من شك کنید! بدانید که اگر کسی به تمامی ائمه بعد از پیغمبر اقرار کرده ولی فرزندم را منکر گردد، کأنه همه انبیاء و رسل و نبوت محمد رسول الله را انکار نموده است؛ چرا که طاعت آخرین ما همانند طاعت اولین ماست و منکری آخرین ما، منکر اولین ما»^{۲۲}

روایت دهم

عن أبي محمد عبد الله بن محمد العابد ، قال : « سألت مولای ابا محمد الحسن بن علی فی منزله بسرّ من رای ، سنه خمس وخمسين ومائتين ، ان یملی علی من الصلاه علی النبی وأوصیائه علیه وعليهم السلام ، واحضرت معی قرطاساً کثیراً ، فأملی علی لفظاً من غیر کتاب: ... اللَّهُمَّ ، صَلِّ عَلَی الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَبْدَیْكَ وَوَلِیْكَ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَرِّ اتَّقِی الصَّادِقِ الْوَفِیِّ النُّورِ الْمَضِیِّ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی وَوَلِیْكَ وَ ابْنِ أَوْلِیَائِكَ الَّذِیْنَ فَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ وَ أَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ وَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرْتَهُمْ تَطْهِیراً اللَّهُمَّ أَنْصِرْهُ وَ أَنْتَصِرْ بِهِ لِذِیْنِكَ وَ أَنْصِرْ بِهِ أَوْلِیَاءَكَ

ابو محمد العابد گوید: به سال ۲۵۵ ق در سامرا از امام حسن عسکری خواستم صلواتی خاصه بر پیغمبر و اوصیانش بنویسد و با خودم قرطاس فراوانی بردم پس شروع به املاء کردن نمود: «خداوندا بر حسن و حسین صلوات فرست که بندگان تو و اولیاء تو اند ... [تا اینکه گوید:] خداوندا بر حسن بن علی بن محمد که پاککار و خدا ترس و راستگو و عهددار و نور درخشان است صلوات بفرست... خداوندا بر ولی خودت که فرزند اولیاء واجب الطاعة توست صلوات بفرست؛ آنانی که حقشان را واجب نمودی و هرگونه

^{۲۲} هملن - ص ۴۰۹. سند صحیح است. جملگی روات موثقند و ابن وهب بغدادی حسب امارات توثیق، موثق است.

پلیدی از ایشان دور و آنان را مطهر قرار دادی؛ پس خدایا او را نصرت ده و دین و اولیاء خودت را بوجدش نصرت بخش...»^{۲۳}

روایت یازدهم

فروی الثقة الثبت علی بن الحسین المسعودی فی کتاب إثبات الوصیة عن الحمیری عن أحمد بن إسحاق قال: دخلت علی ابی محمد (علیه السلام) فقال لی: یا أحمد، ما کان حالکم فیما کان الناس فیہ من الشک والارتیاب؟ قلت: یا سیدی، لما ورد الکتاب بخبر سیدنا ومولده لم یبق منا رجل ولا امرأة ولا غلام بلغ الفهم إلا قال بالحق، فقال: أما علمتم أن الارض لا تخلو من حجة الله ثم أمر أبو محمد (علیه السلام) والدته بالهج فی سنة تسع وخمسين ومائتین وعرفها ما یناله فی سنة ستین وأحضر الصاحب (علیه السلام) فأوصی إلیه وسلم الاسم الأعظم والموارث والسلاح إلیه وخرجت أم ابی محمد (علیه السلام) مع الصاحب (علیه السلام) جمیعا إلی مکة وكان أحمد ابن محمد بن مطهر أبو علی المتولی لما یحتاج إلیه الوکیل

محدث مورد اعتماد و مؤتمن علی بن حسین مسعودی در کتاب اثبات الوصیة از حمیری و او از احمد بن اسحاق نقل کند که گفت: «روزی نزد امام حسن عسکری رفتم پس فرمود: «ای احمد! حال شما در مورد مردمی که دچار شک و ارتیاب گردند چه خواهد بود؟» پس گفتم: آقا جان از آنچه در شأن ولادتش آمده است مرد و زن و نوجوان فهمیده ای نیست جز آنکه همان حرف حق [یعنی میلاد امام زمان و امامتش] را معتقد باشد. پس امام فرمود: «آیا نمی دانستید که خداوند زمین را از وجود حجتش خالی نمی گذارد؟» سپس ابو محمد به مادرش امر فرمود که در سال ۲۵۷ به حج رود و او را از آن اتفاق که در سال ۲۶۰ ق رخ خواهد داد [مراد شهادتش] با خبر نمود؛ سپس

^{۲۳} مصباح المجتهد - ص ۳۹۹. سند روایت معتبر است.

حضرت صاحب الزمان را حاضر نموده و اسم اعظم و مواریث و سلاح را به او داد و سپس مادر امام حسن عسکری بهمراه صاحب الزمان بسمت مکه رهسپار شدند که ابو علی احمد بن محمد بن مطهر نیز بر آنچه درخواست آنان بود مأمور شده بود»^{۲۴}

روایت دوازدهم

حدثنا أحمد بن إسحاق بن عبد الله الأشعري قال: سمعت أبا محمد الحسن بن علي العسكري عليه السلام يقول: الحمد لله الذي لم يخرجني من الدنيا حتى أراني الخلف من بعدى أشبه الناس برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خلقاً و خلقاً ...

احمد بن اسحاق اشعری (رحمة الله عليه) گوید: «از امام حسن عسکری (ع) شنیدم که می فرمود: «ستایش خدایی راست که مرا از دنیا مبرد تا اینکه جانشین بعد از خودم را ببینم که شبیه ترین مردم به پیغمبر است در خَلقت و اخلاق...»^{۲۵}

دوازده نص معتبر السند و صریح المتن مبنی بر وجود فرزندی برای امام حسن عسکری (ع) که همو خلیفه بعد از یازدهمین نور الهیست، حکایت از قطعیت وجود و حضور و ولادت آنحضرت (عجل الله فرجه) دارد و منکر ولادتش یقیناً منکر صداقت امام حسن عسکریست و در این صورت به ائمه علیهم السلام کافر است.

^{۲۴} خاتمه مستدرک - طبرسی - ج ۴ - ص ۵۵. سند روایت صحیح اعلائیست.

^{۲۵} اثبات الهداء - حر عاملی - ج ۵ - ص ۱۹۶. سند صحیح اعلائی؛ بسند معتبر دیگر کمال الدین - ص ۴۰۹.

روایات حول حجة بن الحسن عسگری از ائمه دیگر

روایت اول

وقتی از امیرالمومنین (ع) حول حدیث ثقلین پرسیده شد پس فرمود:

أنا والحسن والحسين والأئمة التسعة من ولد الحسين، تاسعهم مهديهم وقائمهم
«مراد از ائمه ثقلین {من و حسن و حسین و نه فرزند از نسل حسین که
نهمین آنها (حضرت حجه بن الحسن) مهدی و قائم ایشان خواهد بود»^{۲۶}

روایت دوم

شیخ صدوق و شیخ کلینی و شیخ خزاز قمی بچندین سند که بعضاً معتبر و صحیح است
نقل می کنند از امیرالمومنین (ع) که فرمود:

... ولکنی فکرت فی مولود یكون من ظهري الحادي عشر من وُلدي هو المهدي
الذي يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً
«... و اما فکر می کنم بدان مولودی که از نسل من و یازدهمین فرزند من
باشد که او مهدیست، همانی که زمین را مالا مال از عدل و داد کند چونان که
از ظلم و جور مملو بوده»^{۲۷}

روایت سوم

قال أمير المؤمنين عليه السلام لابنه الحسين عليه السلام: التاسع من ولدك يا حسين
هو القائم بالحق

امیرالمومنین خطاب به پسرش حسین فرمود: «نهمین فرزند از نسل تو ای
حسین قائم بر حق است»^{۲۸}

^{۲۶} معانی الأخبار- شیخ صدوق- ص ۹۰. سند صحیح نیز ر.ک: کمال الدین و عیون اخبار الرضاء و مستدرک
وسائل و

^{۲۷} کمال الدین- ص ۲۸۸ سند معتبر؛ الکافی- ج ۱- ص ۳۳۸.

روایت چهارم

زان روزی که امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه علیه الهاویة مصالحت نمود، عده ای از اصحاب و شیعیانش زبان به شکایت گشودند و گفتند چطور زیر بار خلافت معاویه رفتی حال آنکه او امام الطغات است؟ پس امام ارشادشان فرموده و متذکر شد که در قضیه خضر و موسی هم موسی صبر نکرده و مدام از حکمت کارهای خضر که کشتی را رخنه داد و کودکی را کشت و دیواری را بی هیچ علت بنا نمود سوال و استفسار می نمود، حال آنکه بعد از کشف دلائل و استدلالات خضر، موسی اسکات پذیرفت؛ سپس آنحضرت فرمود:

فما منا إلا و يقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه إلا القائم وهو التاسع من ولد أخی یطیل الله عمره فی غیبه ثم یرج فی صورة شاب دون أربعین سنة

پس احدی از ما اهل بیت نیست جز آنکه بر گردنش بیعت طاغوت زمانش باشد جز قائم که او نهمین فرزند از نسل برادرم حسین است؛ خداوند عمرش را دوران غیبت اطالت بخشد و سپس در چهره جوانی کمتر از چهل سال خروجش بخشد»^{۲۹}

روایت پنجم

قال الحسین الشهید: منا اثنا عشر مهدياً، أولهم أمير المؤمنين، وآخرهم التاسع من وُلدی الإمام القائم بالحق، یظهر به الدین، له غیبة یرتد بها قوم ویثبت علی الدین فیها آخرون

^{۲۸}الإمامة و التبصرة- ابن بابویه القمی- ص ۳؛ کمال الدین- ص ۳۰۴ و سند حسب قواعد أماریه معتبر و مفید بعلم است.

^{۲۹}کفایة الأثر- خزاز قمی- ص ۲۲۶؛ این روایت را مرحوم طبرسی در کتاب الاحتجاج نقل نموده و بدان در اثبات تشیع احتجاج می کند و در ابتدای کتاب مدعیست تلاشش بر این بوده تا روایاتی را متذکر گردد که از جهت سند و متن مقبول و معتبر هستند؛ از اینرو می توان روایت را معتبر دانست؛ نیز محقق بزرگوار شیخ احمد الماحوزی بنقل از مرحوم خزاز قمی روایت را صحیح دانسته است. ر.ک: الاحتجاج- ج ۲- ص ۹ و النصوص علی اهل الخصوص- صص ۵۳۱ و ۵۳۲.

حضرت اباعبدالله الحسین فرمودند: «از ما دوازده مهدی است که اولینشان امیرالمومنین و آخرینشان نهمین امام از نسلم که قائم بر حق است و خداوند بدستش دین را ظاهر خواهد نمود؛ او را غیبتیست که گروهی در اثر غیبتش گمراه شوند و گروهی دیگر بر همان دین باقی بمانند»^{۵۰}

روایت ششم

قال الحسین: فی التاسع من وُلدی سَنَّهُ من یوسفه و سَنَّهُ من موسی، وهو قائمنا أهل البیت

«امام حسین فرمودند: در نهمین امام از نسلم سنت یوسف و سنت موسی جاریست و او قیام کننده اهل بیت است»^{۵۱}

روایت هفتم

وقتی از امام سجاد علیه السلام دلیل نامگذاری امام جعفر صادق بلفظ «صادق» پرسیده شد آنهم در حالی که همه ائمه علیهم السلام صادقون و راسخون بودند، پس امام سجاد با بغضی بازغ فرمودند:

حدثنی ابي عن ابيہ ان رسول اللہ قال : إذا ولد ابني جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابي طالب فسموه الصادق ، فإن الخامس الذی من ولده الذی اسمه جعفر يدعی الامامة اجترأ علی اللہ وکذبا علیه ، فهو عند اللہ جعفر الکذاب المفتری علی اللہ ، المدعی لما لیس له بأهل ، المخالف علی ابيہ والحاسد لآخیه ، ذلك الذی

^{۵۰}کمال الدین-ص ۳۱۷؛ همو عیون اخبار الرضا-ص ۶۹؛ کفایة الأثر-ص ۲۳۲. سند موثق است؛ عمده روات شیعی و موثق و بعضاً عامی و ثقه.

^{۵۱}کمال الدین-ص ۳۱۷. روایت مروی از ابن ابی عمیر از امام صادق از آباء اطیابش از امام حسین است و شیخ صدوق از خود تا مجموعه مرویات ابن ابی عمیر سند موثق داشته است و از اینرو سند صحیح است.

یکشف سر الله عند غيبه ولى الله... كانى بجعفر الكذاب وقد حمل طاغية زمانه على تفتيش امر ولى الله والمغيب فى حفظ الله

«پدرم (حسین) از پدرش از رسول الله نقل کرد که فرمود: هنگامی که فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب بدنیا آمد صادق بنامیدش چرا که پنجمین فرزند از نسل او اسمش جعفر خواهد بود که ادعای امامت نموده و بر خدا جرأت کرده و دروغ خواهد بست؛ پس او نزد الله جعفر کذاب است که بر خدا افتراء بسته و مدعی آنچه‌ای شده که بر آن اهلیت ندارد و مخالف پدر و حسادت برنده برادرش بود و اوست که راز خداوندی را بهنگام غیبت ولی خدا فاش خواهد نمود... گویا جعفر کذاب را می بینم که طاغوت زمانش را بر جستجوی ولی خدا ترغیب نموده که در غیبت محفوظ خداوند است»^{۵۲}

روایت هشتم

عن ابی جعفر علیه السلام فى حدیث أن الحسین علیه السلام قال: یظهر الله قائمنا فینتقم من الظالمین فقیل له: یا ابن رسول الله من قائمکم؟ قال: السابع من ولد ابنی محمد بن علی، و هو الحجة بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی ابنی

از امام باقر (ع) نقل است که امام حسین (ع) فرمود: «پس خداوند قائم اهل بیت را ظهور بخشد تا از ظالمین انتقام گیرد؛ پس گفته شد ای فرزند رسول خدا قائم شما کیست؟ پس فرمود: هفتمین فرزند از نسل پسر محمد بن علی که

^{۵۲} کمال الدین - ص ۳۱۹. سند روایت ذاتاً صحت وافى را ندارد و لکن چون روایت مروی از صفوان بن یحیی است و برای شیخ صدوق نسبت به کتب و روایات صفوان سند صحیح معتمد علیه وجود دارد، می توان با قاعده تعویض السند، سند روایت را اعتبار مکفی بخشید.

او را نام حجه بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی فرزندم است»^{۵۳}

روایت نهم

قال الامام الباقر عليه السلام: منا اثنا عشر محدثا، السابع من ولدی القائم امام باقر فرمود: «از ما دوازده محدث است؛ هفتمین فرزند از نسل من قائم است»^{۵۴}

روایت دهم

عن صفوان بن مهران ، عن الصادق جعفر بن محمد أنه قال : من أقر بجميع الأئمة وجد المهدى كان كمن أقر بجميع الأنبياء وجد محمدا نبوته فليل له: يا ابن رسول الله فمن المهدى من ولدك؟ قال : الخامس من ولد السابع صفوان بن مهران از امام صادق (ع) نقل کند که فرمود: «هرکسی به همه ائمه مومن باشد ولی با مهدی ضدیت کند، همانند آنیست که همه انبیاء را قبول کرده ولی با نبوت محمد (ص) دشمنی دارد!» پس گفته شد: «پس مهدی که از فرزندان توست، کیست؟» پس فرمود: «پنجمین فرزند از نسل هفتمین امام»^{۵۵}

روایت یازدهم

عن الصادق (ع) أنه قال: « الإمام بعدی موسی ابنی، والخلف المأمول المنتظر من خراج من الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی »

^{۵۳} اثبات الهداء- شیخ حر عاملی- ج ۵- ص ۱۹۶. سند صحیح اعلائی؛ طریق از حر تا فضل بن شاذان موثق و از فضل تا امام باقر صحیح است.

^{۵۴} الغيبة- نعمانی- ص ۹۶. سند روایت معتبر است و کل رجال موثق هستند جز ابن ابی حمزه که شیخ طوسی وی را برای دورانی که به وقف دچار نشده بود مقبول الروایة می داند و این روایت در دورانی شنیده شده که وی به وقف دچار نبود.

^{۵۵} کمال الدین- ص ۳۳۳ و ۴۱۰. اسناد متعدد شیخ صدوق بر این روایت معتبر است.

امام صادق(ع) فرمود: «امام بعد از من موسی فرزندم است؛ و آن جانشین مورد آرزو که انتظارش کشند که از حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی خواهد بود»^{۵۶}

روایت دوازدهم

عن محمد بن زیاد الأزدي عن الكاظم(ع) ... فقلت له: فيكون في الأئمة من يغيب؟ قال: نعم يغيب عن أبصار الناس شخصه و لا يغيب عن قلوب المؤمنين ذكره و هو الثاني عشر منّا، يسهل الله تعالى له كلّ عسير، و يذلل كلّ صعبه و يظهر له كنوز الأرض، و يقرب عليه كلّ بعيد

محمد بن زیاد گوید: «آیا بین ائمه عليهم السلام غیبتی رخ خواهد داد؟» پس فرمود: «بله! غیبتی خواهد داشت از چشم های مردم ولی از قلب مومنان هرگز غایب نخواهد شد و او دوازدهمین امام از ماست؛ خداوند برای او هر سختی را آسان گرداند و هر مشکلی را در مقابلش کوچک گرداند و گنجهای زمین را برایش رو کند و هر دوری را برایش نزدیک کند»^{۵۷}

روایت سیزدهم

عن الكاظم أنه قال: أنا القائم بالحق، ولكن القائم الذي يظهر الأرض من أعداء الله عزوجل ويملوها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً هو الخامس من ولدي
امام کاظم(ع) فرمودند: «من قائم به حق هستم ولی آن قائمی که زمین را پر از عدل و داد کند همانگون که از ظلم و جور لبریز است، فرزندی از پنجمین نسل من است»^{۵۸}

^{۵۶} کمال الدین - ص ۳۳۴. سند روایت خوب است. عمده روات دارای مدحند و یکی از آنان حسب امارات رجالیه مقبول الروایه است.

^{۵۷} همان - ص ۳۶۸؛ سند روایت صحیح است.

^{۵۸} همان - ص ۳۶۱؛ سند روایت معتبر است.

روایت چهاردهم

عن الريان بن الصلت قال : قلت للرضا (عليه السلام) أنت صاحب هذا الأمر ؟ فقال : أنا صاحب هذا الأمر ولكني لست بالذئب أملاها عدلاً كما ملئت جوراً وكيف أكون ذلك على ما ترى من ضعف بدني وأن القائم هو الذي إذا خرج كان في سن الشيوخ ومنظر الشباب ، قوياً في بدنه حتى لو مد يده إلى أعظم شجره على وجه الأرض لقلعها ، ولو صاح بين الجبال لتدكدكت صخورها يكون معه عصا موسى وخاتم سليمان يغيبه الله في سره ما شاء الله ثم يظهره فيملاً به الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً .

«ريان گوید: به امام رضا گفتم: آیا تویی صاحب این امر؟ پس فرمود: «من نیز صاحب امر (امامت) هستم ولی آنی که زمین را آکنده از عدل و داد کند همانطور که از ظلم و جور لبریز شده باشد، نه!؛ چطور میتوانم باشم حال آنکه بدنم ضعیف شده، ولی قائم کسیست که در سن پیرمردان ولی در چهره جوانان است؛ وی پیکری زورمند دارد که اگر دستش را بر بزرگترین درخت روی زمین چنگ کند، آن را از ریشه برکند و اگر فریاد برکشد، کوهساران را ویران کند؛ او عصای موسی و انگشتر خاتم سلیمان را داراست؛ خداوند او را هر قدری که بخواهد در عالم غیبت نگه دارد سپس او را ظهور بخشد تا زمین را آنگون که مالا مال از جور و بیداد شده، محشون از عدل و داد کند»^{۵۹}

روایت پانزدهم

عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال: كَأَنِّي بَالشَّيْعَةَ عِنْدَ فَقْدَانِهِمُ الثَّلَاثَ مِنْ وَلَدِي يُطَلَّبُونَ الْمَرْعَى فَلَا يَجِدُونَهُ قُلْتُ: وَ لَمْ ذَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: لِأَنَّ إِمَامَهُمْ يَغِيبُ عَنْهُمْ قُلْتُ: وَ لَمْ؟ قَالَ: ثَلَاثًا يَكُونُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا قَامَ بِالسَّيْفِ

^{۵۹} همان-ص ۳۷۶؛ سند روایت صحیح است.

از امام رضا نقل است که فرمود: «گویا شیعه را می بینم که سومین فرزند از نسلم را گم کرده اند و هرجایی می جویندش ولی نمی یابند» پس گفته شد: برای چه {دنبالش گردند و نیابندش} یابن رسول الله؟ پس فرمود: «چون امامشان از آنها غائب شده است» گفت شد: [این] برای چه؟ پس فرمود: «تا بیعت احد الناسی حین خروج و ظهورش با شمشیر بر گردنش نباشد»^{۶۰}

روایت شانزدهم

عن محمد بن عبد الله الحسيني: قلت لمحمد بن علي بن موسى عليهم السلام: إني لأرجو أن تكون القائم من أهل بيت محمد صلى الله عليه و آله الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً.

فقال: يا أبا القاسم ما منا إنا قائم بأمر الله عزّ و جلّ و هاد إلى دينه و لكن القائم الذي يظهر الله به الأرض من أهل الكفر و الجحود و يملأها قسطاً و عدلاً هو الذي يخفي عن الناس ولادته و يغيب عنهم شخصه و يحرم عليهم تسميته و هو سمي رسول الله و كتبه

محمد بن عبدالله الحسيني گوید: به امام جواد گفتم: «دوست دارم شما قائم اهل البيت باشید که زمین را پر از عدل و داد کند همانطور که از ظلم و جور پر گشته!»

پس فرمود: «ای ابوالقاسم احدی از ما اهل بیت نیست جز آنکه قائم به امر الله و هدایتگر به دینش باشد. اما آن قیام کننده ای که خداوند بدستش زمین را از اهل کفر و جحود پاک ساخته و مملو از عدل و عدالت کند، همان مولودیست که ولادتش را از مردم پنهان دارد و او را بغیبت برد و نام بردنش

^{۶۰} این روایت را شیخ صدوق در علل الشرایع و کمال الدین و عیون اخبار الرضا بسند صحیح نقل کرده است: رك: علل-ج ۱-ص ۲۵۴ و کمال-۴۸۰ و عیون-ج ۲-ص ۲۴۷.

را بر مردم حرام کند و او کسیست که پیغمبر نامش گذارده و لقبش بخشیده است.^{۶۱}

روایت هفدهم

عن الصقر بن ابی دلف قال: " سمعت ابا جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام یقول: ان الامام بعدی ابنی علی، امره امری، وقوله قولی، وطاعته طاعتی، والامام بعده ابنه الحسن، امره امر اییه، وقوله قول اییه، وطاعته طاعه اییه، ثم سکت. فقلت له: یا ابن رسول الله فمن الامام بعد الحسن؟ فبکی علیه السلام بکاءً شديداً، ثم قال: ان من بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر. فقلت له: یا ابن رسول الله لم سمي القائم؟ قال: لانه يقوم بعد موت ذكره وارتداد اكثر القائلین بامامته "

صقر بن ابی دلف گوید: «از امام جواد شنیدم که فرمود: امام بعد از من علی هادیست که امرش امر من و قولش قول من و طاعتش طاعت من است؛ امام پس از وی فرزندش حسن است که امرش امر پدرش و قولش قول پدرش و طاعتش طاعت پدرش است؛ سپس ساکت شد؛ پس گفتم: بعد از حسن امام کیست ای پسر رسول خدا؟ پس امام جواد بشدت گریه کرد و فرمود: همانا بعد از حسن قائم بحق منتظر است؛ گفتم: چرا اسم وی را قائم گذارده اند یا بن رسول الله؟ فرمود: زیرا وی بعد از آنکه نام و یادش بمیرد و بسیاری از قائلین به امامتش از وی برگردند قیام می کند.»^{۶۲}

روایت هجدهم

عن داود بن القاسم الجعفری، قال: سمعت ابا الحسن علیهما السلام - علی بن محمد - یقول: «الخلف من بعدی ابنی الحسن، فکیف لکم بالخلف من بعد الخلف؟»

^{۶۱} کمال الدین - ص ۳۳۷؛ سند روایت معتبر است.

^{۶۲} کمال الدین - شیخ الصدوق - ص ۳۷۸؛ سند روایت معتبر است.

فقلت : ولِمَ جعلني الله فداك؟ فقال عليه السلام : «إنكم لا ترون شخصه ولا يحلّ لكم ذكره باسمه». فقلت : فكيف نذكره؟ فقال عليه السلام : «قولوا : الحجّة من آل محمّد عليهم السلام»

داود بن قاسم الجعفری گوید: از لسان مبارك امام هادی (ع) شنیدم که فرمود: «جانشین بعد از من فرزندانم حسن است پس چطور خواهد بود حال شما بعد از جانشین پس از وی؟»

پس گفتم: چطور خدا مرا فدایت کند؟ پس فرمود: «شما خودش را نخواهید دید و یاد کردنش با اسم او برایتان حلال نخواهد بود» پس گفتم: پس چطور یادش کنیم؟ پس امام فرمود: «بگویید: حجّة آل محمد عليهم السلام!»^{۶۳}

^{۶۳} کافی - ج ۱ - ص ۳۲۸؛ کمال الدین - ص ۳۸۱ سند روایت صحیح است.

روایات غیبت امام زمان (عج)

علاوه بر ۳۰ نص جلی صحیح السند که از ائمه مکرمین (ع) در اثبات ولادت حضرت صاحب الدار محمد بن الحسن المهدی (عج) مکتوب نمودیم، روایات فراوانی در اثبات غیبت برای آنحضرت مورود است که صرفاً جهت استحضار مُشتی از خروار را معروض می داریم.

روایت اول

کان أبو جعفر علیه السلام یقول: للقاء من آل محمد علیه وعليهم السلام غیبتان: واحدة طویلہ والأخری قصیرة. قال: فقال لی: نعم یا أبا بصیر، إحداهما أطول من الأخری ...

امام باقر می فرمود: «برای قائم آل محمد دو غیبت است؛ یکی از آنها بلند مدت و دیگری کوتاه مدت است؛ بلکه ای ابو بصیر یکی از غیبت ها از آنیکی طولانی تر است»^{۶۴}

روایت دوم

عن إبراهيم بن عمر الیمانی قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام یقول: «إن لصاحب هذا الأمر غیبتین»

ابراهیم یمانی گوید: از امام باقر شنیدم که فرمود: «برای صاحب این امر دو غیبت است»^{۶۵}

روایت سوم

محمد بن مسلم الثقفی یقول الباقر علیه السلام: «إن للقاء غیبتین، یقال له فی إحداهما: هلك ولا یندری فی أی واد سلك».

^{۶۴} الغیبة - نعمانی - ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

^{۶۵} همان - ص ۱۷۱؛ سند معتبر است.

محمد بن مسلم از امام باقر روایت کند که فرمود: «برای قائم دو غیبت است؛ در یکی از اندو گفته شود: هلاك شد! و دانسته نمی گردد کجا رفته است»^{۶۶}

روایت چهارم

ثابت الثمالي، عن الإمام زين العابدين علي بن الحسين عليهما السلام قال: « وإن للقاء من غيبتين إحداهما أطول من الأخرى »

ثابت ثمالي از امام زين العابدين نقل کند که فرمود: «برای قائم دو غیبت است یکی طولانی تر از دیگری»^{۶۷}

روایت پنجم

عن زرارة، عن الإمام الصادق عليه السلام قال: « للقاء غيبتان أحدهما أطول من الأخرى »

زراره از امام صادق نقل کند که فرمود: «برای قائم دو غیبت است؛ یکی طولانی تر از دیگری»^{۶۸}

روایت ششم

عن زرارة «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن للقاء غيبتين يرجع في أحدهما، وفي الأخرى لا يدري أين هو، يشهد المواسم، يرى الناس ولا يرونه »

زراره از امام صادق (ع) نقل کند که فرمود: «برای قائم دو غیبت است که در یکی از آن دو برخواهد گشت و در آخری دانسته نمی شود کجاست؛ گهگاهی در موسم {احتمالاً مراد حج} مشاهده شود؛ مردم را می بیند ولی نمی بینندش»^{۶۹}

^{۶۶} همان.

^{۶۷} کمال الدین - ص ۳۲۳.

^{۶۸} دلائل الإمامة - ابن جریر طبری شیعی - ص ۵۱۰ و ۵۰۳.

^{۶۹} الغيبة - نعمانی - ص ۱۷۵.

روایت هفتم

عن إسحاق بن عمار ، عن الإمام الصادق عليه السلام قال : « للقاءم غيبتان إحداهما قصيرة ، والأخرى طويلة الغيبة الأولى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصته شيعته ، والأخرى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصته مواليه »

اسحاق بن عمار از امام صادق نقل کند که فرمود: «برای قائم دو غیبت است؛ یکی کوتاه و دیگری طویل؛ در غیبت نخستین، جز خاصه شیعیانش از مکانش باخبر نکردند و در غیبت دوم جز خاصه موالیانش، از مکان وی عالم نکردند»^{۷۰}

روایت هشتم

عن المفضل بن عمر ، عن الإمام الصادق عليه السلام ، قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : « لصاحب هذا الأمر غيبتان : إحداهما يرجع منها إلى أهله ، والأخرى يقال : هلك ، في أي وادٍ سلك ... »

مفضل بن عمر از امام صادق (ع) شنیده است که فرمود: «برای صاحب این امر دو غیبت است؛ در یکی از اندو به اهلیش برخواهد گشت ولی در دومین گفته شود: «مردم است؟ بکجا رفته است؟»^{۷۱}

روایت نهم

عن المفضل بن عمر ، عن الصادق عليه السلام قال : « إن لصاحب هذا الأمر غيبتين : إحداهما تطول حتى يقول بعضهم : مات ، وبعضهم يقول : قتل ، وبعضهم يقول : ذهب ... الحديث »

^{۷۰} همان-ص ۱۷۰ و کافی-ج ۱-ص ۳۴۰؛ سند معتبر است.

^{۷۱} کافی-ج ۱-ص ۳۴۰.

مفضل از امام صادق نقل کند که فرمود: «برای این امر دو غیبت است؛ یکی از آن آنقدر طول کشد که عده ای گویند: مرده است؛ و عده ای گویند: بقتل رسیده و عده ای گویند: رفته است...»^{۷۲}

روایت دهم

عن أبان بن تغلب قال : « قال لي أبو عبد الله عليه السلام : يأتي علي الناس زمان يصيبهم فيه سبطة .. وما السبطة؟ قال : الفترة والغيبة لإمامكم قال : قلت : فكيف نضع فيما بين ذلك؟ فقال : كونوا علي ما أنتم عليه حتى يطلع الله لكم نجمكم »

ابان بن تغلب گوید: امام صادق بمن فرمود: «بر مردم زمانی خواهد آمد که دچار سبوت گردند!» گفتم: سبوت چیست؟؛ پس فرمود: «فاصله و غیبت برای امامتان» پس گفتم اگر بدان روز دچار گشتیم چه کنیم؟ فرمود: «بر همان عقیده ای که بودید بمانید تا خداوند ستاره [هدایت]تان را طلوع بخشد»^{۷۳}

روایت یازدهم

عن زرارة قال : « قال أبو عبد الله عليه السلام : يأتي علي الناس زمان يغيب عنهم إمامهم فقلت له : ما يصنع الناس في ذلك الزمان؟ قال : يتمسكون بالأمر الذي هم عليه حتى يتبين لهم »

از زراره روایت است که امام صادق فرمود: «بر مردم زمانی فرا رسد که امانشان از ایشان غایب گردد»؛ پس گفتم: مردم در آن زمان چه بکنند؟ پس فرمود: «بهمان امری که تمسک جسته بودند باقی بمانند تا زمانی که بر ایشان تبیین گردد»^{۷۴}

^{۷۲} الغيبة-نعمانی-ص ۱۷۱.

^{۷۳} کمال الدین-ص ۳۴۹.

^{۷۴} همان-ص ۳۵۰.

روایت دوازدهم

عن ابی بصیر ، عن الإمام الصادق علیه السلام قال : « طوبی لمن تمسک بأمرنا فی غیبه قائمنا فلم یزغ قلبه بعد الهدایه »

ابوبصیر از امام صادق نقل کند که فرمود: «خوش بحال کسی که به امر ما در دوران غیبت قائم اهل بیت تمسک بجوید تا قلبش بعد از هدایت گمراه نشود»^{۷۵}

با این روایات متواتره که بعضاً اسانید صحیحه و یا مقبوله ای داشته اند، اثبات می گردد که قطع بیقین برای صاحب العصر و الزمان دو غیبت است؛ یکی غیبتی کوتاه تر و دیگری طویل.

روایات انتظار فرج صاحب الزمان(عج)

علاوه بر اینکه روایات مهدویت و اینکه وی دوازدهمین امام شیعه و فرزند حسن عسکری(ع) و از نسل حضرت زهرا(س) بوده و غائب از نظر هاست و خداوند او را در پس پرده غیبت نگه می دارد، روایاتی متواتر و صحیح از اهل البیت(ع) حکایت از آن دارد که مهمترین وظیفه شیعیان در دوران غیبت مهدوی، انتظار فرج است و قطعاً و قطعاً اولین شاخصه انتظار و صبر و تحمل و استقامت این است که دل به هر مدعی دروغینی ندهیم و خود را از دایره اتباع محمد و آل محمد(ص) خارج نکنیم.

روایت اول

عن الإمام الصادق علیه السلام قال : « من مات منکم علی هذا الأمر منتظره کان کمن هو فی الفسطاط الذی للقاء علیه السلام »

امام صادق فرمود: «هر که از شما بمیرد در حالی که منتظر این امر بود، همانند آنیست که با قائم در خیمگاهش بوده است»^{۷۶}

^{۷۵} همان-ص ۳۵۸.

^{۷۶} الغیبه-نعمانی-ص ۲۰۰.

روایت دوم

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «من مات منكم وهو منتظر لهذا الأمر كان هو مع القائم في فسطاطه قال: ثم مكث هنيهة ثم قال: بل كمن قارع معه بسيفه ثم قال: لا والله إلا كمن استشهد مع رسول الله صلى الله عليه وآله»

امام صادق فرمود: «هر که از شما بمیرد در حالی که منتظر این امر بود، همانند آنیست که با قائم در خیمگاهش بوده است سپس اندکی صبر نمود و فرمود: نه! بلکه همانند کسی که با شمشیرش [برای قائم] جنگیده است سپس فرمود: نه! والله همانند کسیست که با رسول الله بوده و بشهادت رسیده است»^{۷۷}

روایت سوم

عن إبراهيم الكوفي، عن الصادق عليه السلام: «.. المنتظر لثاني عشر كاشهر سيفه بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله يذب عنه»

ابراهیم کوفی از امام صادق (ع) نقل کند که فرمود: «منتظر امام دوازدهم همانند کسیست که برای دفاع از رسول الله (ص) شمشیر کشیده و از او مدافعت می کند»^{۷۸}

روایت چهارم

عن أبي بصير، عن الإمام الصادق، قال عليه السلام: «من سره من يكون من أصحاب القائم فلينتظر، وليعمل بالورع، ومحاسن الأخلاق وهو منتظر، فإن مات وقام القائم بعده، كان له من الأجر مثل أجر من أدرکه، فجدوا وانتظروا...»

ابوبصیر از امام صادق نقل کند که فرمود: «هر آنکو دوست دارد از اصحاب قائم باشد، پس انتظار کشد و به پرهیزکاری عمل کند و خوش خلق بوده و منتظر بماند.

^{۷۷} المحاسن - برقی - ص ۱۵۰.

^{۷۸} بحار الأنوار - ج ۳۶ - ص ۴۰۱.

همو حتی اگر بمیرد و قائم بعد وی قیام کند اجر او همانند آنیست که مهدی را درك کرده است. پس استقامت داشته و انتظارش کشید»^{۷۹}

و روایات فراوانی که نیاز به ذکر همه آن نیست.

هدف از ذکر روایات اثبات «ولادت» و «غیبت» و «انتظار ظهور» حضرت صاحب الزمان از کتب معتبر شیعی باسناد متواتره صحیحه مستفیضه مشهوره این بود که بدانیم:

الف. مهدی آخر الزمان، دوازدهمین امام شیعه و فرزند حسن عسکری (ع) است.

ب. مهدی آخر الزمان، مولود است و بسیاری از اصحاب ائمه (ع) او را دیده اند.

پ. مهدی آخر الزمان بعد از ولادت بغیبت رفته و تا کنون در پس پرده غیبت است.

ت. وظیفه شیعیان در هر عصری از اعصار غیبت، انتظار فرج مهدی مولود است.

این اعتقادات که همگی برگرفته از احادیث متواتره و صحیحه و مشهوره آل محمد (ص) است، مبطل تمامی شبهاتیست که جناب نعیم بهائی در کتاب الاستدلالية مطرح نموده اند.

^{۷۹} الغیبه - نعمانی - ص ۲۰۰.

باب چہارم

کتاب الإستدلایۃ

وقاعدہ استصحاب

کتاب الإستدلایه

کتاب استدلالیه نوشته جناب میرزا نعیم بهائی مهمترین کتاب اثبات بهائیت می باشد که در آن نویسنده تمامی تلاش خود را مبذول داشته تا عقیده غلط بابی گری و ادعای مهدویت در «علیمحمد باب» را از روایات اهل البیت (ع) اثبات نماید. کاری که دائماً از جانب مدعیان دروغین می بینیم؛ مدعیانی که ادعای مهدویت و نائبیت و بابیت و یمانیت و قائمیت می کنند و برای صدها دروغ و دونگ خود، روایات اهل بیت (ع) را بهانه می کنند حال آنکه بعد رجوع بروایات آل محمد (ص) می بینیم که اتفاقاً اهل البیت (ع) نسخه آنچنان دعوات دجاجله را پیچیده و مدعی و اتباعشان را دجال و دجالیون فتوی داده اند.

الخلاصه... میرزا نعیم بهائی در کتاب خود دو وجه کلی را مطرح نموده که آندو وجه مبطل عقیده شیعیان در امر مهدویت است و سپس برای هر یک از وجوه معروضه، بروایاتی از اهل البیت (ع) تشبث نموده است.

همو می نویسد:

«یک قسم در خصوص تولد و تاریخ تولد و اسم مادر و موت و حیات آنحضرت و همچنین در طول بقاء و غیبت و غیره که اغلب از اخبار راجع می شود. باشخاص غیر معصوم که کلام ایشان بر ما حجّت نیست»

و سپس گوید:

«قسم دویم آیات و اخبار و احادیثی است که مُدَلِّل و ثابت می کند که قائم آل محمد غیر محمد بن الحسن است و جمیع این قسم اخبار متصل می شود برسول خدا و ائمه هدی که واجب الاطاعة و مُقْتَرَض الطاعة است و مؤید است بآیات قرآن که میزان صحت و سقم اخبار است و ما این قسم دویم را مقدم میداریم و می گوئیم قائم آل محمد را به نه وجه مُدَلِّل میداریم که غیر از محمد بن الحسن است»

یعنی تمامی تلاش جناب نعیم در قسم دوم از استدلال‌اتش این است که اثبات کند: «محمد بن الحسن بدنیا نیامده است» و اگر بدنیا آمده است، «از دنیا رفته و بغیبت نرفته است» و اگر از دنیا نرفته است، پس «امامت از او معزول شده و به دیگری منتقل شده است»!

هدف ما از ذکر روایات «ولادت» و «غیبت» و «انتظار ظهور» حضرت محمد بن الحسن مهدی صاحب الزمان (عج) رد بر همین ادعاهای مضحک بهائیت و امثال بهائیت بود؛ تك تك روایات مذکوره ابطال‌کننده تمامی ادعاهای جناب نعیم بهائی بوده و هرچه گفتیم و مستنداً از آل محمد (ص) نقل و ترجمه نمودیم در هم‌کوبنده بنیان و شاکله ادعای وی است.

علیهذا هر آنچه جناب نعیم بعنوان «استدلال» مطرح نموده است، «شبهه» ای بیش نیست و از دایره «شبهات» خارج نشده و هرگز افاده علم نمی‌کند.

قاعده استصحاب

یکی از قواعد متفق علیه در بین اصولیین و غیره قاعده استصحاب است؛ بدین معنا که اگر در امری یقین حاصل گشت، امور شك بر انگیز در ابطال آن یقین افاده اثر نمی‌کند.

مثلاً اگر کسی یقین داشته باشد که وضوء گرفته و وضویش صحیح است، اما بعد از چندی شك کند که آیا وضویی که گرفته باطل شده یا نه، از طریق قاعده استصحاب می‌گوییم شك بطلان وضوء، موثر در یقین وضوء گرفتن نیست؛ در نتیجه با همان وضوء هم می‌شود نماز خواند و هم مسّ قرآن نمود و هم سایر امور جایزه.

حال ما ده‌ها حدیث نص صریح صحیح متواتر از ائمه علیهم السلام در باره حضرت صاحب الزمان داریم که اثبات‌کننده ما اسلفناه می‌باشد؛ این امر یعنی یقین حاصل گشته مبنی بر اینکه حضرت محمد بن الحسن المهدی (عج) امام زمان شیعه و مهدی آخر الزمان و دوازدهمین امام از ائمه اثنی عشریه می‌باشد که اکنون در پس پرده غیبت است و روزی ظاهر گشته و عالم را مملو از عدل و داد خواهد نمود.

در مقابل جناب صاحب استدلالیه شبهاتی را معروض داشته است که با يك سری تأویل‌ها و تفسیرهای عجیب و غریب می‌توان بدین «شك و ظن» رسید که احتمالاً در حالت فعلی مهدی وجود ندارد!

حال طبق قاعده سلمیه استصحاب چه باید کرد؟! آیا می بایست یقین را طرد نمود و بر شك بنای اعتقاد نمود؟ یا اینکه شك را از دایره وهم و خیال خارج نکرده و بر همان یقین که در اثر مصادر صحیحه و متقنه حادث شده اعتماد نمود؟

قطعاً که باید یقین را اختیار نمود و گرنه هرکسی ده ها حدیث صحیح السند از ائمه علیهم السلام را بی ارزش بداند، پس قطع بییقین او از کفار به اهل البیت (ع) است و از دایره ولایت الله متعال خارج.

علیهذا کتاب الإستدلایه میرزا نعیم نخوانده مردود است؛ اما با این وجود، در شبهات جناب نعیم غور و غوص خواهیم خورد تا ببینیم آیا شبهاتی که میرزای بهائی مطرح نموده است، ارج و بهائی دارد یا نه!



باب پنجم

الاستدلالیة

نمود و نقد

شبهه اول: مهدی متولد آخرالزمان

جناب میرزا سدهی بهائی می نویسد:

وجه اول آنکه در آخر الزمان آنحضرت تولد می یابد بموجب
حدیث امّ هانی ثقفیه... یعنی ام هانی ثقفیه روایت کرده که بامدادی
خدمت حضرت امام محمدباقر (ع) مشرف شدم و عرض نمودم ای
آقای من آیه ای از کتاب خدا بر قلب من وارد شده که مرا بقلق و
اضطراب انداخته و مرا از خواب بازداشته. فرمود: پیرس از ما ای امّ
هانی. گفتم: قول خداوند عزوجلّ که فرموده است: فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ
الْجَوَارِ الْكُنُوسِ. فرمود نیکو مسئله سؤال نمودی ای امّ هانی. این کس
است که در آخر الزمان متولد می شود و او مهدی از این عترت
است و او را حیرت و غیبتی است که در آن گروهی گمراه می شوند
و گروهی هدایت می یابند. پس خوشا بحال تو اگر او را دریابی و
خوشا آنکه دریابد. انتهی

جواب

سخن اول

قطب الریحی شبهه میرزا نعیم بر این است که در این روایت آمده «در آخرالزمان متولد می گردد»؛ و زانرو که ولادت مهدی با لفظ «آخرالزمان» قرینه شده پس آنحضرت لاجرم بایستی در عصری همانند قاجاریه و ... متولد گردد!!

طبیعتاً این کلام باطل و این استدلال عاطل است؛ چراکه لفظ آخرالزمان در روایات اهل-
بیت (ع) و نیز احادیث قدسیه، مربوط به «دوران بعد از پیغمبر خاتم (ص)» است و برای آن
عصر به بعد استعمال شده است. بروایاتی در این زمینه اشارت می کنیم:

روایت اول

قال عيسى عليه السلام إلهي من هو حتى أرضيه فلك الرضا، قال: هو محمد رسول الله إلى الناس كافة أقربهم مني منزلة وأحضرهم شفاعاً، طوبى له من نبي، وطوبى لأمته إن هم لقوني على سبيله، يحمده أهل الأرض ويستغفر له أهل السماء، أمين مأمون، طيب مطيب، خير الباقيين عندي، يكون في آخر الزمان إذا خرج أرخت السماء عزاليها.

«عيسى عليه السلام گفت: خدایا آخرین پیامبر کیست تا بر او راضی گردم که رضایت از توست؛ پس خداوند فرمود: او محمد رسول خدا بسمت کل مردم است؛ مقربترین بندگان و شفاعت کننده ترین ایشان؛ گوارا باد نبوتش بر او و امتش که بدیدار من آیند آنسان که مرید او هستند؛ زمینیان ستایشش کنند و آسمانیان طلب غفرانش؛ امینیست مأمون، پاکیزه و بهترین بندگانم نزد من؛ «او در آخر الزمان خواهد آمد»؛ زمانی که خروج کند آسمان مشک آبش را چاک می دهد {کنایه از نزول رحمت الهی}»^{۸۰}

روایت دوم

قال علي عليه السلام: وأما السابعة يا أبا اليهود فإن رسول الله صلى الله عليه وآله كان عهد إلي أن أقاتل في آخر الزمان من أيامي قوما من أصحابي يصومون النهار ويقومون الليل ويتلون الكتاب، يمرقون بخلافهم علي ومحاربتهم إياي من الدين مروق السهم من الرمية

«امیرالمومنین (روحی له الفداء) فرمود: اما ای برادر یهودی هفتمین امتحان این بود که رسول الله (ص) با من عهد و پیمان نمود که «در آخر الزمان با قومی صائم النهار و مصلي الليل و قارى القرآن بجنگم» که بموجب ضدیت و جنگشان با من از دین خارج می شوند، گوییا که تیری از چله کمانی {مراد خوارج}...»^{۸۱}

^{۸۰} الکافی - ج ۸ - ص ۱۳۹ و الوافی - محسن کاشانی - ج ۲۶ - ص ۱۳۷.

^{۸۱} الخصال - شیخ صدوق - ۳۸۱.

روایت سوم

عن أبي عبد الله ع قال : استأذنت زليخا على يوسف.. قالت : الحمد لله الذي جعل الملوك بمعصيتهم عبيد ، وجعل العبيد بطاعتهم ملوكا قال لها : ما الذي دعاك يا زليخا إلى ما كان منك ؟ قالت ! حسن وجهك يا يوسف فقال كيف لو رأيت نبيا يقال له محمد يكون في آخر الزمان أحسن مني وجها وأحسن مني خلقا واسمح مني كفا .

«امام صادق(ع) فرمود: وقتی که زلیخا {پس از توبه} اذن ورود از یوسف گرفت... گفت: امتنان و ستایش خدایی راست که پادشاهی را به سبب معصیتش بنده قرار داده و بنده ای را بموجب اطاعتش پادشاهی بخشید؛ پس یوسف(صلی الله علیه و سلم) گفت: ای زلیخا! چه شد که چونان نمودی؟ پس زلیخا گفت: زیباییت یوسف! پس یوسف(ص) گفت: «چطور می شد اگر پیغمبر ما که اسمش محمد است را میدیدی که در آخر الزمان باشد؛ زیباتر از من و خوشخلق تر از من و بخشنده تر از من!»^{۸۲}

فلذا بنیاد شبهه اول میرزا سدهی بر باد است؛ چرا که لفظ آخر الزمان بدوران نبوت محمد خاتم الأنبياء تا اوان ظهور مهدی خاتم الأوصیاء گفته می شود و اینکه مهدی در آخر الزمان متولد خواهد شد ناقض ولادت آنحضرت در سال ۲۵۵ قمری (یعنی بیش از ۲۶۸ سال بعد از رسالت حضرت محمد(ص)) نیست و هر دو قائل به يك قولند.

سخن دوم

روایت مورد شبهه جناب میرزا، در اصل بنقل از کتاب کمال الدین و تمام النعمه نوشته شیخ صدوق علیه الرحمه میباشد و این در حالیکه این کتاب اساساً در اثبات ولادت امام زمان(عج) و اینکه او فرزند امام حسن عسکریست نوشته شده است! شیخ صدوق نویسنده کتاب نفیس [!] کمال الدین در دیباچه کتابش مینویسد:

إن الذي دعاني إلى تأليف كتابي هذا : أني لما قضيت وطري من زيارة علي بن موسى الرضا صلوات الله عليه رجعت إلى نيسابور وأقمت بها ، فوجدت أكثر المختلفين إلى من الشيعة قد حيرتهم الغيبة ، ودخلت عليهم في أمر القائم عليه السلام

^{۸۲} علل الشرايع - شيخ صدوق - ج ۱ - صص ۵۵-۵۶.

الشبهة ، وعدلوا عن طريق التسليم إلى الآراء والمقائيس، فجعلت أبذل مجهودي في إرشادهم إلى الحق وردهم إلى الصواب بالأخبار الواردة في ذلك عن النبي والأئمة صلوات الله عليهم

«آنچیزی که سبب تألیف این کتاب گردید این است که: موعد اتمام زیارت و عرض حجاتم بدرگاه علی بن موسی الرضاء صلوات الله علیه رو بسوی نیشابور گذارده و وهله ای ساکنش گردیدم؛ پس دیدم که بسیاری از مرتابین از تشیع را مسئله غیبت به حیرت انداخته و زینرو در امر قائم علیه السلام مشتبه شده و از رأی سالم بدون خطا رویگردان و دست بدامن رأی ها و قیل و قالها شده اند؛ پس انتهاء تقلا و تکاپو را در ارشادشان براه حق و ادخالشان در امر صحیح ابدال کرده و اخبار ذکر شده در این باره {یعنی میلاد امام زمان و غیبتش} را از محمد و آل محمد (ص) نقل نمودم.»^{۸۳}

فلذا روایت مورد اشتباه صاحب شبهه بنقل از کتابیست که هدفش اثبات ولادت محمد بن الحسن مهدی (عج) است و شیخ صدوق (ره) این روایت را از این باب متذکر شده است؛ حال آنکه شبهه نعیم بهائی ضد آن است و این یعنی فهم جناب میرزا از این روایت غلط است!

سخن سوم

آنچه اهمیت وافر داشته و اساساً مبطل موضوعیت شبهه مذکوره است، اینکه روایت فوق در کتب دیگری همانند غیبت نعمانی و بحار مجلسی و اثبات الهداء عاملی با لفظی دقیق تر بنقل از ام هانی نقل شده است که در آن امام باقر صراحت بر ولادت امام زمان و غیبتش در سال ۲۶۰ قمری و ظهورش در آخرالزمان نموده است:

عن وهب بن شاذان عن الحسن بن الربيع عن محمد بن إسحاق عن أم هانی قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل: (فلا أقسم بالخنس الجوار الكنس) فقال: يا أم هانی إمام یخس نفسه سنة ستین ومأتین ثم یظهر کانشهاب الثاقب فی اللیلة الظلماء، فإن أدركت زمانه قرت عینک یا أم هانی

^{۸۳} کمال الدین و تمام النعمة - سبب تألیف الکتاب - ص ۲.

«ام هانی گوید: از امام باقر معنی آیه **فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ** را پرسیدم؛ پس فرمود: ای ام هانی امام خود را در سال ۲۶۰ نهان می دارد سپس روزی ظهور می کند پسان ظهور ستاره درخشانی در دل شبی سیاه؛ چشمت روشن اگر زمانش را درك نمودی ام هانی!»^{۸۲}

فلذا با قاعده تقارن بین الحدیثین اثبات می شود که مراد امام باقر علیه السلام زین روایت، شخص شخیص حضرت حجه ابن الحسن المهدی (عجل الله فرجه) می باشد که در سال ۲۶۰ قمری بغیبت رفته و خود را خُنس و نهان داشت!

سخن چهارم

مهمترین دلیلی که در بدایت این کتاب روایات ولادت امام زمان (عج) و غیبتش را عرضه نمودیم همین بود که بدانیم امر ولادت و غیبت امری متواتر و قطعی و یقینیست؛ فلذا حتی اگر بفرض مضحك و محال اینگونه فرض کنیم که این روایت بدین معنیست که «مهدی نه در سال ۲۵۵ قمری که در زمان قاجار بدنیا خواهد آمد»!!، باز خبر، خبری آحاد است و قابلیت تقابل و طرد روایات متواتره و نصوص قطعیه را ندارد.

نیز مشیریم که روایت مورد شبهه، ظاهر است و نه نص؛ یعنی تحدید معنی و وحدت دلالت ندارد و از این جهت نیز ظنی الدلالة می باشد، حال آنکه روایات دال بر ولادت امام زمان و اینکه وی فرزند امام حسن عسکریست، روایاتی قطعی الدلالة و نصی جلیست و سندیت و قاطعیت و اقتدار معنوی و سندیش برآ و نافذ.

فلذا شبهه اول جناب نعیم، بیهوده و پوك است.

^{۸۲} الغیبه - محمد نعمانی - ص ۱۴۷؛ تأویل الآیات - استرآبادی - ج ۲ - ص ۷۷۰؛ اثبات الهداء - شیخ حرعاملی - ج ۵ - ص ۱۹۲.

شبهه دوم: مهدی هنگامه ظهورش جوان است

جناب میرزا نعیم بهائی می نویسد:

وجه دویم آنکه آن حضرت در یوم ظهور جوان باید باشد و احادیث صحیحه در این مطلب بسیار است. ما به چند حدیث مشهور اختصار می نمائیم.

هدف او از بیان این مطلب آن است که اگر مهدی هنگامه ظهورش، جوان و شاب المرئی باشد، طبیعتاً باید در همان عصر بدنیا بیاید، زیرا میلاد مهدی در سال ۲۵۵ قمری و خروج و ظهورش بعد از هزار سال ازش پیرمردی معمر و فرتوت ساخته و لکن روایات او را در حین ظهورش جوانی قویجثه تصویر نموده اند؛ پس قطعاً مهدی موعود، مولود سنه ۲۵۵ نیست.

وی در این زمینه بچند روایت استناد نمود که ما بصورت الفبا ذکر نموده و مطالبی را در جواب مکتوب می کنیم:

الف. اول حدیث حکم بن ابی نعیم که کلینی در کافی، صفحه ۲۴۵ ذکر آن را می نماید که ترجمه آن حدیث این است که حکم بن ابی نعیم روایت نموده که در مراجعت از حج خدمت حضرت ابی جعفر (ع) مشرف شدم. در وقتیکه در مدینه بود و عرض نمودم که من در میان رکن و مقام نذری نموده ام که چون به ملاقات تو فائز شوم از مدینه بیرون بروم تا بدانم که توئی قائم آل محمد یا نه. آن حضرت جوابی نفرمودند و من سی روز در مدینه اقامت نمودم تا آنکه روزی در اثناء طریق مرا ملاقات فرمود پس گفت ای حکم هنوز اینجا هستی؟ من معروض داشتم که چه عهده با خدا بسته ام. مرا به چیزی امر نفرمودی و از چیزی نهی نفرمودی و جوابی نگفتی. فرمود: فردا صبح بیا به منزل ما. پس صباح به خدمتش مشرف شدم. فرمود: بپرس مطلب خود را. عرض کردم که در میانه رکن و مقام با خداوند عهد بسته و از صوم و صدقه بر خود نذری نهاده ام که چون بحضرت مشرف گردم از مدینه بیرن بروم تا آنکه بدانم توئی قائم آل محمد یا تو نیستی. اگر توئی قائم آل محمد ملازم درگاهت شوم و اگر تو

نیستی سفر کنم و طلب معاش نمایم. فقال (ع) یا حکم کلنا قائم بامر الله... یعنی پس آن حضرت فرمود: ای حکم ما همه قائم بامر الله هستیم. عرض کردم: پس توئی مهدی؟ فرمودند: همه ما ائمه مهدی الی الله هستیم. عرض کردم: پس توئی صاحب سیف؟ فرمودند: هر یک از ما ائمه صاحب سیف هستیم یعنی سیف بیان. گفتم پس توئی آن کسی که می کشد دشمنان خدا را و عزت می دهد، دوستان خدا را و ظاهر می کند دین خدا را؟ فرمود: یا حکم چگونه من او باشم و حال آنکه سنّ من بچهل و پنج رسیده است و صاحب این امر نزدیک تراست بعهد شیرخوارگی از من و سبک تر و چالاک تر است از من بر پشت اسب. انتهى

جواب

روایات متعددی از ائمه طاهرين (ع) وارد گردیده است که حضرت صاحب زمان (عج) در اوان ظهورش گویا جوانی وسیم القامه و صبیح المنظر و شاب العمر است؛ حال نعیم بهائی مدعی می گردد «زانروی که مهدی آخرالزمان حین ظهورش چونان جوانی خوشقامت است، پس اثبات می گردد که وی در دوران قدیم بدنیا نیامده زیرا قهراً وی بایستی تاکنون پیر شده باشد!!»

این شبهه حقیقتاً تو خالی و پوک است...

سخن اول

روایاتی که از ائمه اطیاب (ع) نقل گردیده، بیانگر آن است که خداوند متعال علیرغم عمر چندین و چند ساله امام زمان (عج) و ولادتش در عصر ۲۵۵ قمری، آنحضرت را هنگام ظهورش جوان و جوانروی قرار خواهد داد.^{۸۵}

^{۸۵} بروایات ذیل الذکر دقت لازم معطوف گردد؛ چرا که در بند «ب» از همین شبهه بدان استناد خواهد شد.

روایت اول

عن الحسن المجتبی: أ ما علمتم أنه ما منا أحد إلا و تقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه إلا القائم الذی یصلی عیسی بن مریم خلفه و إن الله عز و جل یخفی ولادته و یغیب شخصه لئلا یكون لأحد فی عنقه بیعة إذا خرج ذلك التاسع من ولد أخی الحسین ابن سیده النساء یطیل الله عمره فی غیبه ثم یظهره بقدرته فی صورة شاب ابن دون أربعین سنة لیعلم أن الله علی کل شیء قدير

امام حسن فرمود: «آیا نمی دانستید که احدی از ما نیست جز آنکه بر گردنش بیعت طاغیه ای باشد جز قائم که عیسی بن مریم و رایش نماز گذارد؛ خداوند ولادتش را مخفی گرداند و او را به غیبت دچار کند تا مبادا بر گردنش بیعت احدالناسی باشد؛ پس وقتی نهمین فرزند از نسل برادرم حسین بن فاطمه (یعنی دوازدهمین امام) خروج کند، خداوند عمرش را در دوران غیبت طولانی قرار داده و سپس با قدرت الهی خود، او را در چهره یک جوان کمتر از چهل سال ظاهر خواهد نمود تا همه بدانند که الله بر هر چیزی تواناست!»^{۸۶}

روایت دوم

عن الریان بن الصلت قال: قلت للرضا (علیه السلام) أنت صاحب هذا الأمر؟ فقال: أنا صاحب هذا الأمر ولكنی لست بالذی أملاها عدلاً كما ملئت جوراً و کیف آكون ذلك علی ما ترى من ضعف بدنی و أن القائم هو الذی إذا خرج كان فی سن الشیوخ و منظر الشبابه قویاً فی بدنه حتی لو مد یدیه إلى أعظم شجرة علی وجه الأرض لقلعها ، ولو صاح بین الجبال لتدکدکت صخورها یكون معه عصا موسی و خاتم سلیمان یغیبه الله فی سره ما شاء الله ثم یظهره فیملأ به الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً .

دریان گوید: به امام رضا گفتیم: آیا تویی صاحب این امر؟ پس فرمود: «من نیز صاحب امر (امامت) هستم ولی آنی که زمین را آکنده از عدل و داد کند

^{۸۶} کمال الدین - شیخ صدوق - ص ۳۱۶؛ اثبات الهداء - ج ۵ - ص ۷۹.

همانطور که از ظلم و جور لبریز شده باشد، نه!؛ چطور میتوانم باشم حال آنکه بدنم ضعیف شده ولی قائم کسیست که در سن پیرمردان ولی در چهره جوانان است؛ وی پیکری زورمند دارد که اگر دستش را بر بزرگترین درخت روی زمین چنگ کند، آن را از ریشه برگند و اگر فریاد برکشد، کوهساران را ویران کند؛ او عصای موسی و انگشتر خاتم سلیمان را داراست؛ خداوند او را هر قدری که بخواهد در عالم غیبت نگه دارد سپس او را ظهور بخشد تا زمین را زانگون که مالا مال از جور و بیداد شده، محشون از عدل و داد کند»^{۸۷}

فلذا طبق روایات ائمه علیهم السلام مشهود است که مراد از شاب المنظر بودن مهدی در حین ظهورش، نه ولادت وی در عصر حاضر که اظهار معجزه الهی و جوانرویی در عین سالخوردگی آنحضرت و حیات در غیبتش می باشد و نصوص جلیه امامان اطیاب (ع) را در این زمینه مطرح نمودیم.

سخن دوم

اگر در روایت مورد استناد صاحب شبهه دقت کنیم، متوجه می شویم که در روایت مذکور، امام باقر بطور کاملاً صریح و سلیس، در مورد حضرت صاحب الزمان (عج) سخن گفته و روایت مارّ الذکر دقیقاً مربوط به امام دوازدهم شیعیان حضرت حجة ابن الحسن المهدی (عج) می باشد.

محل استدلال و استناد جناب میرزا این پاره از روایت است: «إن صاحب هذا الأمر أقرب عهدا باللبن منى وأخف على ظهر الدابة» (همانا صاحب این امر بدوران شیرخوارگی نزدیکتر و بر پشت اسب چالاکتر است)

حال آنکه این سخن یعنی «قائم آل محمد و مهدی آخر الزمان به «امر امامت» زودتر دست خواهد یافت و آنزمانی به امامت خواهد رسید که بدوران نوزادی اش نزدیکتر است و سنش هنوز آنقدر زیاد نشده است». و این پیشگویی عیناً در مورد امام زمان (عج) مسجل شد زیرا وی در سن پنج سالگی امر امامت را عهده دار شد حال آنکه امام باقر (ع) در سن ۳۸ سالگی متعهد بعهد امامت گردید. فلذا امام باقر می فرمود: قائم آل محمد در دوران نزدیک بشیرخوارگی عهده دار امر امامت خواهد گردید و این عین کلام باقر آل محمد (ع) است؛

^{۸۷} کمال الدین - ص ۳۷۶؛ مسند الإمام الرضا - عطار دی - ج ۱ - ص ۲۲۶.

علمای شیعه نیز بر این تبیین صحه گذاشته و مراد امام باقر(ع) جز این ندانسته اند. علامه مجلسی در اینباره بنقل از علماء گوید:

المراد أنه أقرب عهدا باللبن عند إمامته لأنه عليه السلام كان سنة عند إمامته ثمانا وثلاثين سنة، والقائم عليه السلام كان سنة في بدو الإمامة خمسا
«مراد از : «نزدیکتر بدوران شیرخوارگی» عهد امامت است؛ زیرا امام باقر(ع) هنگام عهده داری امامت، ۳۸ ساله بود حال آنکه قائم علیه السلام در سن پنج سالگی متعهد عهد امامت گردید»^{۸۸}
فلذا این شبهه عالم اهل بهاء، بی بهاست...

ب. در کتاب بحار از آزدی روایت می نماید که من و ابوبصیر و علی بن عبدالعزیز خدمت حضرت ابی عبدالله (ع) مشرف شدیم. فقلت له انت صاحبنا... یعنی به حضرت صادق (ع) عرض کردیم: آیا توئی صاحب ما؟ آن حضرت فرمودند: آیا من صاحب شما هستم؟ پس بازوی خود را گرفت و کشید پس فرمودند: من پیر سال خورده ام و صاحب شما جوان نورسیده است.

جواب

سخن اول

این نیز همسان همان شبهه قبل است و تمامی روایاتی که در «سخن اول» از بند «الف» همین شبهه ذکر نمودیم، جوابگو و مبین شبهه بند «ب» جناب میرزا می باشد و از اینرو میتوان بهمان روایات بسنده کرد.

سخن دوم

روایت فوق و سوال مذکور عیناً از امام باقر(ع) نیز پرسیده شد و آنحضرت در جواب اینچنین فرمود:

لست بصاحبکم ، انظروا من خفیت ولادته فيقول قوم ولد ويقول قوم ما ولد ، فهو صاحبکم.

^{۸۸} مرآة العقول - ج ۶ - ص ۲۴۱.

«من صاحب‌تان نیستم؛ ببینید کدامین {از ائمه} ولادتش اخفا گردید بطوری که عده ای گویند بدنیا آمد و عده ای گویند: بدنیا نیامد؛ پس او صاحب شماس^{۸۹}»

بروشنی معلوم است که سخنان امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) مکمل همدیگر است و آنشخصی که در سن پیرسالگی در منظر جوانی خوشرو قیام می کند، همانیست که بدنیا آمد ولی ولادتش مخفی شد و بغیبت رفت تا عده ای چونان وهابیه و بهائیه منکر ولادتش شوند و در مقابل شیعیان امیرالمومنین (ع) دم از ولادت و حضور و حیاتش زنند و او کسی نیست جز حضرت حجه بن الحسن المهدی (عج).

پ. ایضاً مجلسی از یحیی بن سالم روایت نموده که حضرت ابی جعفر (ع) فرمودند: ان صاحب هذا الامر اصغرنا... یعنی امام محمد باقر (ع) فرمود: صاحب این امر کسی است که سنش از ما کمتر است و شخصش جمیل. گفتم چه وقت خواهد بود؟ فرمودند: وقتیکه مسافران بیعت پسر جوانی درآیند در آن وقت هر صاحب قوتی علمی برپا نماید.

جواب

این روایت نیز عیناً شبیه بند «الف» است که اجوبه را مشروحاً بیان نمودیم و نیازی به تکرار مکررات نیست؛ فلذا حسب روایات «سخن دوم» از بند (الف)، مراد از «اصغرنا سنناً: کم سن ترین ما» این است که امام زمان (عج) آن حینی به امامت رسید که سنش بسیار کم بود (در پنج سالگی) حال آنکه عمده ائمه (علیهم السلام) در سنین جوانی و بعضاً در میانسالی به امامت رسیده اند؛ جالب که نعیم بهائی بعد از نقل حدیث فوق، نظر و کلام علامه مجلسی حول تبیین روایت را تحریف و بلکه تحذیف می نماید که لابد این نیز از الطاف حضرت ابیست.

علامه مجلسی بعد از نقل این روایت گوید: «اصغرنا سنناً» ای عند الإمامة: «کم سن ترین ما یعنی بهنگام امامت»؛ فلذا مراد از روایت این است که صاحب الأمر و قائم آخرین، در سنی کمتر از همه ائمه قبل از خود بمقام امامت می رسد و کم سن ترین آنان است؛ چراکه وی در پنج سالگی عهده دار مقام امامت شد ولیکن ما بقی در سنینی بیشتر و مَعمرتر.

علیهذا حقیقتاً شبهات و ادله میرزا حول عدم میلاد امام زمان در سال ۲۵۵ بیهوده است.

^{۸۹} رسائل فی الغیبة- شیخ مفید- ج ۲- ص ۱۳.

شبهه سوم: بین ائمه معصومین و مهدی آخرین انقطاع است

جناب میرزا می نویسد:

وجه سیم آنکه باید مابین ائمه و قائم (ع) فترت و انقطاع واقع شود چنانکه
محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه در کتاب کافی از ابی حمزه ثمالی روایت
مینماید: قال دخلت علی ابی عبدالله ... یعنی ابو حمزه می گوید وارد شدم بر
حضرت امام جعفر صادق (ع) پس عرض کردم آیا توئی صاحب این امر فرمودند
نه گفتم آیا پسر تست پس فرمودند نه اظهار نمودم که آیا پسر، پسر تست
فرمودند نه عرض کردم آیا پسر پسر پسر تست. فرمودند: نه. پس گفتم: کیست
او؟ فرمودند: او کسی است که پر می کند عالم را از عدالت ایمان همچنانکه پر
شده است از ظلم و کفر و طغیان در زمانیکه قطع امامت شده است چنانکه رسول
خدا معبوث شده و هنگامیکه از عالم قطع رسالت شده بود. انتهى.

جواب

طبق روایات متواتر و صحیحی که از اهل بیت علیهم السلام نقل نمودیم، ولادت و غیبت
آنحضرت يك امر مسلم است که منکرینش، منکرین اهل بیت (ع) و حجیت کلامشان هستند.
علیهذا فهم غلط جناب میرزا از حدیث فوق الذکر حول انقطاع نسل امامت، فهمی مخالف
روایات متواتره صحیحه می باشد؛ پس حدیث فوق نیز حمل بر همان منظوری می گردد که
احادیث صریحه صحیحه منصوصه متواتره مشهوره بیان داشته اند و گرنه از حجیت منقطع
است؛ زیرا آحاد ضعیف السند ناقض متواتر صحیح السند نیست. مع ذلک مطالبی را بعنوان
قرائن بر مدعای خویش بیان می داریم.

سخن اول

براستی نمی دانیم محقق آل بهاء جناب میرزا نعیم بهائی با چه رمل و اسطرلابی از این
حدیث شریف متوجه شده که بایستی بین یازده امام شیعه و امام آخرین انقطاع نسل باشد و
مهدی آخر الزمان بعد از امام یازدهم بدنیا نیاید و بلکه پس از سالیان سال در ازمنه ای شبیه
به قاجار آنهم در اکناف بازار پارچه فروشان شیراز متولد گردد؟! !!

این روایت حکایت از غیبت امام زمان (عج) دارد و برای همین شیخ کلینی که آورنده این حدیث شریف جعفری است، روایت را در باب الغیبة نقل می کند. شایان ذکر است که مرحوم حائری قبل از نقل این روایت می نویسد:

عن أبي عبد الله عليه السلام: للقائم غيبتان: إحداهما قصيرة و الاخرى طويلة و الاولى لا يعلم بمكانه فيها إنا خاصة شيعته و الاخرى لا يعلم بمكانه فيها إنا خاصة موالیه

از امام صادق نقل است: «برای قائم دو غیبت است؛ یکی کوتاه دیگری دیرین؛ در غیبت اول جز شیعیان خُلُصش و در غیبت دوم جز اهالی ولایت خاصش از مکان وی خبردار نگردند.»

و فيه عنه عليه السلام: لصاحب هذا الأمر غيبتان: إحداهما يرجع منها إلى أهله و الاخرى يقال: هلك في أي واد سلك؟ قلت: كيف نضع إذا كان كذلك؟ قال: إذا ادعاهم متاع فاسألوه عن أشياء يخيب فيها مثله

و نیز از اوست: «برای صاحب این امر دو غیبت است؛ یکی آنکه به اهلش بر می گردد و دیگری درش گفته می شود: از دنیا رفت؟ بکجا روی نهاد؟ گفتیم: چه کنیم اگر چنان شد؟ پس فرمود: اگر مدعی ادعایی نظیرش نمود پس از او در مورد چیزهایی سوال کنید که مدعی دروغین از آن عاجز بماند!»

سپس همو بعد از نقل دو حدیث فوق، روایت مورد استناد نعیم بهائی را مطرح می کند؛ این یعنی اساساً روایت فوق در جهت اثبات غیبت است و نه نبود امام؛ همانطور که با روایات متواتر نیز اثبات نمودیم.

سخن دوم

علامه مجلسی شخصاً روایت را نقل و سندش را تضعیف و پیرامون متنش می نویسد: مجهول . والفترة بين الرسولین هي الزمان الذي انقطعت فيه الرسائل و اختفى فيه الأوصياء و المراد بفترة من الأئمة خفائهم و عدم ظهورهم في مدة طويلة ، أو عدم إمام قادر قاهر فتشمل أزمنة سائر الأئمة سوى أمير المؤمنين عليه السلام ، و الأول أظهر .

^{۹۰} الزام الناصب - حائری - ج ۱ - ص ۲۴۷.

«حدیث مجهول است و فاصله بین دو پیغمبر زمانیست که در آن رسالت قطع بود حال آنکه اوصیاء {آنها} در خفا بودند؛ و مراد از فاصله برای ائمه علیهم السلام پنهان شدنشان و عدم ظهورشان برای مدت مدید است و یا نبود امامی که توان و کوبندگی لازمه را داشته باشد {تا ایجاد خلافت کند} پس این روایت مشتمل بر زندگانی سایر ائمه می گردد {چراکه نتوانستند خلافت کنند و از حق خویش بدلیل نبود یار و مددکار بازمانندند} جز امیرالمومنین (ع) که نظر اول، بواقع نزدیکتر است.»^{۹۱}

علامه مجلسی می گوید که مراد از فترت و فاصله یعنی دورانی که ائمه علیهم السلام از حق امامت و قیام منفصل بوده اند؛ حال این انفصال و فاصله هم برای ائمه علیهم السلام استعمال می گردد که نتوانستند بحسب قهر و جبر ظالمین و غاصبین، حکومت حقه تشکیل دهند و هم برای قائم آل محمد که بجهت غیبتش از امر ظاهر امامت بدور بود؛ زیرا سایر ائمه علیهم السلام بمقتضی شرایطشان هر از چندی برخی از شئون امامت را به اجرا می گذاردند و بعضاً همانند امام صادق علیه السلام کلاس های درس عظیمی براه انداخته معالم محمد و آل محمد (ص) را پی می ریختند و بعضاً همانند امیرالمومنین (ع) حکومتی موقت و اعتباری کسب می کردند و اوج عدالت را بمقتضی زمان اظهار می نمودند و یا چونان حسین بن فاطمه (علیهما السلام) بر جرثومه طغیان و غدر یعنی یزید بن معاویه تیغ بر می کشیدند و خون خود را آب حیات دین قرار می دادند. لکن امام زمان (عج) از تمامی این حقوق و حتی از تعلیم معالم اهل بیت (ع) بشیعیان خویش نیز جز اندک مواردی مسلوب الاختیار است؛ از این رو فترت مذکور در روایت فوق بمعنی فاصله بین امام زمان و امامت حقه و تامه اش است که ان شاء الله در آن ظهورش مرتفع خواهد گردید.

علیهذا سنداً و متنأً روایت مورد بررسی قرار گرفت و بهره جویی میرزا از این روایت بی علت است.

^{۹۱} مرآة العقول فی شرح اخبار الرسول - ج ۴ - ص ۵۴.

شبهه چهارم: قائم زمانی می آید که امامی موجود نباشد

صاحب شبهه می نویسد:

وجه چهارم آنکه باید زمانی از ایام واقع شود که بنی عبدالمطلب مساوی شوند یعنی امام نداشته باشند بعد از آن قائم آل محمد ظاهر شود چنانکه در بحار نقل از غیبت نعمانی عن ابی عبدالله عزابائه (ع) قال رسول الله انما مثل اهل بیته مثل... یعنی حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق از آباء گرام خود از رسول خدا روایت می فرماید که برآستی مثل اهل بیت من مثل ستارگان آسمان می باشند که چون غیبت کنند ستاره ای ظهور نماید ستاره دیگر تا وقتی که طالع گردد از آنها کوکب لامعی و چشم اندازید بجانب او و بآنگشت اشاره نمائید سوی او فوراً ملك الموت آید و او را برآید پس از آن شما درنگ زیاد می نمائید سالهای بسیار از روزگار و مساوی می شوند سادات بنی عبدالمطلب و شناخته نمی شوند از یکدیگر پس در این هنگام ظاهر می شود ستاره شما پس حمد کنید خدا را و اقبال جوئید باو.

جواب

سخن اول

شبهه نعیم حول دو مطلب است: «ملك الموت او را برآید» و «عبدالمطلب مساوی گردند»؛ حال آنکه اساساً این روایت چونان گذشتگان حول غیبت است و محدثین عمدتاً این روایت را در قسم الغیبه و در اثبات بغیبت رفتن امام زمان (عج) نوشته اند.

اما در این رابطه، با توجه به روایات مشابهه، دو نتیجه از حدیث فوق استنتاج می شود:

۱. مراد از موت قائم، غیبت اوست.

۲. مراد از موت قائم، موت یاد و نام او و موت خودش نیز در نظر مسلمانان غیر امامیست.

یعنی دسته ای از روایات اهل بیت، موت قائم را تعبیر به «غیبت قائم» نموده اند و دسته -ای دیگر مدعی شده اند که قائم آل محمد (ص) در رأی خاطیء منحرفین، متهم به مرگ

خواهد شد و در حقیقت خواهند گفت او مرده است و دسته ای دیگر از روایات مدعی هستند که مراد از موت قائم، از یاد رفتن قائم و بی توجهی مردم به امر مهدویت است که گویا مرده است و از او نام و نشانی نیست.

روایت اول

عن أبي جعفر (عليه السلام) أنه قال: إنما نحن كنجوم السماء كلما غاب نجم طلع نجم حتى إذا أشرتم بأصابعكم وملتم بحواجبكم غيب الله عنكم نجمكم، فاستوت بنو عبد المطلب فلم يعرف أي من أي، فإذا طلع نجمكم فاحمدوا ربكم.

امام باقر(ع) فرمودند: «براستی که گویی ستارگان آسمانیم؛ هر آنگاهی که ستاره ای غایب شود، ستاره ای دیگر تابش کند؛ بطوری که ببینیدش و نشانش دهید؛ تا اینکه خداوند ستاره عصرتان را به غیبت برد و در آن روز بنی عبدالمطلب یکسان شوند و این از آن شناخته نشود؛ در آن حین هرگاه ستاره تان ظاهر شد شاکر خدا باشید.»^{۹۲}

پر واضح است که لفظ «ملك الموت بریاید» در روایت مورد شبهه در این روایت با لفظ صریح «خداوند او را به غیبت برد» مقارن و مفسر شده است. نیز «مساوی گشتن بنی عبدالمطلب» بمعنی «عدم شناخت امام بین آنان و ظاهر نبودنش» تفسیر گشته است.

روایت دوم

عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه قال: صاحب هذا الامر من ولدي هو الذي يقال: مات أو هلك؟ لا، بل في أي واد سلك

از ابا ااطیاب امیرالمومنین (روحی له الفداء) نقل است که فرمود: «صاحب این امر از فرزندان من است؛ در حق او گفته خواهد شد: مرده است؛ از دنیا رفته است؛ در کدامین سرزمین است؟»

^{۹۲} الکافی - ج ۱ - ص ۳۳۸.

روایت سوم

عن الصادق عليه السلام: والله ليغيبن عنكم صاحب هذا الامر، وليخمنن هذا حتى يقال: مات هلكه في أي واد سلك؟ ولتكنفان كما تكفأ السفينه في أمواج البحر، لا ينجو إلا من أخذ الله ميثاقه وكتب الايمان في قلبه وأيده بروح منه ولترفعن اثنتا عشرة رايه مشتبهه لا يدرى أي من أي قال: فبكيت، فقال: ما يبكيك يا أبا عبد الله؟ فقلت: جعلت فداك كيف لا أبكي وأنت تقول اثنتا عشرة رايه مشتبهه لا يدرى أي من أي؟ قال: وفي مجلسه كوه تدخل فيها الشمس فقال: أئينه هذه؟ فقلت: نعم، قال: أمرنا أيين من هذه الشمس

از امام صادق است که فرمود: «به خدا قسم خداوند صاحب این امر را به غیبت برد؛ پس طوری از یادها رود که در حقیقت گویند: مرده! هلاک شده! کجا رفته است؟ پس خواهید گشت و خواهید خرامید همانگون که کشتی بر پهنه آب های خروشان خرامان رود، احدی جز آنکه خداوند میثاقش را اخذ نموده و قلبش را بر ایمان محکم نموده و با روحی از جانب خود تأییدش کند، از این آب نجات نیابد؛ دوازده پرچم اشتباه انداز مرفوع خواهد گردید که ندانی کدامین حق است و کدامین نه؟!» پس راوی گوید: من گریه کردم و امام پرسید برای چه گریه می کنی؟ و من گفتم: چرا گریه نکنم در حالی که می گویی دوازده پرچم اشتباه انداز خواهد بود که ندانی کدام از کدام فارغ است؟ در این حال نیز نور خورشید از نورگیر اتاق بر درون خانه پرتو افکنده بود؛ پس امام فرمود: «آن نور را می بینی؟» گفتم بله! پس فرمود: «امر آل محمد از این خورشید هم نورانی تر است»

بقرینه این دو روایت دیده می شود که سخن از «وفات قائم» در لسان عامه و افرادی خواهد بود که نسبت به امامت امام زمان ایمان نداشته اند؛ فلذا ذهاب بملك الموت بمعنی وفات امام زمان نیست؛ کما اسلفنا. پس مراد از موت قائم، غیبت او و از یاد رفتن یاد و نامش در بین مردم و نیز در زعم غلط مسلمانان غیر امامی است.

روایت سوم

عن معروف بن خربوذ قال : قتل [قلت] لابی جعفر الباقر ع : أخبرنی عنکم؟ قال : نحن بمنزلة النجوم إذا خفی نجم بدا نجم (منا) أمن وأمان وسلم وإسلام ، وفتح ومفتاح ، حتی إذا استوی بنو عبد المطلب فلم یدر آی من آی ، أظهر الله عزوجل (لکم) صاحبکم فاحمدوا الله عزوجل

«معروف بن خربوذ گوید: به امام باقر عرض کردم: از خودتان خبرم دهید! پس فرمود: «منزلت ما چونان منزلت ستارگان است که آنگاه ستاره ای مخفی گردد، ستاره ای دیگر شروع می شود؛ امن و امان و سلم و اسلام و فاتح و مفتاح؛ تا اینکه بنی عبدالمطلب مساوی گردند و دانسته نشود که کی از کی برتر است؛ خداوند صاحبان را ظهور خواهد داد پس خداوند را شاکر باشید.»^{۹۳}

این روایات صراحت محض دارند بر اینکه حضرت امام عصر (عج) علیرغم میلادش بغیبت خواهد رفت و اتفاقاً آنانی مدعی وفاتش خواهند شد که از غیر مومنین باهل بیت هستند و روایات فوق، خصوصاً دو روایت مروی از امام باقر در کافی کلینی و کمال صدوق، تبیین نمود که مراد از «اذهاب همراه ملک الموت»، «غیبت امام زمان» و مراد از «استوی ابناء عبدالمطلب»، «ظاهر نبودن امام فیما بین آنان» میباشد.

سخن دوم

كما فی السابق محققین و معلقین بر روایات اهل بیت (ع) همگی منظور امام باقر از روایت دچار شبهه را غیبت و اذهاب مهدی از انظار عموم دانسته اند.

شیخ علی کورانی صاحب کتاب معجم احادیث امام مهدی (عج) می نویسد:

قوله جاء ملك الموت فذهب به المراد أنه يغيب به مع روح القدس لا أنه يقبض روحه بدلالة آخر الحديث.

^{۹۳} کمال الدین - ص ۳۲۹.

«اینکه ملك الموت مهدی را می برد» مرادش این است که مهدی را به همراه روح القدس بغیبت برند و نه اینکه روحش را قبض کنند، بنا بدلالتی که آخر حدیث دارد.^{۹۲}

نیز شیخ علی اکبر غفاری که از محققین برجسته کتب حدیثی است در تعلیقش بر کتاب الغیبه مینویسد:

المراد بطلوع نجم بعد غیبه آخر ظهور امام بعد وفاء الاخر فاذا ظهر آتاه ملك الموت، والمراد بقوله "ثم لبثتم في ذلك" عدم ظهور ولادة القائم (ع) للعامه حتى تحيروا ولم يعرفوا شخص الامام وطلع نجم یعنی ظهر القائم بعد الحیره والغیبه.

«مراد از طلوع ستاره بعد از غیب شدن دیگری یعنی ظهور امام بعد از وفات امام قبل است؛ پس وقتی ظهور کند ملك الموت او را خواهد آورد و اینکه می گوید: «در این مدت باقی میمانید» مراد عدم ظهور ولادت قائم برای عموم مردم است تا بحیرت افتند و شخص امام را شناسند؛ طلوع نجم یعنی ظهور قائم بعد از حیرت و غیبت.^{۹۵}»

علامه مجلسی نیز در این رابطه گوید:

«فاذا طلع نجمكم، أي ظهر القائم عليه السلام

«ستاره شما طلوع کند» یعنی قائم ع ظهور کند»^{۹۶}

فلذا هم نصوص روایی و هم اقوال علمای حدیث همگی اجماع بر آن دارد که روایت حول غیبت و ظهور امام زمان است و نه وفات آنحضرت!

^{۹۲} معجم أحاديث الإمام المهدي ع - الشيخ علي الكوراني العاملي - جلد ۱ - صفحه ۲۶۷.

^{۹۵} الغيبة - محمد بن إبراهيم النعماني (تحقيق علي أكبر غفاري) - جلد ۱ - صفحه ۱۵۵.

^{۹۶} مرآة - ج ۴ - ص ۴۵.

شبهه پنجم: قائم باید بمیرد!

نعیم میگوید:

وجه پنجم احادیثی است که دلالت می کند که قائم می میرد پس از آن قیام می فرماید.

الف. عن ابی سعید الخراسانی قال قلت لابی عبدالله... یعنی ابوسعید خراسانی گوید عرض نمودم خدمت حضرت صادق آل محمد (ص) که آیا مهدی و قائم یکی هستند فرمودند بلی. سؤال کردم چرا موسومست بمهدی فرمودند چونکه هدایت کرده می شود بهر امر پنهانی و نامیده شد بقائم چونکه قیام می نماید بعد از آنکه می میرد و بامر بزرگی قیام خواهد فرمود انتهی

جواب

سخن اول

روایتی که نعیم بدان استناد ورزیده ضعیف السند و طبعاً ظنی الصدور است؛ راوی اصلی این روایت ابو سعید خراسانی است که شیخ طوسی گوید: او مجهول است؛^{۹۷} علامه حلی در خلاصه الأقوال در قسم ضعیفان نام می برد^{۹۸} و نیز علمای دیگر تأکید بر جهالت از حال راوی دارند و این موجب عدم افاده علم از مروی روایت ابوسعید خراسانی می گردد.

سخن دوم

این روایت نیز چونان روایات گذشته دچار شبهه، صرفاً حکایت از غیبت امام زمان و از بین رفتن اسم و ذکر وی در میان مردم دارد؛ یعنی نام و نشان و اظهار وی از بین خواهد رفت و تعبیر امام معصوم از اینچنین حالات این است که قائم بین مردم، خواهد مرد؛ یعنی نام و یادش از بین خواهد رفت و نیز مسلمانان غیر امامی معتقد خواهند بود که او مرده است.

^{۹۷} رجال الطوسی - ص ۳۷۰.

^{۹۸} خلاصه الأقوال - ص ۴۲۱.

برای همین است که علامه مجلسی در بیان روایت می گوید: «بیان: قوله «بعدها يموت» أي ذكره أو يزعم الناس» «اینکه گوید: «بعد از اینکه بمیرد» یعنی نام و یادش بمیرد و یا اینکه مردم فکر کنند او مرده است.»

نیز مرحوم حائری در الزام الناصب گوید: : أقول: قوله: بعد ما يموت أي يموت ذكره أو بزعم الناس. «بعد از اینکه بمیرد» یعنی نام و یادش بمیرد و یا اینکه در ظن مردم از دنیا رفته باشد.»^{۹۹}

و مهم تر از همه شیخ طوسی آورنده این خبر خود گوید: احتجاجهم بما روی "من أن صاحب هذه الامر يحيى بعد ما يموت وأنه سمي قائما لانه يقوم بعد ما يموت" "باطل لان ذلك يحتمل - لو صح الخبر- أن يكون أراد بعد أن مات ذكره حتى لا يذكره إلا من يعتقد إمامته فيظهره الله لجميع الخلق، على أنا قد بينا أن كل إمام يقوم بعد الامام الاول يسمي قائما.

«احتجاج بر مرگ مهدی با این روایت: «صاحب این امر بعد از آنکه بمیرد زنده می شود و او را قائم نام نهند چرا که بعد از مرگش قیام کند» باطل است؛ چرا که اگر خبر صحیح باشد مراد مردن نام و یاد مهدیست که جز معتقدین بامامت وی او را یاد نکنند. تا اینکه خداوند او را بر جمیع خلق ظاهر گرداند چراکه قبلا بیان نمودیم امامی که بعد امام قبلی برخیزد را قائم گویند.»^{۱۰۰}

مرحوم نوری طبرسی نیز چنین نظری دارد؛ وی می نویسد:

والمراد من (الموت) اما (موت ذكره) یعنی زوال اسم من الناس.

«مراد از مرگ همان مرگ نام و یاد است؛ یعنی اسمش در میان مردم از یادها می رود.»^{۱۰۱}

^{۹۹} الزام الناصب فی اثبات الحجج الغائب - علی الیزدی الحائری - جلد ۱ - صفحه ۱۶۵.

^{۱۰۰} الغیبه - ص ۸۴.

^{۱۰۱} النجم الثاقب - ج ۱ - ص ۲۱۲.

مرحوم علامه بیاضی عاملی نیز گوید: قلنا: إن صح الخبر، فالمراد بعد موت ذكره
دون موت شخصه

«اگر خبر صحیح باشد {یعنی اصالت خبر چنان که گفتیم مشکوک است} پس مراد
موت یاد و نام قائم است و نه موت خود قائم.»^{۱۰۲}

سخن سوم

روایاتی که از اهل بیت (علیهم السلام) حول تفسیر «موت قائم» آمده دقیقاً بدان منظور که
علمای اعلام شیعی بیان نموده اند، تأکید دارد. یعنی حسب روایات مستفیضه از اهل
البیت (علیهم السلام) مراد از «موت قائم»، در حقیقت «موت ذکر قائم» و نیز «ظن مردم گمراه
بر موت قائم» میباشد. از اینرو روایات متعدد که افاده علم کرده و حجیت آور است، بعلاوه
اجماع مدرکی محتمل علماء می تواند در غایت حجیت و اهمیت باشد و اشتباه نعیم بهائی را
ابطال نماید.

روایت اول

قال الباقر: اذا دار الفلكه وقالوا: مات أو هلكه وبأى واد سلكه وقال الطالب له:
آنى يكون ذلك وبلیت عظامه؟ فعند ذلك فارتجوه

«آن زمان که دوران بگردد، گویند: او مرد؛ هلاک شد! کجا رفت؟ طالبش
گوید: چگونه چنین باشد حال آنکه استخوانهایش هم پوسیده! پس در این
دوران امید خود را از دست ندهید»^{۱۰۳}

روایت دوم

قال الصادق: إن القائم إذا قام يقول الناس: آنى ذلك وقد بليت عظامه؟

«آن زمان که قائم قیام کند مردم گویند: چگونه چنین باشد! اینک
استخوانهایش تا بکنون پوسیده است!»^{۱۰۴}

^{۱۰۲} الصراط المستقیم - ج ۲ - ص ۲۷۶.

^{۱۰۳} الغیبه - النعانی - باب: ما روی فی غیبهتہ علیہ السلام - ص ۱۵۴.

روایت سوم

قال الروای ذکّر القائم عند أبي عبد الله عليه السلام فقال: أما أنه لو قد قام تقال الناس: أنى يكون هذا وقد بليت عظامه مذ كذا وكذا؟

راوی گوید: «قائم نزد امام صادق علیه السلام یاد شد پس فرمود: «اما زمانی که قائم قیام کند مردم خواهند گفت: چطور ممکن است؟ اینکه از فلان زمان تا کنون استخوانهایش پوسیده است!»^{۱۰۵}

روایت چهارم

عن المفضل بن عمر عن الصادق: ... إياكم والتنويه باسمه والله ليغيبن إمامكم دهرا من دهركم ولتمحصن حتى يقال: هلك بأى واد سلك.

مفضل گوید: «از امام صادق شنیدم: مبادا که اسم قائم را ظاهر کنید چرا که والله امام شما دچار غیبتی خواهد شد که طولانیست و شما در آن به امتحانات متعدد دچار خواهید شد تا اینکه گفته شود: او {امام غائب} دیگر مرده است؟ کجا رفته است؟»^{۱۰۶}

این روایات دلالت واضح دارد که در بین مردم توده های متعددی یافت خواهد شد که خواهند گفت: «محمد بن الحسن دیگر مرده است»؛ چونان اهل تسنن و بهائی ها که اینچنین شبهه می کنند. پس مراد از موت قائم یعنی «موت قائم در میان منحرفین از مردم».

روایت پنجم

عن الصقر بن أبي دلف قال: "سمعت ابا جعفر محمد بن عليّ الرضا عليهما السلام يقول: انّ الامام بعدى ابني عليّ، امره امرى وقوله قولى، وطاعته طاعتي، والامام بعده ابنة الحسن، امره امر ابيه وقوله قول ابيه وطاعته طاعة ابيه ثم سكت. فقلت

^{۱۰۴} همان.

^{۱۰۵} همان-ص ۱۵۵.

^{۱۰۶} کمال الدین-ج ۲-ص ۳۴۷.

له: یا ابن رسول الله فمن الامام بعد الحسن؟ فبکی علیه السلام بکاءً شدیداً ثم قال: ان من بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر. فقلت له: یا ابن رسول الله لم سمي القائم؟ قال: لانه يقوم بعد موت ذكره وارتداد اکثر القائلین بامامته^{۱۰۷}»

صقر بن ابی دلف گوید: «از امام جواد شنیدم که فرمود: امام بعد از من علی هادیست که امرش امر من و قولش قول من و طاعتش طاعت من است؛ امام پس از وی فرزندش حسن است که امرش امر پدرش و قولش قول پدرش و طاعتش طاعت پدرش است؛ سپس ساکت شد؛ پس گفتم: بعد از حسن امام کیست ای پسر رسول خدا؟ پس امام جواد بشدت گریه کرد و فرمود: همانا بعد از حسن قائم بحق منتظر است؛ گفتم: چرا اسم وی را قائم گذارده اند یا بن رسول الله؟ فرمود: زیرا وی بعد از آنکه نام و یادش بمیرد و بسیاری از قائلین به امامتش از وی برگردند، قیام می کند.»^{۱۰۷}

روایت امام جواد علیه السلام صراحت دارد که قائم آنزمانی قیام کند که «نام و یادش در میان مردم بمیرد» و مردم دیگر از وی رویگردان شده باشند؛ پس مراد از اینکه قائم بعد از مرگش قیام کند، بنا به تفسیر شخص امام جواد(ع) یعنی «ذکر قائم بمیرد» و این همانی بود که سالفاً ذکر نمودیم.

روایت ششم

عن امیرالمومنین(ع) عن النبی(ص) فی حدیث طویل:

... و سمي القائم قائما لانه يقوم بعد موت ذكره

«و قائم را قیام کننده نامیدند چون وی بعد از مرگ نام و یادش قیام کند.»^{۱۰۸}

روایت پنجم و ششم تأکید واضح بر این دارد که مراد از «موت قائم»، همان «موت ذکر قائم» است و این روایات اساس شبهه نعیم بهائی را بر باد می دهد.

^{۱۰۷} کمال الدین - شیخ الصدوق - ص ۳۷۸.

^{۱۰۸} معانی الأخبار - ص ۶۵.

ب. همچنین این حدیث در غیبت طوسی قال قلت لابی عبدالله... و همچنین در صفحه ۵۹ بحارالانوار ابی بصیر از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت نموده که مثل امرنا فی کتاب الله مثل صاحب... یعنی مثل امر ما یعنی ظهور قائم در کتاب خدا مثل عزیز پیغمبر صاحب حمار است که خدا او را میراند و پس از صد سال او را مبعوث فرمود.

جواب

سخن اول

تمامی بیانات و استدلالاتی که از برای روایت پیشین مطرح نمودیم در اینبار نیز نافذ و وارد و ثابت است.

یعنی «روایات متواتره حیات قائم تا ظهورش و غیبت وی» و اینکه «مردم گمان خواهند برد او مرده است حال آنکه آنان در خطا هستند» و اینکه «مراد از مرگ قائم، از بین رفتن نام و یادش است» همگی تک به تک درهم کوبنده فهم غلط بهائیت از این روایت می باشد.

سخن دوم

آنچه که در این مقال بایستی بدان اشاره نمود این است که طبق روایات مرویه از اهل بیت (ع)، در قائم سنت انبیاء ماضیین تجلی دوباره می پذیرد و وی برخی از حالات و سنن مشهوره از انبیاء را احیا دوباره می کند؛ همانطور که از امام سجاد (ع) نقل است:

عن سعید بن جبیر قال : سمعت سید العابدین علی بن الحسین (ع) یقول : فی القائم منا سنن من الانبیاء

«سعید بن جبیر گوید: از امام سجاد شنیدم: در وجود قائم ما سنت هایی از انبیاء وجود دارد»^{۱۰۹}

^{۱۰۹} کمال الدین - ص ۳۲۲.

یعنی سُننی همانند سنت اطالت عمر نوح و غیبت موسی و حیات عیسی و مجهولیت یوسف و قیام محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) و برخی انبیاء مذکورین در قرآن در وجود حضرت صاحب الزمان (عج) زنده گردیده است.

حال ابراز سنت نبویه در هیکل مهدویه از دو اطروحت خارج نیست:

الف. سنت های انبیاء بهمان ذات و عَرَض^{۱۱۰} در مهدی تجلی می یابد.

یعنی صاحب الزمان (عج) بهمان اندازه زنده می ماند که نوح زنده مانده بود و بهمان غیبتی خواهد رفت که موسی رفته بود و همان افرادی حول وی تخلف کنند که در مورد عیسی مختلف شدند و صاحب الدار نزد برادران خود مجهول خواهد بود، همانطور که یوسف.

ب. سنت های انبیاء با «حفظ ذات» و «ترک عَرَض» در مهدی تجلی می یابد.

یعنی عمر مهدی همانند عمر نوح دراز است حال عمر مهدی اطول از نوح باشد یا بالعکس بهرحال ذات تعمّر در هر دو یکسان است. نیز مهدی مجهول است، همانطور که یوسف؛ حال یکی در بین برادران خود و یکی در بین مسلمین؛ غیبت موسی و غیبت مهدی ذاتاً یک نوع و برخاسته از خوف و قتل است؛ حال یکی بخاطر عملی که مرتکب شده و یکی بخاطر آنکه قرار است آخرین امام شیعیان و منتقم اعداء الله و قیام کننده علیه طواغیت باشد. با دقت در روایات اهل بیت (ع) می بینیم که آنان اطروحت اول را نقض و دوم را تثبیت نموده و بیان کرده اند که صرفاً ذات سنن در وجود مهدی متجلی خواهد شد و عوارض آن سنن در حق مهدی دچار تغییرات فراوان است.

علی سبیل المثال شیخ صدوق به چند سند متصل بنقل از امام سجاد (ع) گوید:

سمعت زین العابدین یقول: فی القائم سنه من نوح وهو طول العمر.

از زین العابدین شنیدم: «در قائم سنتی از نوح است و آن طول عمر

است»^{۱۱۱}

^{۱۱۰} ذات یعنی ماهیت اصلی يك موجود که اگر از آن گرفته شود، دیگر برای آن موجود هویتی نیست؛ همانند «احدیت» خداوند متعال که اگر يك نباشد و دو خداوند باشد، در حقیقت خدای غنی وجود ندارد؛ یا همانند «آدمیت» بشر که اگر از بشر، آدمیتش را بگیرند در حقیقت بشر نیست؛ پس آن را ذات گویند. عَرَض یعنی مجموعه عوارضی که بر يك موجود مستولی می گردد ولی با نبودش موجودیت آن موجود هنوز برقرار است؛ همانند «گریه کردن» بشر؛ که بشر در زمانی که حزن در وجودش فوران کند، ناخودآگاه به گریه می افتد و این از عوارض اوست؛ حال اگر انسانی نتواند گریه کند و یا تا آخر عمر گریه نکند، باز انسان است و انسانیتش نقض نشده است. پس آن را عَرَض گویند.

نیز امام باقر(ع) گوید: « وَاَمَّا شَبْهَهُ مِنْ مُوسَى ، فَدَوَامُ خَوْفِهِ ، وَطُولُ غَيْبَتِهِ ، وَخَفَاءُ وِلَادَتِهِ ، وَتَعَبُ شِيعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ بِمَا تَقَوَّاهُ مِنَ الْاَذَى وَالْهَوَانِ »

«شبهات قائم به موسی از جهت دوان ترسش و طولانی شدن غیبتش و مخفی شدن ولادتش و رنج شیعیانش بعد غیبت بجهت اذیت ها و خوار شدن هاست»^{۱۱۲}

این روایات نشانگر آن است که «ذات و فحوی» سنت های انبیاء ماضیین {همانند تعمر و غیبت و مجهولیت} در وجود حضرت قائم متبلور میگردد و نه «عین آن مصادیق و عوارض».

از اینرو روایتی که نعیم بدان شبهه می کند، درحقیقت بیان غیبت امام زمان و نبودنش در میان مردم است؛ همانطور که عزیر نبی از انظار غائب شده بود. حال غیبت یکی با ستر او از انظار بوده و غیبت دیگری با فوت و قبض روح وی!

دلیل بر این ادعا روایات متواتری بود که در ابتدای سخن ذکر نمودیم و نیز روایاتی که از اهل بیت (ع) حول وجه تشابه مهدی با سایر انبیاء حول «حیات» و «غیبت»ش وجود دارد. یعنی روایاتی از آل محمد(ص) موجود است که ادعا می کند مهدی آخر الزمان چونان انبیاء کهن سال دچار عمر طولانی خواهد شد و این امر با وهم و ظن وفات آنحضرت در تناقض است. بعنوان مثال:

روایت اول

قال الإمام الباقر عليه السلام لمحمد بن مسلم: « فَأَمَّا شَبْهَهُ مِنْ يُونُسَ ، فَرَجُوعُهُ مِنْ غَيْبَتِهِ وَهُوَ شَابٌ بَعْدَ كِبَرِ السِّنِّ »

امام باقر خطاب به محمد بن مسلم گفت: «شبهات قائم با یونس این است که وی بعد از غیبتش و سن زیادی که دارد، جوان خواهد بود.»^{۱۱۳}

^{۱۱۱} همان.

^{۱۱۲} بحار- ج ۵۱- ص ۲۱۸.

^{۱۱۳} همان.

این روایت نشانگر آن است که اساس مفهوم غیبت بین یونس و مهدی مشترک است؛ اگرچه یونس در شکم ماهی مغیب بود ولی مهدی چنان نوع از غیبت نداشت و در عین حال هر دو در حال حیات، در غیبت بودند و حین ظهور پیرمردی جوانرو بودند.

روایت دوم

قال الصادق علیه السلام: «وَأَمَّا سُنَّةُ مَنْ يُوسُفَ فَالْإِسْتِرَاءُ، جَعَلَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْخَلْقِ حِجَابًا يَرُونَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ»

امام صادق فرمود: «سنت قائم از یوسف پوشیدگی است؛ یعنی خداوند بین او و مردم حجابی قرار می دهد که او را می بینند ولی نمی شناسندش»^{۱۱۴}

این روایت نیز صریح الدلالة است بر اینکه مهدی در دوران غیبت زنده و در میان مردم و در عین حال چونان یوسف مجهول و غائب است؛ لکن نوع و عرض غیبت یوسف که به اسارت و بند برده فروشان در آمده بود با غیبت مهدی بن فاطمه (عج) متفرق است.

روایت سوم

عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبد الله ع يقول إن سنن الأنبياء ص بما وقع بهم من الغیبات جاریة فی القائم منا أهل البيت حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة

ابوبصیر گوید: «از امام صادق شنیدم که می فرمود: همانا سنت پیغمبران نسبت به آنچه از غیبت ها برایشان رخ داده است، در قائم آل محمد (ص) رخ می دهد؛ قدم به قدم و پی در پی»^{۱۱۵}

مصرح است که مفهوم بسیاری از سنن انبیاء ماضیین مثل عزیر و موسی و عیسی و یوسف و ... حکایت از غیبت امام زمان دارد (عج) حال آنکه غیبت انبیاء هم با غیبت مهدی و هم با غیبت خودشان مفارقه بسیار دارد.

^{۱۱۴} همان - ص ۲۲۴.

^{۱۱۵} الوافی - ج ۲ - ص ۴۲۳.

روایت چهارم

قال الباقر عليه السلام لمحمد بن مسلم : « وأما شبهة من عيسى ، فاختلاف من اختلف فيه ، حتى قالت طائفة منهم : ما ولد ، وقالت طائفة : مات ، وقالت طائفة : قتل وصلب »

امام باقر(ع) خطاب به محمد بن مسلم فرمود: «شبهات قائم به عیسی این است که مردم در موردش به اختلاف افتند؛ تا اینکه گروهی گویند: بدنیا نیامده! و گروهی گویند: مرده است! و گروهی گویند: به قتل رسیده و به صلیب کشیده شده!»^{۱۱۶}

این روایت تأکید بر حیات مهدی در عین غیبتش دارد؛ بطوریکه علیرغم حیات مهدی، بدلیل غیبتش توسط مشککین و مشوهین و منکرین به مرگ و موت رمی می شود.

این ادله همگی مبطل کلام نعیم بهائی حول شبهه موت حضرت قائم(عج) قبل از قیامش می باشد. چرا که مراد امام از تشبیه بین عزیر و مهدی، غیبت هردو از مردم بود؛ حال یکی با موت موقت و دیگری با رفتن در پس پرده غیبت.

شبهه ششم: پس از حضرت مهدی(عج) امام دیگری برمیخیزد

نعیم که خود بر پوشالی بودن شبهات ماضیه اش علم داشت، زین پس سعی می کند با تغییر رویه شبهه افکنی، پای موعودی دیگر را وسط بکشد که بعد از حضرت حجت(عج) ظهور خواهد نمود؛ اساساً ویژگی بسیاری از دجال های آخرالزمان همین است؛ یعنی آنان از اینرو که روایات اهل بیت حول مهدی صاحب الزمان(عج) متواتر و در ذکر جزئیات مستفیض و صحیح است، تلاش می کنند برای خود در کنار حضرت حجت(عج)، يك قائم و امام دیگر بتراشد که بالأخره با مهدی(عج) در مقامات و فضائل کنار می آید!! من جمله مدعی کنونی بابت و مهدویت احمد بن اسماعیل بصری دجال که مدعی بابی گری شده و از طرفی خود را مهدی و قائم و ... می داند و بسیاری از القاب مربوط به امام زمان را از برای خود نیز وارد می داند و امثال همین حربیه ها که «بعد از امام دوازدهم باید يك مهدی دیگر امامت کند» يك سری جماعت جاهل و نادان را دور خود جمع می کند و آن بدبخت بیچاره

^{۱۱۶} بحارج ۵۱-ص ۲۱۸.

ها را بدین چشمداشت که مهدی پس از چند روز ظهور می کند، سالها در غل و زنجیر خود گرفتار کرده و آخر سر پشیمان و واله و مغبون از هرچه عمر برباد رفته، دستشان را لای پوست گردو گذاشته و می رود.

علی ای حال این ترفند کما کان مورد استفاده مدعیان دروغین مهدویت قرار می گیرد.

در این زمینه نعیم بهائی به چند روایت استناد می کند که اتفاقاً مدعیان بابت کنونی هم همان روایات را حجتی برای وجود يك مهدی دیگر در کنار حضرت حجة بن الحسن (عج) تلقی می کنند!

الف. در کتاب زاد المعاد که بعد از صلوات بر رسول خدا و ائمه هدی و نام هریک جدا جدا و ختم به محمد بن حسن نمودن می فرماید: اللهم و صلّ ولی امرک القائم المؤمل و العدل المنتظر

جواب

سخن اول

امان از جهل و عناد! این دعا ذاتاً دعای مروی از امام زمان (عج) است و اصالت دعای افتتاح به آنحضرت برمی گردد! عجیب که نعیم بهائی برای پس زدن مهدویت شیعی و شانه خالی کردن از امامت امام زمان (عج) و انکار وجود و ولادت و حضورش به دعایی که از خود آنحضرت (عج) نقل شده و اثبات کننده حضورش است، استناد کرده و آن را حجتی برای عقیده خود تلقی می کند!

در کتاب زاد المعاد مجلسی دعای مذکور بدین شکل آمده است:

و رَوَى بِسَنَدٍ مُّعْتَبَرٍ عَنْ صَاحِبِ الْأَمْرِ (عَجَّ) أَنَّهُ كَتَبَ لِشِيعَتِهِ أَنْ يَقْرَءُوا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ لَيَالِي رَمَضَانَ هَذَا الدُّعَاءَ، فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَسْمَعُ دُعَاءَ هَذَا الشَّهْرِ وَ تَسْتَغْفِرُ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَفْتَتِحُ الشَّاءَ بِحَمْدِكَ... وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْخَلْفِ الْهَادِي الْمَهْدِيِّ حُجَجِكَ عَلَى عِبَادِكَ وَ أَمْنَائِكَ فِي بِلَادِكَ صَلَاةً كَثِيرَةً دَائِمَةً اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى وَبِيِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ الْمُؤْمَلِ وَ الْعَدْلِ الْمُنْتَظَرِ

این الفاظ همگی نشانگر آن است که مراد از همه این مطالب قائم آل محمد است که با ظهورش، دین اسلام را اظهار و اثبات خواهد نمود و نه علی محمد بابی که در شیراز متولد و در تبریز اعدام گردید و بارها عجز و لابه نمود که او نه نیابت می داند و نه مهدویت!!

لنگر شبهه نعیم بر این است که در دعای فوق بعد از ذکر دوازده امام فرموده: **اللهم و صلّ ولی امرک القائم**؛ یعنی ادعا دارد چون فرموده «و صلّ» پس قطعاً مراد یک شخص دیگر از آن دوازده امام همام (علیهم السلام) است؛ حال آنکه این نیز غلط است و «واو» فوق آلت ربط و تخصیص است و نه عطف.

بعنوان مثال در آیه « **حَافِظُوا عَلٰی الصَّلٰوٰتِ وَ الصَّلٰةِ الْوَسْطٰی وَ قَوْمُوا لِلّٰهِ قَانِتِیْنَ** بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید، و خاضعانه برای خدا به پا خیزید » علیرغم اینکه صلاة وسطی (نماز میانه) جزو صلوات (نمازها) است و لکن با «واو» ربط و تخصیص بر نمازهای دیگر برتری داده شده حال آنکه جزو همان نمازهاست.

ب. در کتاب حیات الخلود از قول رسول خدا (ص) نقل می کند که فرمود: یملک من ولدی اثنا عشر خلیفه ثم یرج المهدی من ولدی یصلح الله امره فی لیلة واحدة یعنی حکومت می کند از اولاد من دوازده نفر پس ظهور نماید از اولاد من مهدی که خدا اصلاح کند امر او را در یک شب انتهى.

جواب

سخن اول

این روایت در اصل به نقل از کتب اهل تسنن است و احمد بن حنبل که دشمنیهاش با عقائد شیعه واضح است نقل نموده و محدث این روایت بوده است.

شیخ حر عاملی می نویسد:

نقل فیه من مسند أحمد بن حنبل عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم أنه قال **لعمه العباس: یا عم یملک من ولدی اثنا عشر خلیفه ثم یرج المهدی من ولدی یصلح الله له امره فی لیلة واحدة**

«در مسند احمد نقل شده است از پیغمبر که بعمویش عباس فرمود: ای عمو از فرزندانم دوازده خلیفه مالکیت کنند؛ سپس مهدی خروج کند از فرزندانم که خداوند امر وی را در يك شب اصلاح نماید.»^{۱۱۸}

محقق بحرانی نیز سخنی بسان سخن شیخ حر عاملی گوید:

وروی أحمد بن حنبل فی مسنده عن العباس بن عبد المطلبه قال: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): یملك من ولدی اثنی عشر خلیفه.. الخ^{۱۱۹}

علیهذا مصدر و منبع روایت از عامه است و زینرو حجیتی ندارد.

سخن دوم

این روایت، دارای عام و خاص است و در حقیقت مهدی (عج) خود داخل در همان دوازده امام است و نه جدای از آنها؛ دلیل بر این ادعا روایاتیست که از محمد و آل محمد (ص) بسند صحیح و متن متواتر در اثبات غیبت و قیام مهدی در آخرالزمان ارائه نمودیم.

سخن سوم

روایاتی از اهل بیت علیهم السلام در شأن مهدی آخر الزمان ذکر گردیده که مراد از عبارت «مهدی الذی یصلح الله امره فی لیله واحده: مهدی که خداوند امرش را در يك شب اصلاح گرداند»، کسی نیست جز حضرت حجه بن الحسن العسکری دوازدهمین امام شیعه.

روایت اول

عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علی عن ابيه علی بن الحسين علیه السلام قال: قال الحسين بن علی علیه السلام: فی التاسع من ولدی سنه من یوسف و سنه من موسی بن عمران و هو قائمنا أهل البیت یصلح الله امره فی لیله واحده

^{۱۱۸} اثبات الهداء- ج ۲- ص ۳۰۵.

^{۱۱۹} الأربعین - محقق بحرانی - ص ۳۹۰.

امام صادق از پدرش امام باقر و او از امام سجاد و او از امام حسین (صلوات الله عليهم) نقل نماید که حسین فرمود: «در نهمین از فرزندانم سنتی از یوسف و سنتی از موسی بن عمران است و او قائم ما اهل بیت است که خداوند امر او را در يك شب اصلاح می کند»^{۱۲۰}

روایت صراحت جلی دارد بر اینکه مراد از مهدی که خداوند در يك روز امر ظهورش را اصلاح کند احدی نیست جز حضرت حجه بن الحسن مهدی نهمین فرزند امام حسین (ع) از سلسله ذهبیه محمدیه علویه.

روایت دوم

عن الصادق أنه قال لبعض أصحابه : ... فإن موسى بن عمران خرج ليقتبس لاهله ناراً فرجع إليهم وهو رسول نبي فأصلح الله تبارك وتعالى أمر عبده ونبيه موسى في ليلة وكذا يفعل الله تعالى بالقائم الثاني عشر من الأئمة : يصلح الله أمره في ليلة كما أصلح الله أمر موسى، ويخرجه من الحيرة والغيبة إلى نور الفرج والظهور.

امام صادق به برخی از اصحابشان می فرمود: «... موسی بن عمران برای آوردن آتشی از برای اهلش حرکت نمود و نزد آنان برگشت در حالی که پیغمبر صاحب رسالت شده بود، پس خداوند تبارک و تعالی امر بنده و پیغمبرش را در يك شب اصلاح نمود و خداوند با قائم دوازدهمین امام نیز اینچنین کند و امروى را در يك شب اصلاح کند همانطور که امر موسی در يك شب اصلاح شد؛ خداوند او را از حیرت و غیبت در آورد و به نور گشایش و ظهور الحاق کند»^{۱۲۱}

این روایت نیز چونان شمسی در رابعه النهار است که مهدی آخر الزمان که امرش در يك شب اصلاح گردد، دوازدهمین امام شیعه است و در غیبت بوده و روزی از غیبت در خواهد آمد و نه شخص دیگر.

^{۱۲۰} کمال الدین - ص ۳۱۶؛ اثبات الهداة - ج ۵ - ص ۸۰.

^{۱۲۱} کمال الدین - ص ۱۵۱؛ بحار الأنوار - ج ۱۳ - ص ۴۲.

روایت سوم

قال الصادق عليه السلام: صاحب هذا الامر تغيب ولادته عن هذا الخلق، ثلثا يكون لاحد في عنقه بيعه إذا خرج، فيصلح الله أمره في ليله.

امام صادق فرمود: «صاحب این امر هنگامه ولادتش از انظار خلق به غیبت رود تا حین خروج بر گردنش بیعت احد الناسی نباشد پس خداوند امر وی را در يك شب اصلاح نماید»^{۱۲۲}

این روایت صراحت دارد که مراد از مهدی (عج) که خداوند امرش را در يك شب اصلاح نماید، همان کودک فرخنده و پدram است که ز هنگام ولادت در غیبت بسر برد تا خداوند او را از شر لشکر سفیانی عباسی ننگه دارد.

علیهذا اقوالی که از لسان مبارك اهل البيت (ع) نقل شد، شبهه نعیم را کأن لم یکن میکند.

ج. و هم چنین احادیث و اخباریکه روایت شده دوازده نفر از نسل سید المرسلین و امیرالمؤمنین ائمه هستند مدلل می دارد که قائم آل محمد، غیر از محمدبن حسن است از آن جمله در کتاب کافی عن زراره بن اعین قال سمعت ابا جعفر (ع)... زواره بن اعین گوید از امام محمدباقر (ع) شنیدم که فرمود: دوازده امام از آل محمد است جمیع ایشان محدث هستند از اولاد رسول خدا و علی و پیغمبر خدا و علی والدین ایشان هستند.

وجه شبهه نعیم بهائی این است که پیغمبر فرموده دوازده امام برخواهند خاست که پدرشان من و علی علیهما السلام هستیم. این یعنی آن دوازده امام که همگی از فرزندان امیرالمؤمنین هستند، بعلاوه خود امیرالمؤمنین (ع) سیزده امام شوند!

جواب

سخن اول

من جمله قواعد ثابتة در لغت عرب قاعده ای بنام قاعده تغلیب است.

تغلیب یعنی ایثار أحد اللفظین علی الآخر إذا كان بينهما علاقة مثل الأبوين للأب والام، والمشرقین للمشرق والمغرب: ادغام یکی از الفاظ در لفظ دیگر هنگامی

^{۱۲۲} الخرائج والجرائح - ابن هبة الله الراوندي - ج ۲ - ص ۹۵۶.

که بین آندو ارتباط باشد؛ همانند گفتن والدین به پدر و مادر و گفتن مشرقین به مشرق و مغرب.

این قاعده قاعده ای ثابت در قرآن و روایات و لغت عرب است. مثلاً در قرآن است:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ

در این آیه، خداوند متعال، شیطان را در کنار ملائکه قرار داده و بدون تمییز، بحسب قاعده تغلیب فقط سخن از ملائکه می آورد (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ) زیرا که تعداد کثیری از حاضرین در پیشگاه ربانی از ملائکه بودند و شیطان ناری در عزلت و انفراد.

یا اینکه خداوند در رسای مردان و زنان اهل نار، بصورت مطلق با ضمیر مذکر سخن میگوید و این نیز از جهت قاعده تغلیب است:

مَمَّا خَطَبْتَهُمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِّنْ تُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا

با این تعریف در میابیم که مراد از «دوازده امام که پدرانشان محمد و علی علیهما السلام هستند» همان دوازده امام شیعه می باشد و لکن چون یازده تن از آنان از نسل امیرالمومنین و حضرت زهرا هستند، بحسب قاعده تغلیب امیرالمومنین (ع) نیز در مجموعه دوازده امام مذکور قرار می گیرد.

همانطور که خداوند حکیم در قرآن کریم فرماید:

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ وَ نَحْنُ نَكْفُرُ
مُسْلِمُونَ^{۱۳۳}

«آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید؟! در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: «پس از من، چه چیز را می پرستید؟» گفتند: «خدای تو، و خدای پدران، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را؛ و ما در برابر او تسلیم هستیم.»»

در این آیه علی رغم اینکه اسماعیل عموی حضرت یعقوب بود ولی چون غالب افرادی که نام برده شدند پدران حضرت یعقوب بودند، وی نیز در زمره پدران و اجداد یعقوب نبی «آبَائِكَ» نام برده شده است.

فلذا دیده می شود این روایت نیز دقیقاً بر همین منوال است و صرفاً بجهت قاعده تغلیب با لفظ محمد و علی هما الوالدان بیان شده است.

فهم این مسئله کار سختی نبوده و حتی مرحوم ملاصالح مازندرانی از برای سدالباب خطا، قرن ها پیش نسبت به این موضوع کرنش نشان داده و همین قاعده را مطرح کرده بود.

وی می نویسد:

هذا الحكم باعتبار الأكثر والقرينة علم المخاطب به وقوله: ورسول الله وعلی هما الوالدان وكما أنهما والدان للاثمة صورة ومعنى كذلك هما والدان للاثمة

«این حکم {که امیرالمومنین و پیغمبر پدر دوازده امام باشند} از بابت اکثریت است و قرینه اثبات آن علم مخاطب (زراره بن اعین) بر آن {که امیرالمومنین امام است و بعد از وی یازده امام خواهد بود} می باشد. پس مراد از اینکه رسول الله و علی دو پدر هستند از جهت ظاهر و معنیست همانطور که گفته شده آندو پدر همه امت هستند.»^{۱۲۲}

سخن مرحوم ملاصالح متین و مبین است؛ وی گوید از آنرو که زراره بن اعین خود بر حصر دوازده امام علم داشته و می دانسته که اولین آن امیرالمومنین است و سپس یازده فرزند از نسل وی، پس قطعاً مراد امام از اینکه «پدران دوازده امام محمد و علی (صلوات الله علیهما و آلهما) هستند»، بصورت معنوی و تعلیمیست و لاغیر. همانطور که گفته شده امیرالمومنین و حضرت رسول (صلوات الله علیهما و آلهما) دو پدر این امت هستند.^{۱۲۵} این سخن نیز حکایت از مبنای معنوی دارد که یعنی امت محمد(ص) تشکیل یافته از ارشادات نبویه و جهادات علویه می باشد و از اینرو ایندو شخصیت مقدس حکم پدری بر امت محمد داشته اند که بایستی تربیت امت را نیز بدست گیرند. حال آنکه اگر بخواهیم نوع استنباطی که نعیم بهائی

^{۱۲۲} شرح اصول کافی - ج ۷ - ص ۳۷۰.

^{۱۲۵} قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: يا علي أنت أخي وأنا أخوك، أنا المصطفى للنبوّة وأنت المجتبي للامامة، أنا وأنت أبواه هذه الأمة. ينابيع المودة لذوی القربى - سليمان القندوزی النقشبندی - ج ۱ - ص ۳۷۰.

مد نظر داشته را در پیش گیریم در این صورت ایض و اسودی باقی نمی ماند جز آنکه ادعای سیادت و ای بسا امامت کند.

سخن دوم

باید اشاره کرد که این روایت دستخوش تصحیف گشته است زیرا مصادر متعدد دیگری خلاف این نحوه بیان را متذکر شده اند.

۱. عیون اخبار الرضا اثر شیخ صدوق:

عن زرارة بن أعین قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: نحن اثنا عشر إماماً من آل محمد کلهم محدثون بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وعلی بن ابی طالب منهم.

زراره بن اعین روایت کرده از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ما دوازده تن امام از خاندان محمد صلی الله علیه وآله هستیم که با فرشتگان در ارتباطیم (محدث هستیم) و علی بن ابی طالب نیز از جمله آنهاست.»^{۱۲۶}

۲. الإرشاد للشيخ المفيد

عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: الاثنا عشر الأئمة من آل محمد کلهم محدثه علی بن ابی طالب وأحد عشر من ولده ورسول الله وعلی هما الوالدان صلی الله علیهما.

«زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت می فرمود: دوازده تن از خاندان محمد صلی الله علیه وآله که همه آنها با فرشتگان در ارتباط هستند (محدثند) که آنها علی بن ابی طالب و یازده تن از فرزندان اویند. آن دو بزرگوار پدران آنها هستند.»^{۱۲۷}

^{۱۲۶} عیون أخبار الرضا - ج ۱ - ص ۵۷.

^{۱۲۷} الإرشاد - ج ۲ - ص ۳۴۷

این روایت را مرحوم طبرسی در إعلام الوری، کراچکی در استنصار، و الإربلی در کشف الغمه با همین لفظ «علی بن ابی طالب واحد عشر من ولده» نقل کرده‌اند.^{۱۲۸}

فلذا این وجه استناد غلط و تشبث به روایات متشابهه و مصحفه برای اثبات عقیده مذموم است و همانطور که گفتیم استصحاب حکم می کند محکمت را اخذ کنیم.

شبهه هفتم: حیات طولانی مهدی، ضد قرآن است!

جناب مستطاب در ابطال عقیده مهدویت شیعی و شانه خالی کردن از هر آنچه روایات متواتره و صحیحه عرضه داشته است مدعی می شود که «اعتقاد به حیات مُعَمَّر حضرت صاحب الزمان (عج) عقیده ای ضد قرآنی و نیز در تضاد با اهل البیت (ع) است!» او در این زمینه شبهات متعددی را مطرح می نماید.

الف. برخلاف سنۀ الله و عقل و نقل درام [اینچنین نوشته شده] عمر آنحضرت را بدون سند از معصوم هزاران سال فرض نمودن و فقط برای خود تشبیه به ادریس و خضر و الیاس و عیسی کردن مخالف نص صریح قرآنست که **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ... و همچنین سنۀ الله الّتی قد خلت من قبل و لن تجد لسنۀ الله تبدیلاً و همواره حق جلّ جلاله بعد از عمر طبیعی انبیاء و اوصیاء و اولیاء خود را قبض روح می فرماید.**

جواب

سخن اول

او میخواهد چنین القاء و تشویه کند که «شیعیان اعتقاد به حیات ابدی و اخروی مهدی در این دنیا دارند» و سپس با کشیدن پای کلام الله بمجادله غلط خود می گوید: «[این اعتقاد] مخالف نص صریح قرآنست؛ چرا که **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ**!».

^{۱۲۸} إعلام الوری - ج ۲ - ص ۱۷۱

الاستنصار - ص ۱۷

کشف الغمه - ج ۳ - ص ۲۴۶

این شبهه بهائیت پوک و بی قدر است؛ کدام شیعه ادعاء نموده که حضرت صاحب الزمان (عج) را موتی نیست و او تا ابد الدهر در این دنیای دنگال زنده می ماند؟

بلکه روایات متعدد از اهل بیت (ع) همگی سخن از موت حضرت قائم (عج) بعد از تشکیل حکومتش و غسل آنحضرت توسط امام حسین (ع) دارد.

روایت اول

ابی عبدالله علیه السلام قال: یقبل الحسین علیه السلام فی أصحابه الذین قتلوا معه ومعه سبعون نبیا کما بعثوا مع موسی بن عمران فیدفع إلیه القائم الخاتم فیکون الحسین علیه السلام هو الذی یلی غسله وکفنه وحنوطه وإبلاغه حفرته

پس از رجعت حسین علیه السلام و یارانش در حالیکه هفتاد پیامبر نیز او را همراهی می کنند، حضرت قائم (عج) انگشترش را به امام حسین واگذار میکند و چشم از جهان فرو می بندد امام حسین علیه السلام نیز تجهیز غسل و کفن و دفن حضرت قائم را برعهده می گیرد.^{۱۲۹}

روایت دوم

عن الصادق: وَ یُقْبَلُ الْحُسَيْنَ (علیه السلام) فِی أَصْحَابِهِ الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَهُ وَ مَعَهُ سَبْعُونَ نَبِيًّا كَمَا بَعَثُوا مَعَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَيُدْفَعُ إِلَيْهِ الْقَائِمُ (علیه السلام) الْخَاتَمُ فَيَكُونُ الْحُسَيْنَ (علیه السلام) هُوَ الَّذِي يَلِي غُسْلَهُ وَ كَفْنَهُ وَ حَنْوَطَهُ وَ يُوَارِيهِ فِي حُفْرَتِهِ

امام صادق فرمود: امام حسین (علیه السلام) با یارانش که با وی کشته شدند در حالی که هفتاد پیغمبری که با حضرت موسی بن عمران برانگیخته شدند با اوست، بازگشت به دنیا می کنند. قائم، انگشتر خود را به امام حسین (علیه السلام) می دهد چون قائم رحلت کند، امام حسین علیه السلام او را غسل میدهد و کفن می کند و حنوط کرده در قبر می گذارد.^{۱۳۰}

^{۱۲۹} الوافی - فیض کاشانی - ج ۲ - ص ۲۶۷.

^{۱۳۰} مختصر بصائر الدرجات - حسن بن سلیمان حلّی - ص ۱۶۵.

فلذا از دنیا رفتن حضرت صاحب الزمان (عج) و اینکه او روزی از روزها چشم از این دنیا برخواهد بست، يك امر قطعی و لا ریب فیه است و سخن نعیم بهائی حول خلود حضرت مهدی (عج) الی الأبد نزد شیعیان، کذب محض است.

سخن دوم

اگر مراد وی از بیان خلود حضرت مهدی و عدم موتش، عُمر و حیات طولانی آنحضرت است که در اینصورت شبهه وی در جهت تکذیب قرآن کریم و انبیاء ماضیین است؛ پر واضح است که عمر طولانی حضرت نوح^{۱۳۱} و حیات حضرت عیسی تا بکنون^{۱۳۲} و حیات اصحاب کهف در غار^{۱۳۳} و سایر انبیاء که جزو معمرین بوده اند، همگی نشانگر آن است که خداوند حجت خویش را تا هر زمانی که صلاح بداند و حکمت نماید، نگه خواهد داشت و این سنت خداوند است و لن تجد لسنة الله تبديلا...

اتفاقاً روایات متعددی از اهل بیت (ع) وارد گشته که آنان فرموده اند سنت ثابتی از پیغمبرانی چونان حضرت نوح طول عمر مهدی است.

عن سعید بن جبیر قال : سمعت سید العابدین علی بن الحسین یقول : فی القائم سنة من نوح وهو طول العمر.

سعید بن جبر گوید: از امام سجاد سید العابدین شنیدم که فرمود: «در قائم سنتی از نوح است و آن طول عمر می باشد»^{۱۳۲}

این روایت صراحت دارد بر این که خداوند سنت بلا تبدیل خود را در وجود حضرت قائم علیه السلام ابراز می دارد که من جمله آن سنت طول حیات انبیائی چونان نوح و آدم است. حال آنکه شبهه بهائیت علیه هرآنچه نیست که خداوند متعال و نبی اکرم (ص) و ائمه صادقین (ع) مطرح نموده اند.

جالب که نعیم بهائی در ادامه می نویسد:

^{۱۳۱} قَلِبَتْ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا. عنكبوت-۱۴.

^{۱۳۲} إِيَّيْ مُتَوَكِّئِكَ وَرَأْفَتِكَ إِلَيَّ. آل عمران-۵۵.

^{۱۳۳} وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ. كهف-۲۵.

^{۱۳۴} کمال الدین -ص ۳۲۲. شیخ صدوق این روایت را از امام سجاد به چندین سند و متن مختلف نقل نموده

است.

علی بن اسباط گوید گفتم بحضرت امام رضا (ع) که مردی از واقفیه گمان میبرد برادرت ابراهیم برای او نکر نموده پدرت امام موسی در قید حیاتست و تو می دانی آنچه را که او نمی داند پس حضرت فرمود سبحان الله رسول خدا وفات می کند و موسی نمی میرد؟ هر آینه قسم بخدا پدرم وفات کرد؛ چنانکه رسول خدا وفات نمود و لکن خدای تبارک و تعالی همیشه قبض روح نموده پیغمبر خود را من الازل الی الابد و منت می گذارد بسبب این دین بر اولاد عجم و برمی گرداند آن را از اقرباء پیغمبر خود الی آخر الدهر پس خدا عطامی نماید بر ایشان و منع می کند از ایشان انتهی. ملاحظه فرمائید که حضرت امام رضا (ع) تصریح می کند بر قبض روح انبیاء و ائمه و همچنین در قرآن مؤید این اخبار آیه شریفه سوره الانبیا است. قوله تعالی و ما جعلنا لبشرٍ من قبلك الخلد افان متّ فهم الخالدون کلّ نفسٍ ذائقة الموت. یعنی جنس انسان مرگ را می چشد و ما قرار ندادیم از برای هیچ کس قبل از تو همیشه بودن را آیا اگر تو بمیری ایشان همیشه باشندگانند

نمی دانیم اینها به ما چه ربطی دارد و حضرت میرزا در کدام نبشته ای خوانده و دیده که شیعیان اعتقاد دارند مهدی هرگز روی مرگ را نخواهد دید و مزه موت را نخواهد چشید؟ این اظهارات اثبات می کند که میرزا نعیم دنبال نقد علمی و بحث مستدل و بررسی صحیح عقیده شیعیان حول مهدویت نیست و صرفاً به دنبال بهانه تراشی های ناجوانمردانه و تهمت زنی به تشیع و شنیع نشان دادن مهدویت شیعی است؛ دقیقاً همان کاری که از فرقه ضاله وهابیت دیده ایم. او سپس می نویسد:

ب. بعلاوه در حدیث ابی سعید خدری رسول خدا می فرماید مهدی این امت عمرش کوتاه است و ایام خلافتش هفت سالست یا نه سال چگونه ممکن است هزار او ازید زندگی نماید

جواب

ایشان اینبار بحث عقلی و عرفی را پیش کشیده و مدعی می گردند: نگه داشتن فردی برای صدها سال که فقط قرار است هفت، هشت سال حکومت کند امری قبیح و عبث است.

سخن اول

این مطلب نشانگر آن است که میرزا نعیم علیرغم ادعاهای واهی مطوّل، از مبانی حقیقی دین متین اسلام و مذهب محقق تشیع چیزی عایدش نشده است.

زیرا از جمله مبانی اولیه تشیع این است که «زمین خداوند از حجت خداوند خالی نمی ماند». پس اساساً وجود حضرت صاحب العصر (عج) نه صرفاً بخاطر تشکیل حکومت که از برای ثبات سنت و حکم الهی یعنی عدم خلوّ زمین از حجت خداوندی میباشد. روایات فراوانی در این زمینه است بگونه ای که مرحوم کلینی يك باب در این زمینه نوشته و روایات فراوانی در این زمینه موجود است. من جمله:

عن مسعدة بن صدقة ، عن أبي عبد الله ، عن آبائه ، عن علي : أنه قال في خطبة له
علي منبر الكوفة : اللهم إنه لا بد لارضك من حجة لك علي خلقك

از امیر المومنین روایت است که بالای منبر مسجد کوفه فرمود: «خداوند ا
چاره ای نیست جز اینکه برای زمین خود حجتی بر بندگانت قرار دهی»^{۱۳۵}

علیهذا وجود و حضور حضرت صاحب الزمان (عج) از جهت این قاعده الهیه نبویه علویه است که زمین خدا از حجت من عند الله خالی نمی ماند، نه اینکه دورانی را بحکومت داری گذراند و بعد بمیرد.

روایات متعددی در این زمینه موجود است؛ من جمله:

عن الأعمش ، عن الصادق عليه السلام ، قال : « لم تخلو الأرض منذ خلق الله آدم
من حجة لله فيها ، ظاهر مشهور أو غائب مستور ، ولا تخلو إلى أن تقوم الساعة من
حجة لله فيها ، ولولا ذلك لم يعبد الله قال سليمان : فقلت للصادق عليه السلام :
فكيف ينتفع الناس بالحجة الغائب المستور ؟ قال : كما يتفعون بالشمس إذا سترها
السحاب »

اعمش از امام صادق (ع) نقل کند که فرمود: «زمین ز هنگام خلق آدم از
وجود حجت خداوند خالی نبوده است چه ظاهر و مشهور باشد و چه غائب در
پس پرده؛ و تا آن لحظه ای که قیامت برپا شود نیز از وجود حجت خالی
نخواهد شد چرا که اگر حجت نباشد، خداوند پرستش نمی شود.» سليمان

^{۱۳۵} کمال الدین - ص ۳۰۲؛ شیخ صدوق این روایت را يك بار از امام صادق و بار دیگر از اصحاب مورد اعتماد امیرالمومنین (ع) نقل کرده است. الکافی - کتاب الحجّة - باب أن الأرض لا تخلو من حجّة - ح ۴۵۷.

اعمش گوید: پس چطور از حجت خداوند که در پس پرده غیبت است، نفع برده شود؟ پس امام فرمود: «همانگون که از خورشید در پس ابرها»^{۱۳۶}

نیز توقیع شریفی که از جانب حضرت صاحب الزمان (عج) صادر گردیده گویای همین مطلب است که وجود مهدی، وجود حجت الله بر روی ارض است که نبودش یعنی نبود ارض و سماء. در قسمتی از آن توقیع شریف آمده:

«... وَاِنِّي لَآمَانٌ لِّأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ ، فَاغْلِقُوا أَبْوَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَعْنِيكُمْ ، وَلَا تَتَكَلَّفُوا عَلَيَّ مَا قَدْ كَفَيْتُمْ ، وَاکْثَرُوا الدَّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ ، فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ ، وَالسَّلَامَ عَلَيْكَ يَا إِسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ ، وَعَلَى مَنْ أَتَى الْهَدَى »

«... و من امان اهل زمین هستم همانگون که ستارگان امان اهل آسمان! پس درب های سوال را از آنچه که برایتان تعیین نشده بر بندید و بر آنچه کفایت داده شدید تکفل نورزید و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید که فرج شما هم در همین است و درود بر تو ای اسحاق بن یعقوب و بر هر کسی که تابع هدایت است.»^{۱۳۷}

فلذا این سخن که «شیعه اعتقاد دارد مهدی باید صد ها سال زنده بماند فقط برای اینکه چند صباحی حکومت کند» يك تهمت به شیعیان و يك تشنیع عقیده است که نزد علمای عادل و منصف امری قبیح و کریه است.

سخن دوم

علاوه بر مطالب فوق الذکر بایستی متذکر گردید زمان حکومت امام زمان در ظن جناب نعیم بهائی صرفاً هفت هشت سال می باشد، حال آنکه روایات متعدد از اهل بیت حکایت از حکومت طولانی مدت آنحضرت (ع) دارد که صرفاً از جهت «عدم تقریر بر صغری غلط» نعیم، روایات حول مدت حکومت حضرت ولیعصر (عج) را بیان می داریم. من جمله روایت امام باقر (ع) که فرمود:

^{۱۳۶} امالی - شیخ صدوق - ص ۱۸۶.

^{۱۳۷} الاحتجاج - طبرسی - ج ۲ - ص ۴۶۹.

روایت اول

عن أبي الجارود قال: قال أبو جعفر (ع): إنَّ القائم يملك ثلاثمئة وتسع سنين، كما لبث أهل الكهف في كهفهم، يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً

ابوجارود از امام باقر نقل کند که فرمود: «قائم سیصد و نه سال حکومت کند، همانگون که اهل کهف در کهفشان بودند؛ زمین را پر از عدل و داد کند انسان که از ظلم و جور لبریز گردیده است.»^{۱۳۸}

آنچه مهم است و بنحوی صغری ادعای جناب میرزا را باطل می کند روایاتیست که نشانگر تفاوت ازمنه و ایام و شهر و سنوات در دوران حکومت حضرت مهدی (عج) دارد:

روایت دوم

عن عبدالکریم بن عمرو الخثعمی قال : قلت لابی عبدالله: کم یملك القائم؟ قال : سبع سنين یكون سبعین سنة من سنیکم هذه

عبدالکریم بن عمرو گوید: از امام صادق پرسیدم: قائم چند سال مالکیت کند؟ پس گفت: «هفت سال ولی يك سالش به اندازه هفتاد سال شما باشد»^{۱۳۹}

روایت سوم

عن ابی جعفر أنه قال : إذا قام القائم علیه السلام دخل الكوفة وأمر بهدم المساجد الأربعة حتى يبلغ أساسها ويصيرها عريشا كعريش موسى ... ويأمر الله الفلك في زمانه فيبطل في دوره حتى يكون اليوم في أيامه كعشره من أيامكم والشهر كعشره أشهر والسنة كعشر سنين من سنیکم .

امام باقر فرمود: «زمانی که قائم قیام کنند داخل کوفه گردد و امر کند که مساجد چهارگانه را ویران کرده و بر اساس و طرح و بنای موسی (ع) بنا

^{۱۳۸} بحار الأنوار - ج ۵۲ - ص ۲۹۱.

^{۱۳۹} همان.

کنند... پس خداوند بر منظومه هستی امر کند تا دورانش را آرام کند تا يك روز از آن روزها همانند ده روز شما و يك ماه از آن همانند ده ما شما و يك سال از آن همانند ده سال شما باشد.^{۱۴۰}

فلذا اینکه مهدی فقط هفت سال حکومت خواهد کرد، تشنیهی بی ارزش و همانند سایر گفته های میرزا نعیم حاکی از جهل وی بر مبانی مهدویت شیعی و اسلامی می باشد.

شبهه هشتم: امام جدیدی غیر از حجه بن الحسن خواهد آمد

جناب میرزا می نویسد:

وجه هشتم آنکه در عبارات ائمه معصومین (ع) در حق حضرت قائم حق جدید و امام جدید بسیار مذکور شده و البته و غیر از محمد بن الحسن باید باشد، زیرا امام که متصل بائمه شود امام جدید خوانده نخواهد شد.

او برای اثبات ادعای خود به چند روایت دست میازد.

الف. . از آنجمله در کتاب کافی و بحار الانوار و ینابیع الموده در تفسیر آیه مبارکه قل ارايتم ان أصبح ماؤکم غورا فمن یا تیکم بماء معین یعنی بگو یا محمد آیا می بینید اگر فرو رود آبهای شما در زمین پس کیست آنکه برای شما بیاورد آب گوارا حضرت امام محمد باقر (ع) می فرماید بابی بصیر یعنی انا غاب عنکم امامکم فمن یا تیکم بامام جدید انتهى. اگر محمد بن حسن ظاهر شود امام جدید نخواهد بود.

جواب

این استدلال جناب نعیم بیشتر مغالطه و ایجاد اشتباه است تا بیان برهان علمی. در این روایت، امام باقر (ع) در تفسیر آیه «قل ارايتم ان أصبح ماؤکم غورا فمن یا تیکم بماء معین» مثال ماء غائر و ماء معین را بر امر غیبت امام زمان (عج) و ظهورش حمل می نماید.

دو لفظ: ماء غائر و ماء معین محل استناد و تأویل امام باقر (ع) است؛ ماء غائر یعنی آب زیرزمینی که موجود و زلال است ولی از انظار پنهان و از خطر و مرض در امان؛ سپس این آب زلال روح بخش که از انظار غایب است، تبدیل به ماء معین می شود؛ ماء معین یعنی آب

^{۱۴۰} الغیبه - طوسی - ص ۴۷۵.

ظاهر جاری؛ لغت شناسان گویند: **مَاءٌ مَعِينٌ: جَارٍ عَلَيَّ وَجْهِ الْأَرْضِ مَتَدَفَّقًا: آبِ مَعِينِ**
یعنی آبی جاری و شتابان بروی زمین.

فلذا اساساً روایت و وجه کلمه "جدید" در امام جدید، همان منتسب به "مَعِين" موجود در آیه است، و آیه: «به من خبر دهید اگر آبهای (سرزمین) شما در زمین فرو رود، چه کسی می تواند آب جاری و گوارا در دسترس شما قرار دهد؟» در نظر امام باقر و از منظر مهدویت یعنی "خداوند مهدی را به غیبت برده و او را همانند چشمه زیرزمینی (ماء غائر) زنده و پوینده و غائب از نظرها و فارغ از خطرهای ننگه می دارد، ولی روزی آن مهدی غائب را ظاهر و جاری بروی زمین خواهد ساخت تا همانگونه که آب جان بخش و محیی اجسام و جثث است، وجود مهدی ظاهر نیز روح افزاء و محیی انفاس و قلوب باشد"

قرینه این ادعا، کلام شخص شیخ امام باقر(ع) است که فرمود: **نزلت هذه الآية (قل) أرايتم إن أصبح ماؤكم غورا فمن يأتكم بماء معين) في الإمام القائم (عليه السلام) يقول: إن أصبح إمامكم غائبا عنكم لا تدرون أين هو فمن يأتكم بإمام ظاهر يأتكم بأخبار السماوات والأرض، وحلال الله وحرامه ثم قال (عليه السلام): والله ما جاء تأويل هذه الآية ولا بد أن يجئ تأويلها**

«این آیه (قل أرايتم إن أصبح... الآية) در حق امام قیام کننده نازل شده است که می گوید: هنگامی که امامتان به غیبت رود نخواهید دانست که کجاست؛ پس آن زمانی که خداوند امام ظهور کرده را آورد اخبار آسمانها و زمین و حلال و حرام خدا را می آورد؛ سپس فرمود: بخدا قسم تأویل این آیه هنوز نیامده است (یعنی هنوز مهدی ظهور نکرده است) ولی چاره ای جز آمدنش نیست.»^{۱۲۱}

از اینروست که علمای اعلام نقل احادیث مهدویت نیز بر این امر بدیهی تأکید داشته و مراد امام باقر(ع) از آب غایبی که روزی ظاهر گردیده و آبی جدید و تازه باشد برای روح افزایی هستی، همان «غیبت امام زمان و ظهورش» است و لا غیر.

^{۱۲۱} کمال الدین - ۳۲۶.

بعنوان مثال علامه مجلسی می نویسد: « إن أصبح ماؤکم غورا » أي غائرا في الأرض بحيث لا تناله الدلاء ، مصدر وصف به : بماء معين ، أي جار ظاهر سهل المأخذ... « بإمام جديد » أي ظاهر بعد الغيبة فالجديد لازم للمعين باعتبار كونه بعد الغور والخفاء

«(اگر آب شما به پنهانی رود) یعنی آبی در دل زمین باشد که سطل های آب چاه هم بدان نرسد؛ مصدر وصفی به «آب ظاهر» یعنی آبی جاری و عیان و سهل الوصول است... «امام جدید» هم یعنی امام ظهور یافته پس از غیبت چرا که لفظ «جدید» ملازم لفظ «معین» است؛ از جهت اینکه در غیبت و خفا بوده است.»^{۱۲۲}

نیز ملا صالح مازندرانی سخنی نظیر هر آنچه از علامه نقل کردیم مطرح نموده است.^{۱۲۳}

علیهذا شبهه ابتدائی جناب نعیم جداً بی محتوی و دون فحویست.

ب. همچنین در زیارت حضرت قائم (ع) ائمه فرموده اند اَلسَّلَامُ عَلَی الْحَقِّ الْجَدِيدِ.

حقیقتاً از استدلال های کتاب استدلالیه میرزا به حیرت می افتم!! زیارتی که ایشان مطرح نموده اند اساساً زیارتنامه مخصوص حضرت ولیعصر(عج) در مقابل سرداب یعنی محل غیبت امام زمان(عج) می باشد!

یعنی جناب نعیم در ابطال غیبت امام زمان بدعائی تمسک می ورزد که شأن ذکرش درباره غیبت امام زمان(عج) و مکان قرائتش مقابل باب سرداب محل غیبت آنحضرت(عج) می باشد!! یا للعجب...

شهید ثانی می نویسد: : تتمه فی زیارة سیدنا ومولانا حجة الله الخلف الصالح ابي القاسم محمد المهدي صاحب الزمان صلوات الله عليه وعلى آباءه بسر من رأى فإذا وصلت إلى حرمة بسر من رأى فاغتسل والبس أطهر ثيابك وقف على باب حرمة عليه السلام قبل أن تنزل السرداب وزر بهذه الزيارة: السلام عليك يا خليفة الله

^{۱۲۲} مرآة العقول - ج ۴ - ص ۴۹ و ۵۰.

^{۱۲۳} شرح کافی - ج ۶ - ص ۲۶۴.

وخلیفه آباءه المهدیین.. فاذا نزلت السرداب فقل: السلام علی الحق الجدید والعالم
الذی علمه لا یبید السلام علی محیی المؤمنین

«قسمت پایانی در زیارت آقا و مولای ما حجت صالح و خلف خداوند
بروی زمین حضرت محمد المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه و علی آباءه
در سُرّ من رأی (مکان غیبت امام زمان (عج))»: زمانی که به حرم آنحضرت در سر
من رأی رسیدی غسل نما و لباسی پاک بپوش و قبل آنی که به داخل سرداب
بروی در مقابل درب حرمش علیه السلام بایست و این زیارت را بخوان: سلام
بر تو ای جانشین خداوند و جانشین پدران هدایت گرش... الزیارة؛ پس وقتی
داخل سرداب گشتی بگو: سلام بر حق جدید و عالمی که علمش زوان نپذیرد
سلام و درود بر زنده کننده مومنان... الزیارة»

لازم بذکر است که بر خلاف ادعای غلط جناب نعیم که گفت: « این زیارت از ائمه (ع)
نقل شده »، اینجانب با علم قاصر خود هرچه گشتم این زیارتنامه را در بین احادیث ائمه علیهم
السلام نیافتم؛ یعنی این زیارتنامه مروی از معصوم نیست و بلکه مستنبط علمای اعلام از روایات
بوده و مأثور نیست و کلمات نوشته شده و فرازهای زیارتنامه همگی تراشحات عقیدتی
علماء که ریشه در منابع عصمت دارد می باشد؛ ولی این زیارتنامه نقل شده از خود معصوم
نیست و جناب نعیم در انتسابش به معصوم اشتباه می کند؛ والله اعلم...

ج. ودر غیبت شیخ الطائفه ابی جعفر طوسی عن عبایه بن ربیع الاسدی قال
سمعت امیرالمؤمنین (ع) کیف انتم اذا بقیتم بلا امام هدی و لاعلمیری بیرء بعصنکم
عن بعض ایضاً عبایه بن ربیع اسدی گوید از امیرالمؤمنین (ع) شنیدم که می فرمود
چگونه خواهید بود وقتی که بی امام بمانید و علم هدایت شما منصوب نباشد و از
یکدیگر تبری جوئید.

سپس گوید:

و از این حدیث نیز معلوم نمی شود [اینچنین] که بعد از قطع رشته امامت قائم (ع)
ظاهر می شود.

جواب

هر عادل و عاقلی می داند که این روایات حکایت از غیبت امام زمان (عج) دارد و لا غیر. همانطور که شیخ طوسی این روایت را در کتاب «غیبت» در اثبات غیبت آنحضرت ذکر می کند؛ همچنین شیخ صدوق این روایت را در باب «آنچه از جعفر صادق (ع) در باب غیبت مهدی روایت شده» نقل می نماید.

روایاتی که در باب غیبت امام زمان (عج) نقل نمودیم نیز دلیل دیگری بر ادعاست که مراد از بلا امام بودن، غیبت امام است و نه از بین رفتنش و اطاله کلام در این زمینه عبث است و محققین با رجعت به روایات اقوال سالفه می توانند ردود را بازبینی کنند.

شبهه نهم: مهدویت امر خداست؛ به هر که بخواهد عطا می کند

آخرین تیر ترکش صاحب کتاب این است که مهدویت امر خداست و می تواند هر گاه که نیت نمود و اراده کرد بدا نموده و امر مهدی را تغییر دهد و آن را در شخصی غیر از آنکه قبل تر معین شده قرار دهد.

خود می نویسد:

قائمیت مرتبه ایست معین که خدا به هر که می خواهد عطا می کند نلک فضل الله یؤتیه من یشاء نه شخص مشخص و آیات و اخبار بسیار بر آن دلالت دارد.

سپس وی روایاتی را از بحار و سایر کتب می آورد که اثبات کننده قائمیت حضرت امام موسی کاظم (ع) می باشد و زانرو می نویسد:

احادیث قائمیت امام موسی کاظم (ع) در کتاب غیبت طوسی بسیار است لکن بلاواقع شد و مناظرات حضرت امام رضا (ع) با جماعت واقفیه در اکثر کتب شیعیان مذکور است و حضرت رضا خبر ابتلاء شیعیان را سخت تراز واقفیه میدهد.

مراد او این است که «همانطور که قرار بود موسی کاظم قائم آل محمد باشد ولی نشد؛ خب چه ایرادی دارد مدعی شویم قرار بود اینبار حجه بن الحسن المهدی قائم آل محمد گردد ولی نشد و شخصی بنام علی محمد باب بجایش قیام نمود؟»

و در نهایت می نویسد:

عمّانویلی گفتند و باسم عیسی ظاهر شد؛ ایلیا منتظر شدند بجسم یحیی باهر
گردید؛ فارقلیط خواستند و محمّد پدید گشت و محمّد نامیدند و علی محمد ظهور کرد
یفعل لله مایشاء شاخ گل هر جا که می روید گلست خم مل هر جا که می جوشد مست.

قسمت آخر سخنش: « محمّد نامیدند و علی محمد ظهور کرد » مراد این است که اگرچه
روایات گفتند محمد بن الحسن امام دوازدهم شیعه و قائم آل محمد (ص) است، ولی اینبار هم
بدا شد و علی محمد ظهور کرد!

منظومه نهمین شبهه وی بر سه مدار می چرخد:

الف. قائمیت مرتبه ایست معین که خدا به هر که می خواهد عطا میکند
ذلک فضل الله یؤتیة من یشاء نه شخص مشخص.

جناب نعیم چشم بسته غیب گفته اند! کیست که نداند مهدویت امریست من عند الله و
اوست که انتخاب می کند هر آنکه شایسته آن است و انتخاب خداوند سبحانه و تعالی نه
وابسته بادعای مدعیان دروغینی چونان علی محمد باب که وابسته به حکمت الله است.

عقیده متقن مذهب تشیع است که خداوند حضرت حجه بن الحسن را انتخاب نموده و لا
غیره و این امر الله متعال است که مهدی (عج) را عزت داده و بشریت را بوجود مهدی عزت
بخشد و روایات فراوانی که در ابتدای کتاب مطرح نمودیم شاهد بر این مدعاست.

ب. عن ابی حمزة الثمالی قال... یعنی ابوحمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر
(ع) روایت می کند که فرمود ای ثابت بدرستی که خدای تبارک و تعالی موقت فرمود:
ظهور این امر را در سال هفتاد پس چون حضرت امام حسین (ع) شهید شد غضب
الهی بر اهل زمین شدید گشت و ظهور امر را بتأخیر انداخت تا سال صد و چهل و ما
این مسئله را با شما شیعیان اظهار نمودیم و شما سر سال ظهور را مکشوف
نمودید بعد از این خداوند وقتی نزد ما مقرر نداشته و محو می کند خدا هر چه را می
خواهد و نزد او است امّ الكتاب. ابوحمزه گوید این حدیث را خدمت حضرت ابی
عبدالله (ع) عرض نمودم. فرمودند: چنین است امر که فرموده اند اسمی این حدیث
بنهایت وضوح ثابت می کند که قائمیت و مهدویت مرتبه ایست که خدا بهر که می

خواهد می دهد و ایضاً در بحار عثمان ثوری از حضرت صادق (ع) روایت می نماید که فرمود این امر یعنی قائمیت در خصوص من بود و از مشیت الهی گذشته بود که من خروج نمایم و عالم را پر از عدل و داد کنم لکن بدا واقع شد پس خدا آن را بتأخیر انداخت در خصوص دژیّه من خدا هرچه را بخواهد مینماید و در حدیث دیگر آنحضرت می فرماید یا اباسحق این امر دو بار از وقتش بتأخیر افتاد و هم چنین در صفحه ۳۲ غیبت طوسی در ذکر احادیث قائمیت امام موسی کاظم از یزید صائغ روایت کند که وقت تولد حضرت امام موسی (ع) اسباب زینت از فقره ساختن و نزد حضرت امام جعفر صادق (ع) بردم و قتیکه آن حضرت ملاحظه نمودند فرمودند: یا یزید اهدیتها و الله لقائم آل محمد یعنی ای یزید هدیه اوزدی قسم بخدا برای قائم آل محمد و این حدیث را شیخ طوسی علیه الرحمة تصحیح نموده و ترجمه مینماید و در صفحه ۲۵ غیبت طوسی روی جعفر بن سماعه غرابیه قال قال ابو عبدالله ابنی هذا یعنی ابالحسن هو القائم... جعفر بن سماعه از پدرش از حضرت صادق (ع) روایت می کند که فرمودند پسر من امام موسی کاظم قائم آل محمد است و از آن محتومست و اوست که عالم را پر از عدل و داد می کند، چنانکه پر از ظلم و جور شده است انتهی.

احادیث قائمیت امام موسی کاظم (ع) در کتاب غیبت طوسی بسیار است لکن بلاواقع شد.

جواب

سخن اول

روایاتی که صاحب کتاب ذکر نموده است، بسیاری را مصدر کتاب الغیبه شیخ طوسی است که آنجناب عمده روایات فوق را بنقل از کتاب علی بن احمد الموسوی واقفی المذهب آورده تا بر آن روایات ظنی الدلاله ردیه بزند! یعنی روایاتی که جناب میرزا نعیم بهائی مطرح نموده است، بسیاریش مرویات واقفیه است و حقاً این نحوه استدلال قبیح و ناصحیح و

از عدل و انصاف بدور است؛ شیخ طوسی که این مرویات را از کتاب احمد الموسوی واقفی نقل نموده ابتدای سخنش گوید:

فإن قيل: كيف تعولون على هذه الاخبار و تدعون العلم بموته و الواقفه تروی اخبارا كثيرة تتضمن أنه لم يمته و أنه القائم المشار إليه موجودة في كتبهم و كتب أصحابكم، فكيف تجمعون بينها؟ و كيف تدعون العلم بموته مع ذلك؟

قلنا: لم نذكر هذه [الاخبار] إلا على جهة الاستظهار و التبرع، لا لانا احتجنا إليها في العلم بموته لان العلم بموته حاصل لا يشك فيه كالعلم بموت آبائه عليهم السلام و المشكك في موته كالمشكك في موتهم، و موت كل من علمنا بموته فأما ما ترويه الواقفه فكلها أخبار آحاد لا يعضدها حجة و لا يمكن ادعاء العلم بصحتها، و مع هذا فالرواه لها مطعون عليهم، لا يوثق بقولهم و رواياتهم و بعد هذا كله فهي متأولة و نحن نذكر جملا مما رووه و نبين القول فيها، فمن ذلك أخبار ذكرها أبو محمد على بن أحمد العلوی الموسوی في كتابه في نصره الواقفه .

اگر گفته شود: چطور بر این اخبار اعتماد دارید و در عین حال ادعای قطعیت موت موسی کاظم را دارید؟ آنهم در حالی که واقیه اخباری فراوان نقل می کند که مضمون آن عدم موت موسی کاظم و قائمیت وی است و این روایات در کتبشان و کتب اصحابشان موجود است! پس چطور اجماع میکنید بین این دو امر و چطور یقین دارید بر مرگ موسی کاظم؟

می گوییم: این اخبار را فقط بجهت ارائه و تبرع (مشاهده و انتقال) مطرح نمودیم؛ و نه اینکه ما برای علم به موت امام کاظم بدان احتجاج کنیم چرا که وفات امام کاظم حاصل شده و شکی در آن نیست همانطور که در وفات پدرانش علیهم السلام شکی نیست. و آنی که در موت امام کاظم به شک افتد پس در وفات پدرانش نیز مشکک است... اما تمامی روایاتی که واقیه روایت می کند همگی آحاد است که حجتی آن را تقویت نمی کند و نمیتوان مدعی صحت روایات گردید و علاوه بر این روایات دچار طعنه و ضعف هستند که بسخن و روایتشان اعتمادی نیست؛ باز روایات مرویه آنان مؤوله است پس ما جمله ای از روایات واقیه را مطرح می کنیم و معنی سخنانش را بیان می

داریم پس من جمله این اخبار، روایاتیست که ابومحمد علی بن احمد موسوی در نصره الواقیه آورده است.^{۱۲۲}

و جناب نعیم مجموعه روایاتی که آقای علی بن احمد موسوی واقفی مطرح نموده را باز علیه شیعه علم کرده است و جالب که ایشان پس از ذکر مخطوطاتش می نویسد: « حضرت رضا خبر ابتلاء شیعیان را سخت تر از واقیّه میدهد. » این یعنی اعتقاد به قائمیت و مهدویت حضرت حجه بن الحسن (عج) نزد شیعیان برگرفته از اعتقاد قائمیت حضرت امام کاظم (ع) نزد واقیّه است و شیعیان تلامذه آن معلم بوده اند! حال آنکه خود بهمان اکاذیبی که واقیّه علم کرده اند استناد جسته و در انکار شمس فی رابعه النهار می کوشد. یا للمعجب از عناد و نخوت و کبر...

سخن دوم

همانطور که شیخ طوسی نیز اشاره کرد عمده روات اینچنین روایاتی از افراد دروغگو و وضاع و ... بوده اند. همانطور که در شبهه مارّ الذکر آمد: « در ذکر احادیث قائمیت امام موسی کاظم از یزید صائغ روایت کند که ... »

حال که در ترجمه یزید صائغ می بینیم که مرحوم گشی گوید: « ذکر فضل بن شاذان فی بعض کتبه أن یزید الصائغ من الکنایین المشهورین: فضل بن شاذان در برخی از کتب خود یزید صائغ را از کذابان مشهور قرار داده است. »

فلذا روایات مورد استدلال جناب میرزا علاوه بر آنکه از جهت مصدر دچار التباس و ابهام جدی شده، از جانب منتقلین و راویان روایات نیز بشدت دچار ضعف و کذب قرار گرفته است و از اینروست که شیخ طوسی در شأن روات این روایات می گوید: « فالرواة لها مطعون علیهم، لا یوثق بقولهم و روایاتهم: روات این روایات دچار طعنه وضعف هستند و بسخن و روایاتشان اعتماد نمی گردد. »^{۱۲۵}

سخن سوم

جدای از تمامی اشکالات مصدری و سندی که ماهیت روایات را دچار مشکلات جدی می کند، اساساً بحث «قائمیت امام موسی کاظم» و یا «قائمیت ائمه علیهم السلام» یک اصل ثابت برای تک تک ائمه علیهم السلام است ولی با معنای خاص خود که امامان آن را تعیین نموده اند.

^{۱۲۲} الغیبه - ص ۴۳.

^{۱۲۵} همان.

یعنی لفظ و مقام «قائمیت» يك امر «بالقوة» و «بالفعل» است؛ ائمه عليهم السلام همگی **بالقوة قائم بوده اند** زیرا همه آنان امام بوده اند و این یعنی قدرت ذاتی قیام برای اجرای عدالت و امامت را داشته اند که اگر چنین نبود مستحق مقام امامت نبودند؛ چرا که یکی از وظایف و مقامات امام معصوم، قیام به امر حق و قائمیت است. لکن هیچ کدام از این استعداد ذاتی و الهی قیام و قائمیت در آنان بالفعل نشده بود و برای همین برای آخرین امام که بالأخره قیام می کند، قائم گفته می شود. بر این اساس همه ائمه قائم بوده اند؛ یعنی امامت بعد از وفات امام پیشین را برعهده گرفته اند؛ اما توان بروز امامت خود بر عالمیان و قیام برای ایجاد عدل را نداشته اند. فلذا سبب انتماء و انتساب لفظ قائم به حضرت صاحب الزمان (عج) از جهت بالفعل بودن قیام آنحضرت (عج) است و اظهار مجموعه شئون و امور امامت و قائمیتش؛ اما این سخن که «هیچ يك از ائمه قدرت ذاتی قائمیت را نداشته اند جز امام زمان» سخن غلطیست و شیعیان بدان گفتار، مومن نیستند. روایات متعددی نیز شاهد بر این مدعاست از جمله:

روایت اول

عن أبي عبد الله عليه السلام : أنه سئل عن القائم فقال كلنا قائم بأمر الله واحد بعد واحد حتى يجيء صاحب السيف فإذا جاء صاحب السيف جاء بأمر غير الذي كان
 از امام صادق در مورد «قائم» پرسیده شد پس فرمود: «همه ما به امر الله قائم هستیم یکی پس از دیگری تا اینکه صاحب شمشیر آید. پس آن لحظه ای که صاحب شمشیر آید، با امری که قبل از آن نبوده خواهد آمد.»^{۱۲۶}

روایت دوم

عن عبد الله ابن عبد الرحمن، عن عبد الله بن القاسم البطل، عن عبد الله بن سنان قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: يوم ندعو كل أناس بإمامهم قال: إمامهم الذي بين أظهرهم وهو قائم أهل زمانه

^{۱۲۶} کافی - ج ۱ - ص ۵۳۶.

عبدالله بن سنان گوید: به امام صادق آیه «روزی که هر دسته از مردم را با امامشان بر خوانیم»؛ پس فرمود: «به امامشان که در زمانشان ظهور کند و او قائم اهل زمان خودش است».^{۱۲۷}

این روایات یعنی تك تك ائمه عليهم السلام حائز مقام قائمیت بوده اند ولی آنی که قائمیت ائمه را از حال بالقوه ظاهر نموده و بالفعلش کند کسی نیست جز حضرت صاحب الزمان (عج).

روایت سوم

عن الحكم بن أبي نعيم قال: أتيت أبا جعفر عليه السلام وهو بالمدينة فقلت له: على نذر بين الركن والمقام إن أنا لقيتك أن لا أخرج من المدينة حتى أعلم أنك قائم آل محمد أم لا، فلم يجبني بشئ، فأقمت ثلاثين يوماً، ثم استقبلني في طريق فقال: يا حكم وإنك لهننا بعد، فقلت: نعم إنى أخبرتك بما جعلت لله علي، فلم تأمرني ولم تنهني عن شئ ولم تجبني بشئ؛ فقال: بكر على غدوة المنزل، فغدوت عليه فقال عليه السلام: سل عن حاجتك فقلت: إنى جعلت لله علي نذرا وصياما وصدقة بين الركن والمقام إن أنا لقيتك أن لا أخرج من المدينة حتى أعلم أنك قائم آل محمد أم لا، فإن كنت أنت رابطتك وإن لم تكن أنته سرت في الأرض فطلبت المعاش، فقال: يا حكم كلنا قائم بأمر الله قلت: فأنت المهدي؟ قال: كلنا نهدي إلى الله قلت: فأنت صاحب السيف؟ قال: كلنا صاحب السيف ووارث السيف قلت: فأنت الذي تقتل أعداء الله ويعز بك أولياء الله ويظهر بك دين الله؟ فقال: يا حكم كيف أكون أنا وقد بلغت خمسا وأربعين [سنة]؟ وإن صاحب هذا الامر أقرب عهدا بالبن مني وأخف علي ظهر الدابة

«حکم بن ابی نعیم روایت نموده که در مراجعت از حج خدمت حضرت ابوجعفر (ع) مشرف شدم. در وقتیکه در مدینه بود و عرض نمودم که من در میان رکن و مقام نذری نموده ام که چون به ملاقات تو فائز شوم از مدینه

بیرون نروم تا بدانم که توئی قائم آل محمد یا نه. آن حضرت جوابی نفرمودند و من سی روز در مدینه اقامت نمودم تا آنکه روزی در اثناء طریق مرا ملاقات فرمود پس گفت ای حکم هنوز اینجا هستی؟ من معروض داشتم که چه عهده‌ای با خدا بسته‌ام. مرا به چیزی امر نفرمودی و از چیزی نهی نفرمودی و جوابی نگفتی. فرمود: فردا صبح بیا به منزل ما. پس صباح به خدمتش مشرف شدم. فرمود: بپرس مطلب خود را. عرض کردم که در میانه رکن و مقام با خداوند عهد بسته و از صوم و صدقه بر خود نذری نهاده‌ام که چون بحضرت مشرف گردم از مدینه بیرون نروم تا آنکه بدانم توئی قائم آل محمد یا تو نیستی. اگر توئی قائم آل محمد ملازم درگاهت شوم و اگر تو نیستی سفر کنم و طلب معاش نمایم پس آن حضرت فرمود: ای حکم ما همه قائم بامر الله هستیم. عرض کردم: پس توئی مهدی؟ فرمودند: همه ما ائمه مهدی الی الله هستیم. عرض کردم: پس توئی صاحب سیف؟ فرمودند: هر يك از ما ائمه صاحب سیف و وارث آن هستیم. گفتم پس توئی آن کسی که می‌کشد دشمنان خدا را و عزت می‌دهد، دوستان خدا را و ظاهر می‌کند دین خدا را؟ فرمود: یا حکم چگونه من او باشم و حال آنکه سن من بچهل و پنج رسیده است و صاحب این امر نزدیکتر است بعهد شیرخوارگی از من و سبک تر و چالاک تر است از من بر پشت اسب! ^{۱۲۸}

این بیان واضح ائمه علیهم السلام است که آنان زانروی قائم هستند که قیام به امر امامت بعد از خود می‌کنند و خاصیت و استعداد قیام برای ایجاد عدالت را در وجود خود دارند ولی آنکسی که توان بروز آن قوت را خواهد داشت و جهان را پر از عدل و عدالت خواهد نمود همانطور که از ظلم و ستم لبریز است، همانا مهدی صاحب الزمان (عج) است.

بر این اساس اولاً. روایات قائمیت امام کاظم (ع) همانند روایات قائمیت تک تک ائمه پیش و پس از اوست و منظور از آن بدست گرفتن امر امامت بعد از وفات امام قبل از خود است.

ثانیاً. قائمیت موجود در مقامات اهل البیت (علیهم السلام)، همگی بالقوه بوده و از آنروی که شرایط و موارد قیام برایشان حاصل نشده است، بروز نیافته است؛^{۱۴۹} اما آن امامی که قیام الهی را ظاهر نموده و عملی خواهد نمود، دوازدهمین امام شیعه است.

سخن چهارم

علمای اعلام تشیع که محدثین این روایات بوده اند نیز بر این امر بسیط و صریح، تصریح نموده اند.

شیخ طوسی که در کتاب غیبت روایات مورد استناد جناب میرزا را بعضاً از کتب واقفیه نقل نموده است، در این باره می نویسد: **قد بینا أن کل إمام یقوم بعد الاول یسمى قائماً فعلی هذا یسمى موسی قائماً.**

«بیان نمودیم که هر امامی که بر مقام امامت بعد از امام پیشین قیام می کند قائم نامیده شده است و برای همین موسی کاظم (ع) قائم نامیده شده است.»^{۱۵۰}

نیز همو گوید: **قد قلنا: إن من یقوم بعد الامام الاول یسمى قائماً أو یلزمه من السیره مثل سیره الاول.**

«قبلاً گفتیم: کسی که بعد از امام قبلی [برای امر امامت] قیام کند قائم نامیده می شود؛ یا بایستی قیام کند برای اجرای سیرتی که امام پیشین داشت.»^{۱۵۱}

^{۱۴۹} روایات متعدد وجود دارد که شیعیان بخاطر ترك تقیه موجب شده اند که امر قیام اهل البیت (ع) به تأخیر افتد و امر به ائمه بعدی موکول شود. من جمله کلام امام صادق بنقل شیخ طوسی در الغیبه از امام صادق: **عن أبي بصیر قال: قلت له- الامام الصادق (ع):- ألهذا الأمر أمد نریح إليه أبداننا وننتهی إليه؟ قال: «بلی، ولكنکم أذعتم فزاد الله فیها» ابوبصیر گوید: به امام صادق گفتم: «آیا برای این امر (انتشار برای قیام) پایانی هست تا خستگی محنت از جان بدر کنیم؟» پس امام فرمود: «بلی! ولی شما فاش نمودید و خداوند هم بر مدتش افزود» و نیز از امام باقر علیه السلام نقل کند: **«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَان وَتَّ لِهَذَا الْأَمْرِ فِي السَّبْعِينَ، فَلَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنَ (ع) اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، فَأَخْرَهَ إِلَى أَرْبَعِينَ وَمِائَةً سَنَةً، فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَذَعْتُمُ الْحَدِيثَ وَكَشَفْتُمُ قِنَاعَ السَّرِّ، فَأَخْرَهَ اللَّهُ...»** امام باقر فرمود: «خداوند سبحانه وقت امر ما را سال ۷۰ قرار داده بود پس وقتی حسین (ع) کشته شد خداوند بر زمینیان غضب فرمود و تا ۱۴۰ق امر را بُعد بخشید. پس بار دیگر سخنان ما را فاش نمودید و پرده های رازداری را در هم دریدید پس خداوند امر را به تأخیر افکند...»**

^{۱۵۰} ص ۴۳.

نیز علامه مجلسی گوید: قوله عليه السلام : كلنا قائم بأمر الله ، أي بأمر الإمامة والخلافة مع الممكنة أو كلما تيسر ، وقيل : القائم يستعمل في معان منها القائم بأمر الله أي من لا يخل بشيء من أوامره ونواهيه فهو معصوم ، ومنها الحافظ لجميع ما أوحى الله به إلى أنبيائه ، ومنها من يبقى مع إمامته إلى انقراض التكليف ، والأولان جاريان في كل واحد من الأئمة والثالث مختص بالثاني عشر عليه السلام

«سخن امام صادق که فرمود: «همگی قائم به امر خداوند هستیم» مراد امر امامت و خلافت است چه در خفا و چه در آشودگی؛ نیز گفته شده: قائم در معانی مختلفی استعمال می شود من جمله قائم به الله یعنی چیزی از اوامر و نواهی اش خللی ندارد چرا که معصوم است و من جمله یعنی قائم حافظ است بر تمامی و حیثیاتی که بر انبیاء نازل گشته و دیگری یعنی باقی ماندن امامت قائم تا زمانی که تکلیف برداشته شود. پس دو معنی اول در تك تك ائمه عليهم السلام جاریست و سومین آن فقط به امام دوازدهم اختصاص دارد»^{۱۵۲}

فلذا آخرین مستمسك جناب میرزا نیز پوك از آب در آمد.

ج. مناظرات حضرت امام رضا(ع) باجماعت واقفیه در اکثر کتب شیعیان مذکور است و حضرت رضا خبر ابتلاء شیعیان را سخت تراز واقفیه میدهد. در بحار صفحه ۲۸ نقل از غیبت نعمانی شده عن محمد بن یعقوب قال سمعت ابالحسن الرضا (ع)... یعنی زود است که مبتلا بشوند این امت سخت تر شدیدتر مبتلا می شوند بطفلی در بطن مادر یا شیرخوار تا آنکه گفته می شود غائب شد و وفات کرد و میگویند امامی نیست براستی غائب شد رسول خدا و غائب شد علی و من هم میمیرم بر فراش مرگ خود انتهى. ملاحظه فرمائید که می فرماید عنقریب این امت مثل واقفیه بکلمه غیبت مبتلا می شوند و معنی غیبت را به سه مثل ظاهر می نماید بغیبت رسول خدا و غیبت علی مرتضی و وفات خود.

۱۵۱ ص ۴۶.

۱۵۲ مرآة العقول - ج ۶ - ص ۲۴۰.

جواب

سخن اول

نمی دانم که جناب میرزا هنگامه کتابت اینچنین شبهاتی در عالم حاضر، حضور داشته و از مشاعر عالیه خویش استمداد نموده است یا نه! جدا متحیرم که از این روایت در انکار غیبت و مهدویت شیعه چه استفادتی نموده حال آنکه این خود در رد منکرین غیبت آن امام علیه السلام است که فرمود: « یقال: غاب و مات » یعنی اولین برهان مضلین این خواهد بود که مهدی از دنیا رفته است و غیبت او در حقیقت مرگ اوست! حال آنکه این صراحتاً بیان از حال اهل عامه و نیز بهائیه و فرق نظیره دارد و سُخنیست در غایت اثبات حیات و غیبت حیاتیته حضرت صاحب الزمان (عج).

شایان ذکر است که لنگر شبهه جناب میرزا بر سر کلمه «غاب» است و لکن بدیهیست که مراد از غیبت در این روایت «غیب شدن و پیدایش خبر غیبت آنحضرت» است و نه آنکه «اعتقاد بغيبت ساخته ذهن شیعیان خواهد بود» و نیز بیان اعتقاد گمراهین که غیبت امام زمان (عج) را مرگ وی تلقی می کنند (همانند بهائیه و سایر فرق ضاله)؛ چرا که روایات حول تولد و سپس بغيبت رفتن امام زمان (عج) طبق آنچه بسند متواتر و صحیح ارائه دادیم یقین آور و قطعی الحدوث است؛ حال آنکه این روایت متشابه و مؤول (قابل تأویل) بآن مرویات صحیحه منصوصه است و مراد از غیبت نبی اکرم (ص) در این روایت یعنی گم شدن و نبودن است و نه بغيبت الهی رفتن {همانند به غیبت رفتن در غار حراء و ...}!

سخن دوم

روایاتی که از امام رضا (ع) حول مهدویت صادر گردیده و در کتب معتبر حدیثی ثبت گردیده نشان می دهد که عقیده سلیمه آن امام همام (علیه السلام) نسبت به عقیده مهدویت چیست.

نکته مهم اینکه در روایت فوق امام رضا (ع) حال مردمانی را بازگو می کند که به حیرت افتاده و از مرگ و وفات قائم سخن می کنند و هیچکدام معتقد به خود نیست بلکه عقائد این و آن است و شرح ما وقع آن حال آنکه خلط ما بالواقع بما بالحقیقه قبیح است و در استدلالات حجیت ندارد. لکن با تفحص در روایات مهدویه امام رضا (ع) می توان دریافت که ثامن الأطیاب (ع) چه عقیده حقه ای داشته اند؟

روایت اول

وقتی از امام رضا (ع) در باب «قائم آل محمد» که قیام فرماید سوال شد، فرمود:

الرابع من ولدی این سیده الإمام یتظهر الله له به الأرض من کل جور و یقدسها من کل ظلم وهو الذی یشک الناس فی ولادته وهو صاحب الغیبة قبل خروجه ، فإذا خرج أشرققت الأرض بنوره ووضع میزان العدل بین الناس فلا یظلم أحد أحداً وهو الذی تطوی له الأرض ولا یتكون له ظل، وهو الذی ینادی مناد من السماء یسمعه جمیع اهل الأرض بالدعاء إلیه یقول : ألا أن حجة الله قد یتظهر عند بیت اله فاتبعوه ، فإن الحق معه و فیہ قول الله عز وجل : إن نشأ نزل علیهم من السماء آیه فظلت أعناقهم لها خاضعین

«[قائم آل محمد] چهارمین فرزند از نَسَلَم { ۱- محمد المهدی بن ۲- الحسن العسکری بن ۳- علی الهادی بن ۴- محمد الجواد } می باشد که فرزند سرور کنیزان است. خداوند زمین را برای او و به دستش از هرگونه ظلمی پاک و مقدس گرداند؛ او کسیست که مردم در ولادتش به شک افتند و او صاحب غیبتیست که قبل خروجش رخ دهد. پس وقتی خروج نمود زمین را به نورش منور گرداند و میزان عدل را بین مردم به پا نماید تا احد الناسی بر دیگری ظلم نکند. زمین و زمینیان حولش گرد آیند و او را سایه ای نباشد. او کسیست که ندا دهنده ای از آسمان ندا در کشد تا جمیع ساکنین زمین صدایش شنوند؛ پس بگوید: بدانید که حجه الله ظهور می کند از نزد خانه خدا پس هواخواهیش کنید چرا که حق با اوست و در وجودش و سخن خداست که فرمود: «اگر بخواهیم بر شما از آسمان نشانه ای در فرستیم تا که گردنهایتان برایش پایین آید و خاضع گردد.»»^{۱۵۳}

^{۱۵۳} کمال الدین - ج ۱ - ص ۳۷۱. نیز رک: کفایة الأثر - ص ۲۷۰ ؛ أعلام الوری - ۴۰۸ ؛ کشف الغمّة - ج ۳ - ص ۳۱۴.

روایت دوم

در روایت آمده که امام رضا بعد از شنیدن اشعار دعبل خزاعی حول منتقم آل محمد(ص) گریه ای جانسوز کرده و سپس فرمودند: یا خزاعی نطق روح الامین علی لسانك بهذین البیتین ، فهل تدری من هذا الامام ؟ ومتی یقوم ؟ فقلت لا یا مولای ، إلا انی سمعت بخروج امام منکم یطهر الأرض من الفساد ویملأها عدلاً وقسطاً.

فقال یا دعبل الامام بعدی محمد وبعد محمد ابنه علی وبعده ابنه الحسن و بعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر فی غیبه المطاع فی ظهوره ، لو لم یبق من الدنیا إلا یوم لطول الله ذلك الیوم حتی یرج فیملأها عدلاً كما ملئت جوراً.

«ای خزاعی این دو بیتی که خواندی را جبرائیل امین بر لبانت جاری نمود. میدانی آن امام کیست؟ کی قیام فرماید؟» خزاعی گوید: گفتم نه ای مولای من! من ققط شنیده ام امامی از شما خروج نماید و زمین را از فساد طهارت بخشد و عدل و قسط در آن جاری نماید.

پس امام فرمود: «ای دعبل امام بعد از من محمد است و بعد از محمد [الجواد] فرزندش علی بن محمد [الهادی] و بعد از علی فرزندش حسن [العسکری] و بعد از حسن فرزندش حجت قائم که در دوران غیبتش انتظارش کشیده شود و در دوران ظهور، امرش مطاع باشد. اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، براستی که خداوند آن روز را بقدری اطالت بخشد که در آن روز قیام نموده و زمین را پر از عدل و داد نماید هر آن گون که از ظلم و جور مملو است.»^{۱۵۲}

روایت سوم

عن الریان بن الصلت قال : سمعت الرضا علیه السلام یقول : القائم المهلی بن الحسن لا یری جسمه ولا یسمی باسمه أحد بعد غیبه حتی یراه ویعلن باسمه ویسمعه کل الخلق.

^{۱۵۲} کمال الدین - ج ۲ - ص ۳۷۳.

فقلنا له يا سيدنا وإن قلنا صاحب الغيبة وصاحب الزمان والمهدى قال : هو كله
جائز مطلقاً ، وإنما نهيتكم عن التصريح باسمه ليخفى إسمه عن أعدائنا فلا يعرفوه

ريان بن صلت گوید: از امام رضا(ع) شنیدم که فرمود: قائم مهدی بن حسن
است که نه جسمش دیده شود [از انظار غائب است] و نه بعد غیبتش احدی
اسمش را تسمیه نماید تا اینکه ظاهر شده و اسمش را اعلان نماید و کل خلق
اسمش را بشنوند.

پس گفتیم: آقا جان! پس اگر بگوییم: صاحب غیبت و یا صاحب الزمان یا
مهدی چطور؟ پس فرمود: «همه این الفاظ جایز است و من شما را منحصرأ از
تصریح به اسمش را نهی نمودم تا اسمش از دشمنان مخفی بماند و او را
نشناسند.»^{۱۵۵}

بر این مبنا دیده می شود که هم «ولادت مهدی» و هم «غیبت مهدی» بارها و بارها از
لسان مبارك امام رضا(ع) بیان شده و نسب و حسب دقیق آنحضرت(عج) از طرف ثامن
الأطهار(ع) ابراز گردیده است.

شبهه دهم: از تعیین نام مهدی(عج) منع شده ایم

جناب میرزا آخرین تیر ترکشش را چنین روانه می کند:

در اخبار ائمه نهی شده که نام حضرت برده شود و فرمودند: لا يُسمّيه باسمه إلا
كافر و همچنین لا یری جسمه و لا یسمّی اسمه و حضرت عبدالعظیم حسنی از امام
علی نقی(ع) روایت کند حلال نیست بردن نام او تا زمان ظهور او بجهت آن بود که
مبادا اراده الله بر شخصی قرار گیرد باسم دیگر و إلا نام امام بردن سبب کفر
نخواهد شد.

^{۱۵۵} مستدرک الوسائل - ج ۱۲ - ص ۲۸۵.

جواب

مواجه و برهان جناب میرزا در غایت سستی و حاکی از درماندگی آنجناب است. او روایتی آورد که امام هادی فرماید: «لایسمیه باسمه آنا کافر و همچنین لایری جسمه و لایسمی اسمه» سپس نتیجه می گیرد: «[عدم ذکر نام مهدی] بجهت آن بود که مبادا اراده الله بر شخصی قرار گیرد باسم دیگر و آنا نام امام بردن سبب کفر نخواهد شد.»

جداً این طریقت استنباط مذموم و مکروه است. چرا که بایستی مناطی صحیح المنتسب باشد تا تنقیح از کلام معصوم بر تغییر شخص مهدی جائز باشد؛ حال آنکه هیچ چنین چیزی نیست. بلکه مرویات صریحه اهل بیت (ع) خلاف سخن جناب میرزاست و مبطل ادعاهای وی.

روایت اول

عن الریان بن الصلت قال : سمعت الرضا علیه السلام یقول : القائم المهدی بن الحسن لا یری جسمه ولا یسمی باسمه أحد بعد غیبه حتی یراه ویعلن باسمه ویسمعه کل الخلق.

فقلنا له یا سیدنا وإن قلنا صاحب الغیبه وصاحب الزمان والمهدی قال : هو کله جایز مطلقاً ، وإنما نهیتکم عن التصریح باسمه لیخفی إسمه عن أعدائنا فلا یعرفوه

ریان بن صلت گوید: از امام رضا (ع) شنیدم که فرمود: قائم مهدی بن حسن است که نه جسمش دیده شود [از انظار غائب است] و نه بعد غیبتش احدی اسمش را تسمیه نماید تا اینکه ظاهر شده و اسمش را اعلان نماید و کل خلق اسمش را بشنوند.

پس گفتیم: آقا جان! پس اگر بگوییم: صاحب غیبت و یا صاحب الزمان یا مهدی چطور؟ پس فرمود: همه این الفاظ جایز است و من شما را منحصراً از تصریح به اسمش را نهی نمودم تا اسمش از دشمنان مخفی بماند و او را

۱۵۶
نشناستند.»

۱۵۶ مستدرک الوسائل - ج ۱۲ - ص ۲۸۵.

روایت دوم

عن أبي عبد الله الصالحی قال سألتی أصحابنا بعد مضی أبي محمد علیه السلام أن أسأل عن الاسم والمكان فخرج الجواب إن دلتهم علی الاسم أذاعوه وإن عرفوا المكان دلوا علیه

ابو عبدالله صالحی گوید: «بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام یکی از اصحاب مان مسألت داشت تا اسم و مکان صاحب الزمان را جو یا شوم؛ پس جواب اینچنین آمد: «اگر اسم را به ایشان بگویند فاش خواهند نمود و اگر مکان را گزارش دهید، بقیه را خبر دار خواهند نمود»^{۱۵۷}

روایت سوم

علی بن صدقه قمی که کتابی از احادیث امام رضا (ع) جمع نموده بود، گوید: محمد بن عثمان العمری بدون هیچ مقدمه ای نزد ما آمده و گفت: لیخبر الذین یسألون عن الاسم: إما السکوت والجنه وإما الکلام والنار، فإنهم إن وقفوا علی الاسم أذاعوه وإن وقفوا علی المكان دلوا علیه

«همه کسانی که دنبال نام و نشان مهدی هستند خبر دار شوند که یا سکوت و بهشت را برگزینند یا سخن پراکنی و جهنم را!؛ چرا که اگر این جماعت بر نام و نشان مهدی دست یابند فاش کنند و اگر مکانش یابند، دیگران را خبر دار کنند»^{۱۵۸}

روایت چهارم

محمد بن یعقوب الکلینی بسند معتبر عن عبد الله بن جعفر الحمیری قال: اجتمعت أنا والشیخ أبو عمرو رحمه الله عند أحمد بن إسحاق فغمزنی أحمد بن إسحاق أن أسأله عن الخلف... فقلت له: أنت رأیت الخلف من بعد أبي محمد علیه

^{۱۵۷} کافی - ج ۱ - ص ۳۳۳.

^{۱۵۸} الغیبه - شیخ طوسی - ص ۳۶۴.

السلام؟ فقال: إبي والله ورقبته مثل ذاك - وأوماً بيده - فقلت له: فبقيت واحده فقال لي: هاته قلت: فالاسم؟ قال: محرم عليكم أن تسألوا عن ذلك ولا أقول هذا من عندي، فليس لي أن أحلل ولا أحرم ولكن عنه عليه السلام فإن الامر عند السلطان أن أبا محمد مضي ولم يخلف ولداً وقسم ميراثه وأخذه من لا حق له فيه وهو ذاك عياله يجولون ليس أحد يجسر أن يتعرف إليهم أو ينيلهم شيئاً، وإذا وقع الاسم وقع الطلب فاتقوا الله وأمسكوا عن ذلك.

کلینی بسند معتبر از عبد الله بن جعفر الحمیری نقل کند که گوید: من و شیخ ابو عمرو نزد احمد بن اسحاق رفتیم؛ پس احمد من را اشارت نمود تا از خلیفه [بعد از امام حسن عسکری] سوال کنم...! پس گفتم: جانشین بعد از ابو محمد علیه السلام را دیده ای؟؟ پس ابو عمرو احمد بن اسحاق گفت: «به خدا قسم آری! گردنش چنین و چنان بود» و با دستش نشان داد. پس گفتم: سوال دیگرمانند! گفت: «پرس!» گفتم: «اسم او؟» پس گفت: «حرام است بر شما که پیگیر اسمش شوید و این سخن، سخن من نیست چرا که من کسی نیستم که از پیش خود حرام و حلال نمایم بل از امام علیه السلام امر است؛ چرا که همکنون در نظر سلطان ابا محمد حسن عسکری از دنیا رفته است و فرزندی از خود بجای نگذارده و میراثش را تقسیم نموده و همین ها [مراد جعفر کذاب] آنها گرفته اند. خانواده اش همینطور در گردش هستند و احدی جرأت ندارد بر ایشان شناخت کند یا چیزی نصیبتشان نماید. اگر اسم اظهار گردد، طلبش خواهند کرد؛ پس از خدا بترسید و از این امر چشم بپوشید»^{۱۵۹}

سپس کلینی گوید: عین همین خبر را شیخی از اصحاب ما نقل نموده که ابو عمر این خبر را از احمد بن اسحاق گرفته است.^{۱۶۰}

با ذکر این مطالب دیده می شود که رکن اول شبهات جناب نعیم بهائی سست و آکنده از اکاذیب و تفهیمات غلط و استنباطهای کاسد و ادراکات بیهوده و نتایج بی بها و ادعاهای پیاده است.

^{۱۵۹} کافی - ص ۳۳۰.

^{۱۶۰} همان.

از این وجه استدلال اول می توان بدان استناداتی که در وجه دوم بیانش، معروض داشته پی برد. با این وجود ان شاء الله روزی از روزها حول وجه دوم شبهات جناب میرزا سخن گفته و خواهیم دید آیا در باب دوم، سخنی برای گفتن دارد یا نه؟

با عرضه این مخطوطات، نوشتار خود را به پایان می بریم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین سیما مولانا صاحب
العصر و الزمان (عج)

اکبر بیرامی

۹۴/۱۱/۲۵

المطهر
الطاهرین

فهرست مطالب

****باب اول**

۱۳ _____ تشیع

۱۴ _____ اسامی منتسبه تشیع

****باب دوم**

۱۷ _____ فرقه بهائیت و تاریخچه مختصری از آن

۱۸ _____ فرقه شیخیه

۲۵ _____ فرقه بابیه

۳۲ _____ فرقه بهائیه

۳۶ _____ مهدویت در آراء شیخیه و بابیه

****باب سوم: روایات متواتره حول:**

۴۰ _____ ولادت صاحب الزمان

۶۰ _____ غیبت صاحب الزمان

۶۴ _____ انتظار فرج صاحب الزمان

****باب چهارم**

۶۸ _____ کتاب الإستدلالیه

۶۹ _____ قاعده استصحاب

****باب پنجم: الإستدلالیه نمود و نقد**

۷۲ _____ الف. مهدی متولد آخر الزمان

۷۷ _____ ب. مهدی هنگامه ظهور جوان است

۸۳ _____ ج. بین ائمه معصومین و مهدی آخرین انقطاع است

۸۶ _____ د. قائم زمانی می آید که امامی موجود نباشد

۹۱ _____ هـ. قائم باید بمیرد

۱۰۰ _____ و. پس از مهدی امام دیگری برمی خیزد

۱۱۰ _____ ز. حیات طولانی مهدی ضد قرآن است

۱۱۷ _____ ح. امام جدیدی غیر از حجت بن الحسن وجود دارد

۱۲۱ _____ ط. مهدویت امر خداست؛ بهر که خواهد عطا کند

۱۳۲ _____ ی. از تعیین نام مهدی منع شده ایم